

دانش

۴۲
پاییز ۱۳۷۴

فصلنامه راینی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران - اسلام آباد



بہلی رقب کلی خوشترنگ دہشتاردا

و ندران کب و نوجوش نالہ نامی اردا

کشمش دین و صلہ نالہ و فریاد پست

کفت را جلوه معشوق در این کاردا

بیاگر گلستان
تفا حان افشا گنم

کلاشمس عکس
در کرمس کاردا

حافظ

دانش

۴۲
پاییز ۱۳۷۴

فصلنامه رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران - اسلام آباد

مدیر مسئول

رایزن فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران

مدیر مجله

دکتر سید سبط حسن رضوی

بازمکاره

شورای نویسندگان دانش



شایان توجه نویسندگان و خوانندگان دانش

- * فصلنامه دانش مشتمل بر مقالاتی درباره زبان و ادب فارسی و مشترکات تاریخی و فرهنگی ایران و شبه قاره و آسیای مرکزی و افغانستان است.
- * بخش اصلی فصلنامه به مقالات فارسی و بخشی به مقالات اردو اختصاص می یابد.
- * مقالات ارسالی برای چاپ در "دانش" نباید قبلاً منتشر شده باشد.
- * مقاله ها باید تایپ شده باشد و پاورقی ها و توضیحات و فهرست منابع در پایان مقاله ذکر شود.
- * دانش داوطلب معرفی کتابهایی در زمینه های زبان و ادب فارسی و فرهنگ اسلامی و ایران شناسی و پاکستان شناسی است. برای معرفی، لازم است دو نسخه از هر کتاب به دفتر دانش ارسال شود.
- * آرا و دیدگاه های مندرج در مقاله ها، نقدها و نامه ها ضرورتاً "مبین رای و نظر رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران نیست".
- * فصلنامه دانش درویرایش مطالب آزاد است. مطالبی که برای چاپ مناسب تشخیص داده نشود بازپس فرستاده نخواهد شد.
- * هرگونه پیشنهاد و راهنمایی خود را به نشانی زیر ارسال فرمایید.

دفتر فصلنامه، دانش

خانه ۲۵، کوچه ۲۷، ایف ۲/۶، اسلام آباد، پاکستان.

تلفن: ۲۱۰۱۴۹ - ۲۱۰۲۰۴

بسم الله الرحمن الرحيم
فهرست مطالب

باسم الحق
سخن دانش

متون منتشر نشده
عروض فارسی

۱۱ بکوشش دکتر محمد حسین تسییحی

اندیشه و اندیشه مندان

۴۰ ایرج تبریزی

پیکره مقاله و هنر مقاله نویسی

۴۷ دکتر فرحت ناز

بازتاب شعر فارسی در اندیشه اقبال

۵۵ دکتر محمد حسین تسییحی

استادهمایی (سنا)

ادب امروز ایران

۷۴ ایرج تبریزی

زبان فرشتگان و بهشتیان

فارسی امروز شبه قاره

۸۰ جواد رسولی

اقبال فیلسوف شرق و حکیم برجسته

۸۳

شعر فارسی

گزارش و پژوهش

۹۲ دکتر محموده ناشمی

تحول نثر فارسی در شبه قاره

۱۰۲ دکتر عباس کی منش

کتابخانه های ایران در دوره تیموریان

۱۱۳ مختار علی خان پرتوروهیله

ورق گمگشته ای از فارسی

۱۱۹ دکتر ام سلمی

فارسی در خانواده تیپو سلطان

۱۲۸ سیده تنویر فاطمه

استاد حضور احمد سلیم

۱۳۲ دکتر سید عین الحسن

خدمات برجسته منشی نولکشور به ادب فارسی

۱۴۰

معرفی کتابهای تازه

۱۴۳

تجلیل و یاد

گزارشی از جلسه انجمن دوستداران فارسی اسلام آباد

گزارشی از محفل بزرگداشت میر پیر علی انیس

نامه ها

۱۴۷

۱۴۸

فهرست کتابها و مقالات و مجله های رسیده به دانش

بخش اردو

میری جنت

شعر اردو

۱۵۲ دکتر مهدی حمیدی مترجم خانم قمر غفار

۱۵۶

بخش انگلیسی

A Glimpse of Contents of This Issue

1

باسم الحق

«دانش»، فصلنامه ای است در زمینه فارسی و فرهنگ ایران، و مشترکات تاریخی و فرهنگی ایران و شبه قاره، و متعلق به همه کسانی که به این درخت کهن و پربار، تعلق خاطر دارند و برای رشد و تعالی آن، احساس وظیفه ای. زبان فارسی را نمی توان از فرهنگ ایرانی، تهی کرد و فرهنگ ایران را نیز نمی توان از زبان فارسی، بیرون کشید، رابطه «زبان» و «فرهنگ»، رابطه ای ناگسستی است و از رابطه مکانیکی «قالب» و «محتوا»، فراتر است، و به همین علت، هر فرهنگی را نمی توان با هر زبانی بیان کرد و هر زبانی را نیز نمی توان برای القاء هر فرهنگی، به کار گرفت. «زبان فارسی»، به برکت اسلام و معارف عمیق قرآنی و پس از پذیرفتن اسلام توسط ایرانیان، تولد جدیدی یافت و زمانی دراز، به عنوان زبان علم و دین، در بخشی گسترده در شرق سرزمین اسلامی، به کار گرفته شد و نفوذ یافت. و «فرهنگ ایرانی»، در دهه های اخیر تکوین و رشد نهضت اسلامی در ایران، و بیشتر پس از پیروزی انقلاب اسلامی، خصوصیات و ویژگی های منحصر به فردی یافت و آمیخته با روح تعهد و حرکت ناشی از انقلاب اسلامی شد. بنابراین، اگر «دانش»، باید زبان فارسی و مشترکات فرهنگی ایران و شبه قاره را تبیین، ترویج و نقادی کند، باید به همه آنچه مربوط به روح اسلامی و دینی جاری و ساری در این زبان و فرهنگ است، نیز پردازد و نمی تواند از واقعیات فرهنگ و زبان فارسی امروز ایران، فاصله گرفته صرفاً به نبش قبرها و مباحث تخصصی آکادمیک که اثری در بالندگی متعلقین به این زبان و فرهنگ ندارد، خود و دیگران را سرگرم کند!

«دانش»، نباید فصلنامه ای تفننی تلقی شود که مخاطبان آن، از سربیکاری و برای پرکردن وقت فراغت خود، بدان پردازند! پس باید روحی تازه در این کالبد دمید و طرحی نو در افکند. اما توسط چه کسانی؟ و با چه بضاعتی؟ با همت همان کسانی که تعلق خاطر به زبان فارسی و فرهنگ ایرانی دارند و در همه نقاط عالم، پراکنده اند.

برای فراهم شدن چنین زمینه ای، عده ای از علاقه مندان و اندیشه مندان

فرهنگ و ادب فارسی و ایرانی ، به عنوان «شورای نویسندگان دانش» گردهم جمع آمده اند و همت خود را برای مفید تر کردن و ارتقاء «دانش» ، در طبق اخلاص نهاده اند. اگرچه این تلاش و همت ، در این شماره دانش ، چندان نمودی ندارد ، ولی بهار سال نکوئی را نوید می دهد و از همه این عزیزان و بخصوص مدیر محترم دانش که با جدیت و شور فراوان ، فروغ دانش را روز افزون ساخته اند ، تقدیر و سپاسگزاری می نمایم ، و همه مخاطبان و دریافت کنندگان دانش را به یاری شورای نویسندگان به وسیله ارسال مقاله ، اعلام نظر ، نقد و معرفی کتاب جدید و موارد دیگر مرتبط با موضوعات فصلنامه دعوت می کنم.

و آخر دعویٰنا ان الحمد لله رب العالمین

مدیر مسئول

سخن دانش

شعر و ادب ناب، زمان ناپذیر است، از این رو آفتاب عالمتاب آثار پیشینیان، اعم از نظم و نثر، کماکان بر جان و دل مردم صاحبنظر می‌تابد و دلها را گرم و مجذوب می‌سازد، چرا که سازمان هنر و ادب مانند علوم ریاضی و فیزیک، پای بست آهین تضادهای منطقی و فلسفی ندارد و هنرمند خرد گرای، همچون نوآموزان، خود را به دام کشمکشهای علمی و استدلالی در نمی‌اندازد.

باغ آراسته شعر و ادب و عرفان در هر زمان سرشار از زیباییها و گاهای رنگارنگ و سرو و چمنها و درختان بارور و نسیم صبح سعادت و هزار دستانهای ارغنون نواز است.

در شاهکارهای ادبی، همواره سخن از دانش و خرد و شور و شوق و عشق، وصف طبیعت و مرگ و حیات ساز شده است.

زبان هنر و ادب، به ویژه در شرق، حال و هوای دیگری دارد. شاید به این لحاظ که ترجمه غزلی از حافظ به انگلیسی یا زبانی دیگر، آن شور و حال اصلی را بر نمی‌تابد و به عبارتی، الفاظ، هرگز ناقل معانی، آن هم از شرق به غرب نیست، چرا که:

گفتن ناکفنی‌ها مشکل است نیست این کار زبان، کار دل است

در این میان، هنر کلامی و شور و شعر و شیدایی روئیده در دشتهای سبز و خرم کتاب، هرگز در مقتضیات عصری غرق نمی‌شود و از یک ارتفاع معنوی به مسائل می‌نگرد و همچنان تلالو خود را در سرزمین شرق، به ویژه در شبه قاره، و بخصوص در میان فارسی زبانان، به نمایش می‌گذارد.

مختصری سیر در آفاق اندیشه بزرگمردان این دیار به مرز اندیشه، مجال پرواز هنری می‌دهد و کمی ورزش ادبی در فضای پاک و سالم نظم و نثر و هوای دل انگیز کتاب، و باور بزرگانی که عمر شریف خود را در کار معرفت و ادب پارسی و فرهنگ اسلامی سپری کرده اند، به نیروی پژوهندگی و آفرینندگی ما می‌افزاید و همزبانی و همدلی و گفت و شنود در میان پارسی زبانان و ادب پروران و شیفتگان این وادی در شبه قاره را بیش از پیش رواج می‌دهد و موجب

تقویت مناسبات و تحکیم مبانی فکری، فرهنگی، اجتماعی و غیره می شود. فصلنامه دانش به حول و قوه الهی از این شماره به بعد در صدد آن است که کوشاتر از گذشته پلی ارتباطی و صمیمی میان خود و خوانندگان وفادار و صاحب نظر و کمال ایجاد کند، تا ضمن بهره گیری از اثر و آثار ارزنده جویندگان معرفت و فضیلت، خود نیز سیاه مشقی بر این آثار و مجموعه بیفزاید و هر بار، به مناسبت، یا بی مناسبت، نغمه ای ساز کند و مقاله ای پیشکش نماید. چه، در عرصه زبان و ادب فارسی فقدان ارتباطی دو جانبه و صحیح ممکن است موجب نشستن خرمهره ها به جای گوهرها باشد و آثار عاری از ذوق و هنر ماد حین و غرب باوران، در کنار کلام بلند مولوی و حافظ و فردوسی، امیر خسرو دهلوی، علی بن عثمان هجویری، غالب، بیدل، عطار، آشیان گزینند و آثار گران سنگ و گهربار شرق باوران را مخدوش سازد.

شاید برای بسیاری، از جمله جوانان دانشجو، این فرصت گرانبها تاکنون دست نداده که با زبان و ادب پارسی امروز آشنایی بیشتر حاصل کنند و لذا این وظیفه و رسالت، بار سنگینی بردوش ما می گذارد که با درج مقالاتی سودمند در این وادی و در اذهان آماده به اشتعال آنان، ذوق و شوق بیافرینیم. در اولین گام، فصلنامه دانش به اصلاح سرفصلهای مجله پرداخت و بالتفات به نیاز مخاطبان، به صورت زیر بخش بندی کرد:

۱ - متون منتشر نشده

۲ - اندیشه و اندیشه مندان

۳ - ادب امروز ایران

۴ - فارسی امروز شبه قاره

۵ - گزارش و پژوهش

۶ - تجلیل و یاد

۷ - نامه ها

۸ - بخش اردو

۹ - بخش انگلیسی

و اما :

سخنی با همه عاشقان و شیفتگان سخن پارسی :

صد هزاران گل شکفت و بانگ مرغی برنخواست

عندلیبان را چه افتاد و هزاران را چه شد؟

چرا لب فرو بسته، قلم در نیام کشیده، از مایه های علمی و ادبی خود دوستان و هم‌رهان را بهره‌مند نمی‌سازید؟ چرا برخی از یاران، خدای ناخواسته «زکوة العلم نثره» را فراموش کرده‌اند؟

چرا پاره‌ای از دوستان ما از مطالعه غفلت می‌ورزند؟ چرا دست، دوستی ما را آن گونه که انتظار داریم، به گرمی نمی‌فشارند و برای مجله خودشان مقاله و مطلب و نامه نمی‌فرستند؟ مگر نه اینکه هم اینان وارثان بحق گنجینه های کهن این سرزمین پهناور (شبه قاره) هستند.

شایان ذکر اینکه مجله، بستر زبان و ادب فارسی است و بیشتر جنبه ادبی و اندیشه ورزی دارد تا به خواست خدا دقایق شیرین زبان رسای فارسی برای همگان خوشتر شناخته شود و همان گونه که گفتیم به یمن دولت یار در ذهن گروهی که این نوشته ها را خواهند خواند، شعله ای از آتشکده فرهنگ خاور برافروزیم و مصداق آن گفته حافظ باشیم که گفت :

غلام آن کلماتم که آتش افروزد

به امید خدمتی شایسته در راه اعتلای فرهنگ و زبان و ادب پارسی و افزایش جاذبه های آن، خدمتی که ان شاء الله دیرپاید و مقبول درگاه ذات قیوم سرمدی واقع شود. چون بر این باوریم که :

گنج خانه معرفت میراث بشریت است و باید در دسترس همه فرزندان آدم قرار گیرد، بخصوص که در لایه های سخنان استوار پیشینیان فرهنگ پرور، همواره یک پیام معنوی که جان کلام است، نهاده شده است. این پیام را باید شناخت و جلاداد و به بازار هنر و فرهنگ عرضه داشت. با این اعتقاد که در جهان بی تفاهم و بی تعادل امروز، گسترش زبان فارسی و فرهنگ سنتی اسلامی، حتی

به تأیید بسیاری از غرب باوران، مهمترین عامل وحدت و پیوند مسلمانان در جهان، از جمله شبه قاره است. سیر در عالم ادبیات بس دل انگیز است، آدمی به خدای کیهان اعظم می گوید که: من به بهشت برین توکاری ندارم، این جمال و جلال پرشکوه توست که مرا شیدای تو کرده است و من "رایت، ربی فی احسن صوره" را از پرده دل و با قلب و زبانی که خود به ما بخشیدی، فریاد می کنم.

سخن پایانی آنکه ما در بازار معرفت نه سر سوداگری داریم و نه غم سود و زیان، بل، این فصلنامه، زبان گویای فرهنگ و هنر کشوری است که خود همواره پرچمدار راستین علم و ادب در همه ادوار و اعصار بوده و تا امروز نیز گره های کور دنیای معاصر را با همین زبان فرهنگ غنی اسلامی و ملی گشوده است.

شایان ذکر است که ما به نامه ها و درد دل های شما، بی اعتنا به بالا و پست، بادلق تقوا و امانت و از پس خرقه ادبی، گوش جان می سپاریم و هرگز در کارگاه معرفت و کمال آنچه خود آفریده ایم و حی منزل نمی شماریم.

حافظ آن ساعت که این نظم پریشان می نوشت

طایر فکرش به دام اشتیاق افتاده بود (۱)

با این همه فراگیری دانشها و ادب و آداب، وقتی مفید و سردمیه کمال انسانی است که به خورد روح برود و مقدمه تهذیب نفس و قوت قلب و برد یقین باشد، وگرنه:

علم چون بر دل زندیاری شود علم چون بر تن زندیاری شود
لیک چون این بار را نیکو کشی بار برگیرند و بخشندت خوشی

مؤید من عند الله باشید

مدیر دانش

(۱) عباراتی از نوشته های پروفیسور فضل الله رضا در این سر مقاله آمده است.

عروض فارسی

در کتابخانه گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان رساله‌ای است در عروض فارسی به زبان فارسی. گردآورنده یا مؤلف آن شناخته نشد. نثر فارسی و اشعار و امثال آن ساده و سودمند برای خواننده و طالب صنعت عروض است. ظاهراً برداشتی است از کتاب «المعجم فی معاییر اشعارالعجم» تألیف شمس قیس رازی. مؤلف کوشیده است که با جملات کوتاه و مثالهای ساده کلیه اوزان عروض فارسی را به خوانندگان بفهماند. دوایر عروضی را رسم کرده، بحور عروضی را شرح داده، اوزان را نمایش داده و هر بیت را براساس قانون عروض، تقطیع کرده و نام هر بحر را به دست داده است. اسامی کلیه بحرهای عروضی با زحافات گوناگون و معانی و مفاهیم آنها شرح داده شده است و روی هم رفته رساله‌ای جالب و خواندنی به یادگار به ما سپرده است. (شماره نسخه ۱۵۱۹۶)

به کوشش: دکتر محمد حسین تسبیحی

«سپاس وافر قادری را که حرکت سریع دوایر افلاک را سبب ازدواج اصول و امتزاج ارکان گردانید، و دُرُود متواتر کاملی را که به تأیید فتح قریب از بسیط خاک طی بساط ضلال و خذلان کرد - صلی الله علیه و آله و اهل بینه - اجمعین. بدان که ارباب صنعت بناء اوزان شعر را بر سه رُکن نهاده اند: سبب، و وِتد و فاصله. سبب بر دو قسم است: سبب خفیف، و این لفظی است مشتمل بر یک متحرک و یک ساکن چون گل و مل. سبب ثقیل، آن لفظی است بر دو متحرک و یک ساکن، چون گله و گله. حرف «ها» که در امثال این کلمات بنویسند، برای بیان حرکت است که به ما قبل راست و به تلفظ در نمی آید.

و وِتد نیز بر دو قسم است: وِتد مجموع، و آن لفظی است مشتمل بر دو متحرک و یک ساکن در آخر، چنان که سَمَن و چَمَن. وِتد مفروق، و آن لفظی است مشتمل بر دو متحرک و یک ساکن در میان ایشان، چون لاله و ژاله. و فاصله، نیز بر دو قسم است: فاصله صُغری، و آن کلمه بی است مشتمل بر سه متحرک و یک ساکن، چون: صَنَمَا و بِنَمَا. فاصله کُبری، و آن کلمه بی است مشتمل بر چهار متحرک و یک ساکن، چنانکه: فُکَنَمَش و شِکَنَمَش. و مجموع این ارکان درین کلمات مندرج است، مصراع: بی گل رُخت لاله بچَمَن نینگَرَم

فصل: تألیف کلام موزون از هیچ یک از این ارکان بی آن که با دیگری ترکیب کنند، مستحسن طبع نمی افتند نه از اسباب تنها، نظم:

هر دم پیشت دارم زاری کز غم تاکی زارم داری
و نه از اوتاد مجرد چنانکه، نظم:

به سویم از نظر کنی، زهی عجب زهی عجب به رویت از نظر کنی زهی طرب زهی طرب
و نه از فواصل تنها، چنان که، نظم:

پسرا بگشالب خوش پسرا به سُروِدِ خوشت بنواز مرا
پس در تألیف کلام موزون، ناچار باشد از اجتماع این ارکان با یکدیگر، و اصول که از اجتماع این ارکان حاصل می آید. و بناء جمله اشعار عرب و عجم برین است، و عروضیان آنرا، آفاعیل و مفاعیل گویند، مختصر در هشت اصل اند:

فَعُولُنْ : به تقدیم و تَدِ مجموع بر سبب خفیف.

فَاعِلُنْ : به تقدیم سبب خفیف بر و تَدِ مجموع

مَفَاعِلُنْ : به تقدیم و تَدِ مجموع بر دو سبب خفیف.

مُسْتَفْعِلُنْ : به تقدیم دو سبب خفیف بر و تَدِ مجموع.

فَاعِلَاتُنْ : به آوردن و تَدِ مجموع در میان دو سبب خفیف.

مُفَاعِلَاتُنْ : به تقدیم و تَدِ مجموع بر فاصله صُغری.

مُتَّفَاعِلُنْ : به تقدیم فاصله صُغری بر و تَدِ مجموع.

مَفْعُولَاتُ : به تقدیم دو سبب خفیف بر و تَدِ مفروق.

و آن چه از این اصول در اوزان شعر پارسی، کثیر الوقوع است، از پنج ارکان بیش نیست: مَفَاعِلُنْ و مُسْتَفْعِلُنْ و فَاعِلَاتُنْ و فَعُولُنْ و مَفْعُولَاتُ. هر یک از این اصول پنجگانه را فروعی چند هست، به جهت تغییری که عروضیان آنرا زحاف خوانند، حاصل می شود، و لا جَرَمَ، فصلی در بیان زحافات ترتیب داده می شود.

فصل: زحاف مَفَاعِلُنْ یازده است، و فروع آن هم یازده است. اما زحاف او:

قَبْضُ : اِسْقَاطِ یاءِ مَفَاعِلُنْ است تا مَفَاعِلُنْ بماند.

کَفُّ : اِسْقَاطِ نونِ مَفَاعِلُنْ است تا مَفَاعِلُنْ بماند.

حَرَمُ : اِسْقَاطِ میمِ مَفَاعِلُنْ است تا فَاعِلُنْ بماند، مفعولن به جای او نهند.

حَرْبُ : اِسْقَاطِ میم و نونِ مَفَاعِلُنْ است تا «فَاعِلُنْ» بماند، مفعول به جای او نهند.

شتر: إسقاطِ میم و یاءِ مفاعیلین است تا فاعِلُنْ بماند.

حذف: إسقاطِ سَبَبِ خفیفِ آخر است، چون از مفاعیلُنْ، «لُنْ» بیند آزند، مفاعِی بماند، «فَعُولُنْ» به جای او نهند.

قصر: إسقاطِ ساکنِ سَبَبِ آخرِ جُزْوَ است و اسکانِ متحرکِ آن، پس مفاعیلُنْ، «مفاعیل» شود.

هتم: اجتماعِ حذف و قصر است در مفاعیلین، «مفاع» بماند، «فَعُولُ» به جای او نهند.

جَبْ: إسقاطِ دو سببِ خفیفِ از آخرِ مفاعیلین است تا «مفا» بماند، «فَعَلُ» به جای او نهند.

زَلْ: اجتماعِ «هتم» و «خزم» است در مفاعیلین تا «فاع».

بتر: اجتماعِ «جَبْ» و «خزم» است در مفاعیلُنْ تا «فا» بماند، «فَعُ» به جای او نهند.

اما فروع او: «مفاعیلُنْ» مقبوض. مفاعیلُ، مکفوف. مفعولُنْ، آخرم. مفعولُنْ، آخرب. فاعِلُنْ، اشتر. فَعُولُنْ، مخذوف. مفاعیلُ، مقصور، فَعُولُ، اهتم. فَعَلُ، مجبُوب. فاع، ازل. فاع، اَبتر.

زحافاتِ فاعلاتن، ده است، و فروع آن پانزده. اما زحافات او: حَبْس: إسقاطِ حرفِ دومِ ساکنِ اولِ جُزْوَ است، چون اَلِف را از فاعلاتن بیند آزند، «فَعَلَاتُنْ» بماند.

کَفْ: إسقاطِ حرفِ سابعِ است، چون نون از «فاعلاتن» بیند آزند، «فاعلات» بماند.

شکل: اجتماعِ حَبْس و کَفْ است در «فاعلاتُ»، «فَعَلَاتُ» بماند.

حذف: إسقاطِ سَبَبِ آخر است تا در «فاعلاتُنْ»، «فاعلا» باشد، «فاعِلُنْ» به جای او نهند.

قصر: در فاعلاتُنْ، فاعلات، بُود به سُکونِ «تا»، «فاعلان» به جای او نهند.

قطع: در فاعلاتُنْ، إسقاطِ سَبَبِ آخر است و إسقاطِ ساکنِ وَتَد و اسکانِ ما قبلِ او، پس «فاعل» بماند، «فَعَلُنْ» به جای او نهند.

تشعیث: إسقاطِ یکی از دو متحرکِ وَتَد «فاعلاتن» است تا «فاعاتُنْ» یا «فالاتن» بماند، «مفعولُنْ» به جای آن نهند.

جحف: این است که «فاعلاتُنْ» را «حَبْس» تا «فاعلاتن» شود، و آنگاه

«فاصله» را بیندازند «تُن» بماند، «فَع» به جای آن نهند.

تسیغ: زیادت کردن ساکن بُود بر سبب خفیف آخر جزو، پس «فاعلاتن»
«فاعلاتان» شود، «فاعلیان» به جای آنهند بنهد.

رَبِع: اجتماع «قَطع» و «حَبس» است در «فاعلاتن» تا «فَعَل» بماند. اما فروع
او، فَعَلاتُن: مَخْبُون. فاعلاتُ: مكفوف. «فاعلات: مَشْكُول. فاعِلُن: محذوف.
فاعلان: مقصور. فَعَلَن: مَخْبُون محذوف. فَعَلان: مَخْبُون مقصور. فَعَلَن: مقطوع.
مَفْعُولُن: مُشَعَث. فَعَلان: مقطوع مُسَبَّغ. فَعَل: مَرَبُوع. فاعلیان: مُسَبَّغ. فعلیان:
مَخْبُون مُسَبَّغ: فاع. مَجْهُوفِ مُسَبَّغ: فع.

زحافات مُسْتَفْعِلُن، نه است، و فروع او چهارده:

اما زحافات او: حَبس در مستفعلن، مُتَفَعِلُن باشد، مَفَاعِلُن به جای او بنهند.
طی، اسقاط جزو چهارم است از مُسْتَفْعِلُن، مُسْتَعِلُن بماند، «مُفْتَعِلُن» به جای او نهند.
قطع: اسقاط «نون» مستفعلن و اسکان «لام» اوست تا مستفعل بماند،
«مَفْعُولُن» به جای او نهند.

تخلیع: در مستفعلن، اجتماع حَبس و قَطع بُود تا «مُتَفَعِل» بماند، «فَعُولُن» به
جای او بنهند.

رَفَع: اسقاط سبب خفیف بُود از اول، پس از مستفعلن، «تَفَعِلُن» بماند،
«فاعِلُن» به جای او بنهند.

خَزو: اسقاط وَتِدِ مُسْتَفْعِلُن بُود، «مُسْتَف» بماند، فَعَلُن به جای او بنهند.

خُبَل: اسقاط «سین» و «فاء» باشد از مُسْتَفْعِلُن، یعنی اجتماع حَبس و طی
بُود، مُتَعِلُن بماند «فَعَلُن» به جای او بنهند.

إذالت: زیادت کردن ساکن باشد بروتد مجموع آخر جزو، چنانکه
«مُسْتَفْعِلُن»، «مُسْتَفْعِلان» شود.

تَرْفیل: زیادت کردن سبب خفیف بُود بروتد مجموع آخر جزو، پس مستفعلن،
«مستفعلنُ تَن» شود، «مستفعلاتُن» به جای او بنهند.

اما فروع او: مَفَاعِلُن: مَخْبُون. مُفْتَعِلُن: مَطْوِي، مَفْعُولُن: مقطوع، فَعُولُن:
مخلع. فَعَلَن: احزو. فاعِلُن: مرفوع. فَعَلَن: مَخْبُون. مُسْتَفْعِلان: مَذال. فاعلاتن:
مَخْبُون مرفل. مُفْعِلاتن: مرفل. مُسْتَفْعِلاتُن: مَخْبُون مَذال. مَفْعِلان: مَطْوِي مَذال.
فعلتان: مَخْبُول مَذال.

زحافات مفعولات، نه است، و فروع او، چهارده.

اما زحافات او: حَسب در "مفعولات"، "مفعولات" بود، "مفاعیل" به جای او، بنهند. طی در "مفعولات"، "مفعولات" بود، "فاعلات" به جای او نهند. خَبَل، در مفعولات، اجتماع حَسب و طی باشد.

کَسف: اسقاطِ تَای مفعولات باشد، "مفعولا" بماند، "مفعولُن" به جای او نهند.

صَلَم: اسقاطِ وَتَدِ مفعولات باشد، "مفعو" بماند، "فَعَلَن" به جای او نهند.

جَدَع: اسقاطِ هَر دَو سَبَب و اسکانِ تَای "مفعولات" باشد، "لات" بماند، "فاع" به جای آن نهند.

نَحْر: اجتماعِ جَدَع و کَسف باشد، "لا" بماند، "فَع" به جای او نهند.

رَفَع: در مفعولات، "عولات" بود، مفعولُ به جای او نهند.

اما فروع او، مفاعیل: مَخْبُون، فاعِلات: مَطْوِی. فَعَلَات: مَخْبُولِ موقوف. فَعَلَن: مَخْبُولِ مَكْسُوف. مفاعیل: مَخْبُونِ موقوف. مفعولُنِ مَكْسُوف. فَعُولان: مَخْبُونِ موقوف. فَعَلَن: أَصْلَم. فاعِلان: مَطْوِی موقوف. فاعِلِن: مَطْوِی مَكْسُوف. فَعول:

مَرْفُوع، فاع: مَجْدُوع. فَع: مَنحُور.

زحافات فَعُولُن شش است، و فروع نیز شش است. اما زحافات او:

قَبْض: در فَعُولِن، "فَعُول" باشد به ضم لام.

قَصْر: در فَعُولِن، "فَعُول" باشد به سکون لام.

حَذْف: اسقاطِ "فاءِ" فَعُولِن باشد، "عُولِن" بماند، فَعَلَن به جای او نهند.

ثَلَم: در فَعُولِن، "فَعو" بود، "فَعَل" به جای او نهند.

ثَرَم: اسقاطِ "فاءِ" و "نُونِ" فَعُولِن باشد، "عُول" بماند، فَعَل به جای او نهند.

بتر: در فَعُولِن، اسقاطِ وَتَدِ مجموعِ بُود، "لُن" بماند، فَع" به جای او نهند.

اما فروع او: فَعُول: مَقْبُوض. فَعُول: مَقْصُور. فَعَل: مَحْذُوف. فَعَلَن: أَثَلَم. فَعُلُّ

أَثَرَم. فَع: أَثَر.

فصل: چون اُصُولِ اوزان و بعضی از زحافات و فروع آن که محتاجُ الیه بود. دانسته شد. بدان که بحوری که از تکرار بعضی با بعضی حاصل می شود، "نوزده" است. بعضی مخصوصِ عَرَب، و بعضی مخصوص به عَجَم. و بعضی مشترک. و آن این است: طویل، و مدید، و بسیط، و وافر، و کامل، و هَزَج، و رَجَز، و رَمَل، و مُنْسَرَح، و مُضارِع، و مُقْتَضِب، و مُجْتَث، و سَرِیع، و جَدید، و قَرِیب، و خَفِیف،

و مُشَاكَل و مُتَقَارِب، و مُتَدَارِك.

بنای طویل و مدید و بسیط، هر دو جزء مختلف است: یکی خُماسی و یکی سُبَاعی. اجزای طویل، دوبار: فَعُولُنْ مَفَاعِيلُنْ فَعُولُنْ مَفَاعِيلُنْ :

چگویم نگارینا که با من چه کردی قرارم زدل بردی، ز صبرم جدا کردی

اجزای مدید، دو بار:

فَاعِلَاتُنْ فَاعِلُنْ ، فَاعِلَاتُنْ فَاعِلُنْ :

بی وفا، یارا، گهی، یاد غمخواری بکن عاشق بیچاره بی راه، چاره کاری بکن

اجزای بسیط، دوبار:

مُسْتَفْعِلُنْ فَاعِلُنْ ، مُسْتَفْعِلُنْ فَاعِلُنْ :

چون خار و خس، روز و شب افتاده ام در رهت باشد که بر حال من افتد نظر ناگهت

و بنای "وافر" و "کامل" بر سُبَاعِیَات است، مرکب از پنج متحرک و دو ساکن.

اجزای وافر، شش بار، مَفَاعِلَتُنْ :

خوش آن سحرزی که آن شبم کند اثری ز راه وفا به سوی منت فُتد گذری

اجزای "کامل" شش بار "مُتَفَاعِلُنْ " :

چه کند ستمش چو جدا شود ستمش از صنم مگر آن که روز و شبان نشسته بود به غم

و بعضی از متأخرین شعرای عَجَم بر "کامل مَثَمَن" شعر گفته اند، و خالی از لطفی

نیست

چنان که خواجه سلمان فرماید :

بِه صَنُوبَرٍ قَد دَلَكش اِغْرَاي صَبَاغْدَرِي كُنِي به هوای جان خزین من دل خسته را خبری کنی

و همچنین "مَثَمَن وافر" از مسدس او به قبول طبع، اقرب می نماید، چنان که،

شعر:

چه شد صَنَمَا که شُوي كَسِي به چشم رضا نمی نگری

ز رسم جفا نمی گذری، طریق وفا، نمی سیری

و شعرای عجم را در این پنج بحر شعری که مُسْتَعْدِبِ نَفُوس باشد، کمتر اتفاق

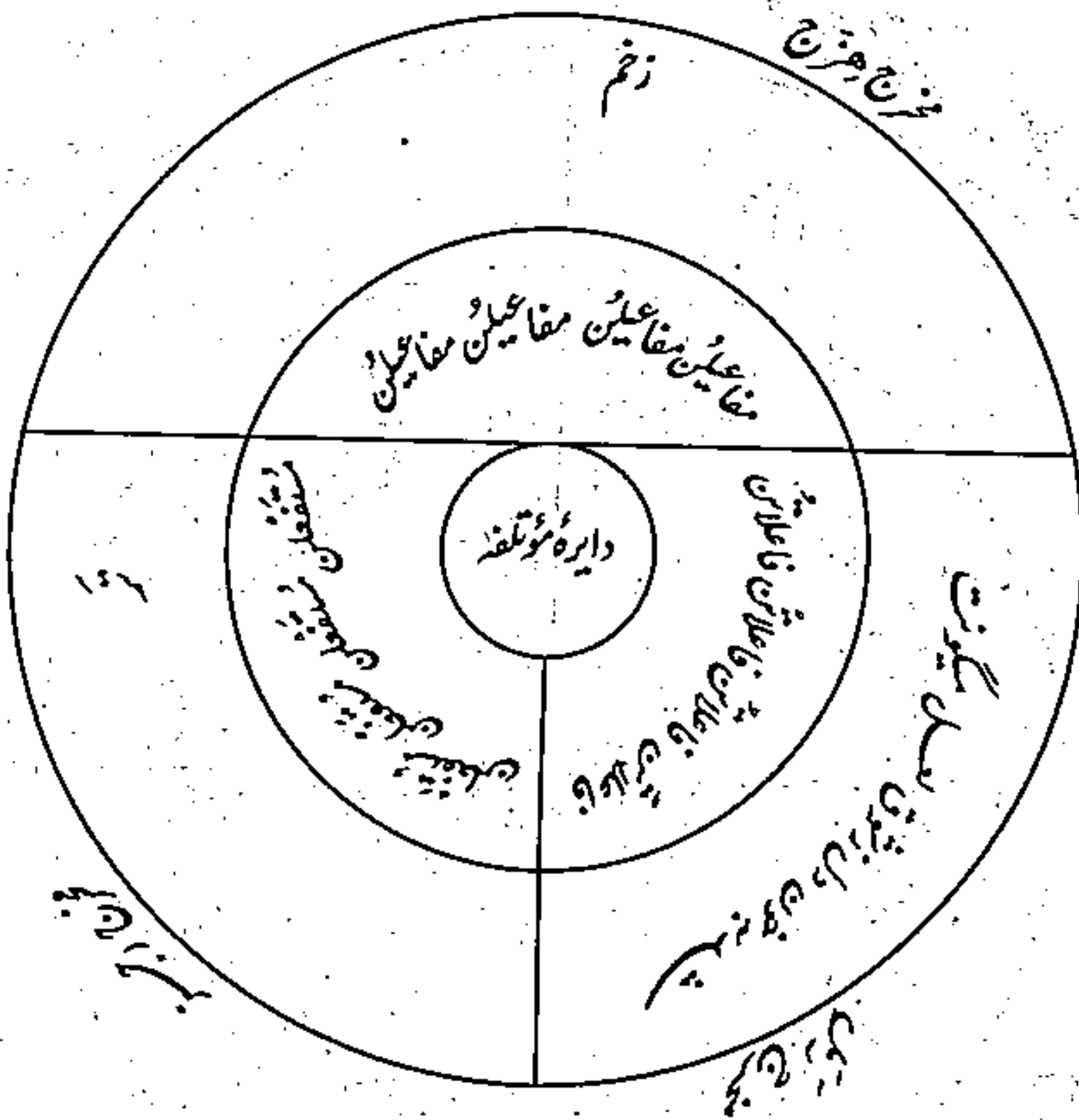
افتاده، لاجرم در وضع و استخراج فروع آن شروع نمی رود.

اما بنای "هَزَج" و "رَجَز" و "رَمَل" بر سُبَاعِیَات "طویل" و "مدید" و بسیط است.

اجزای هَزَج، هشت بار "مَفَاعِلُنْ" و "اجزای رَجَز، هشت بار "مُسْتَفْعِلُنْ" و اجزای

رَمَل، هشت بار، "فَاعِلَاتُنْ"، و این هر سه بحر را در یک دایره نهاده اند و لقب آن

مؤتلفه کرده اند، بر این صورت است:



و بنای مُنْسِرِح و مُضَارِع و مُقْتَضِب و مُجْتَث و سَرِيع و جَدِيد و قَرِيب و خَفِيف و مشاکل بر سباعیات است که در ترکیب آن اختلاف است.

اجزای مُنْسِرِح ، چهار بار: مُسْتَفْعِلن مَفْعُولات بُود.

و اجزای مُضَارِع ، چهار بار: مَفَاعِیلُن فَاعِلَاتُن ،

و اجزای مُقْتَضِب ، چهار بار: مَفْعُولات مُسْتَفْعِلن بُود

و اجزای مُجْتَث ، چهار بار: مُسْتَفْعِلن فَاعِلَاتُن

و اجزای سَرِيع ، دو بار: مُسْتَفْعِلن مُسْتَفْعِلن مَفْعُولات

و اجزای جَدِيد ، دو بار، فَاعِلَاتُن فَاعِلَاتُن مُسْتَفْعِلن

و اجزای قَرِيب ، دو بار: مَفَاعِیلن مَفَاعِیلن فَاعِلَاتُن

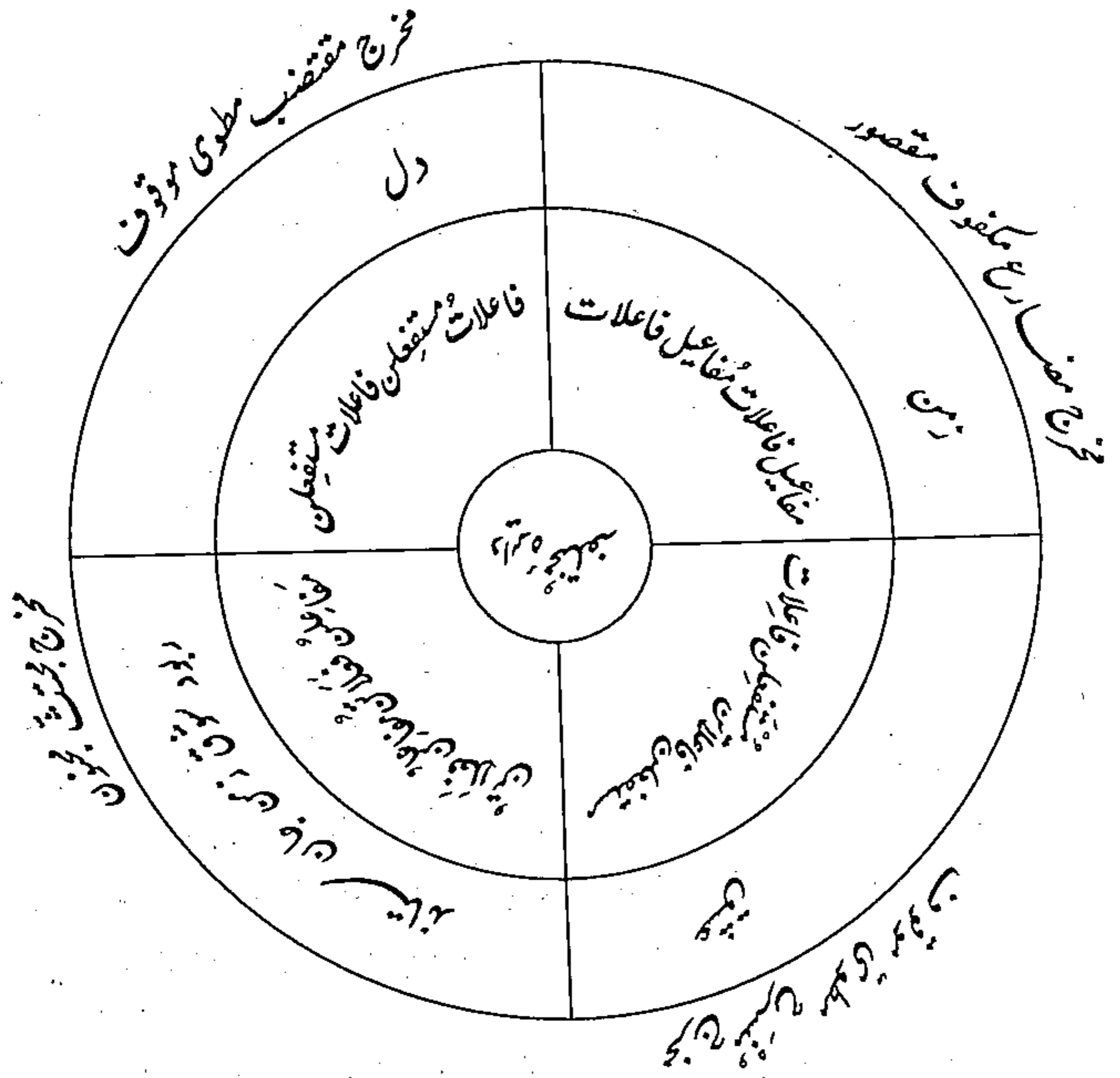
و اجزای خَفِيف ، دو بار: فَاعِلَاتُن مُسْتَفْعِلن فَاعِلَاتُن

و اجزای مشاکل دو بار: فَاعِلَاتُن مَفَاعِیلن مَفَاعِیلن

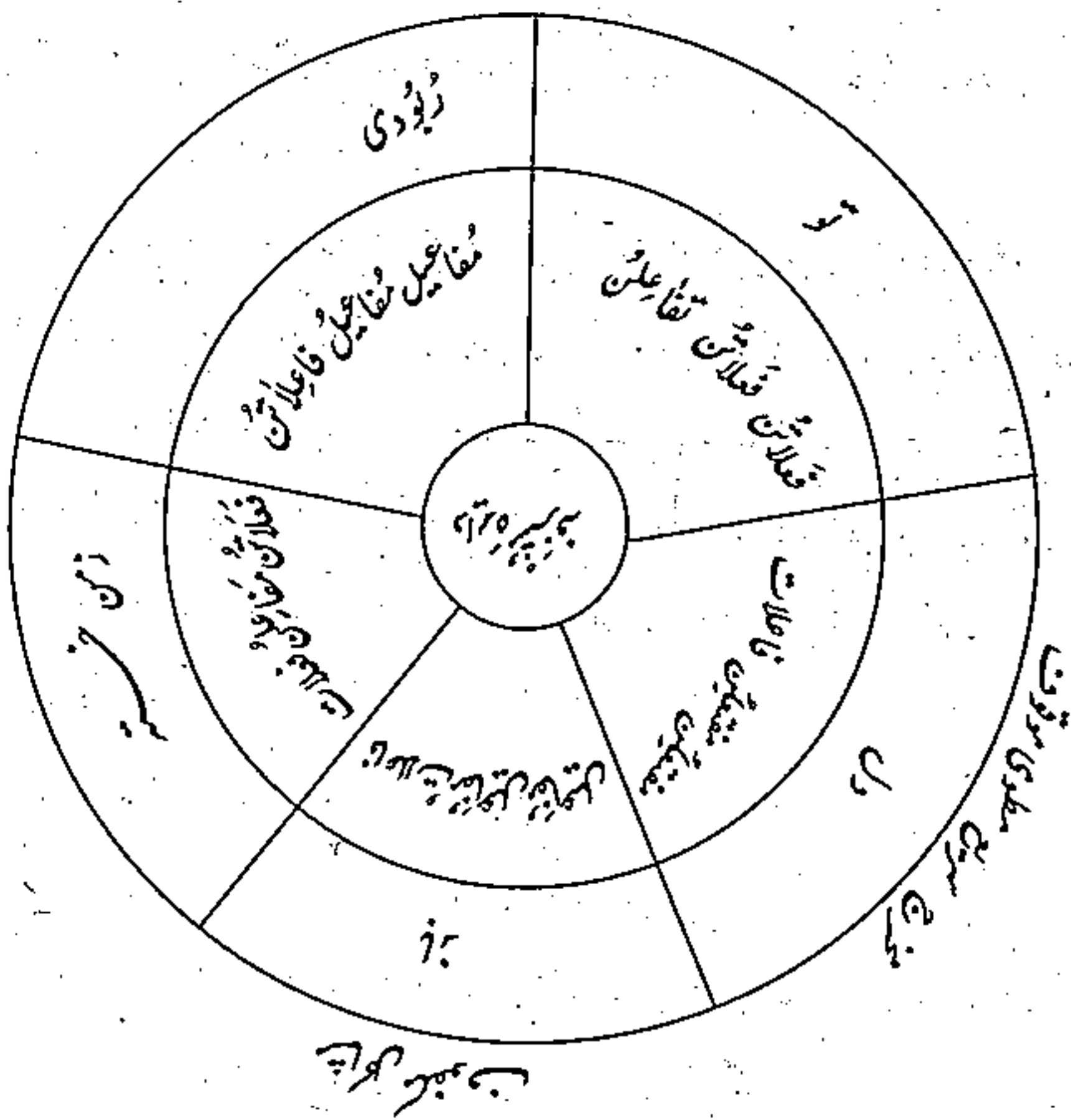
چون اجزای سالم هیچ یک از این بحر در کلام عَجَم ، شعری مطبوع نیامده است،

"منسرح مطوی" و مضارع مکفوف" و "مقتضب مطوی" و "مجثت مخبون" را که

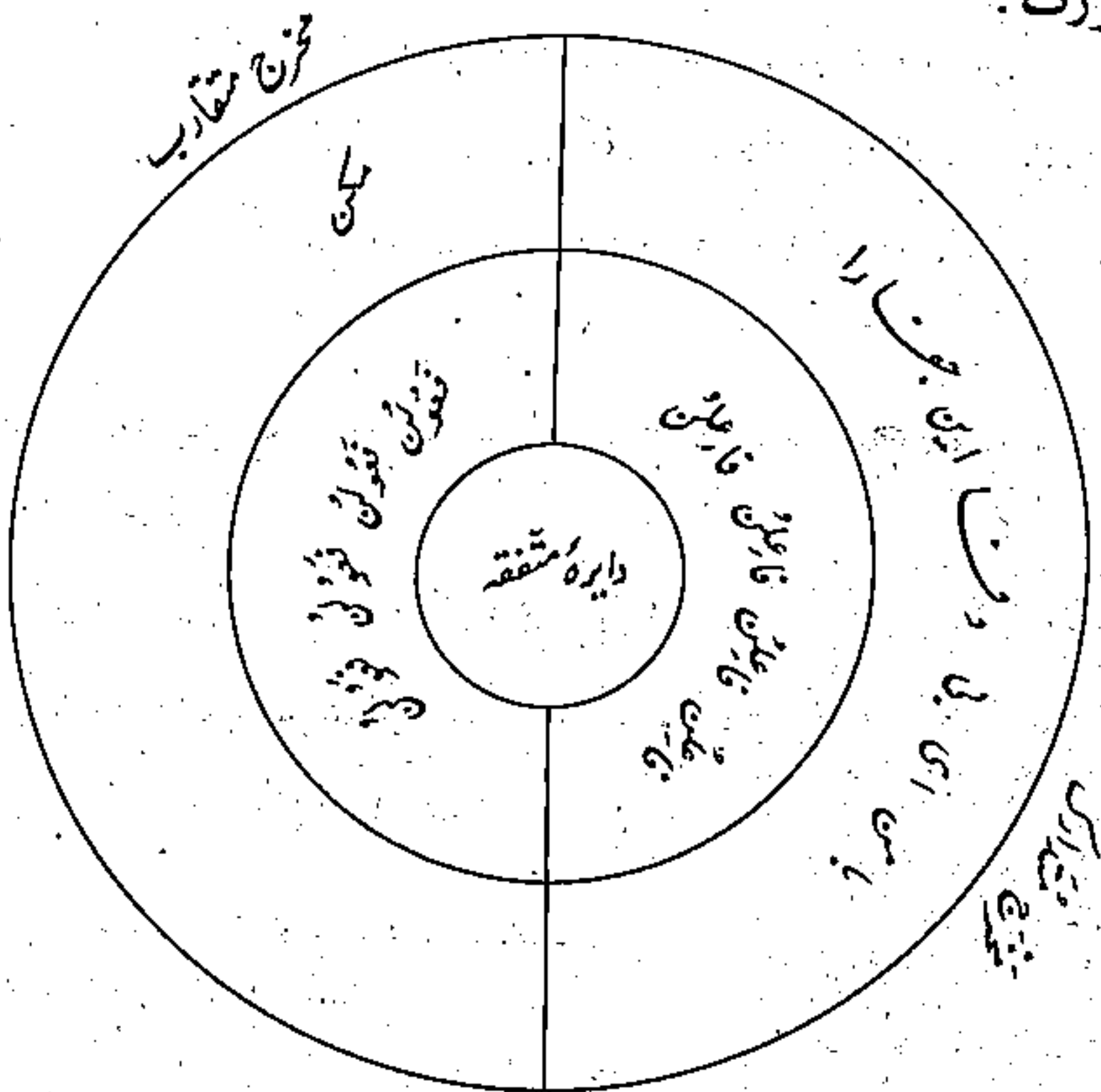
مثنی الاجزاند، در یک دایره نهاده اند، و نام "مختلفه" کرده اند، بدین نوع است:



و "سریع مطوی" و "جدید مخبون" و "قریب مکفوف" و "خفیف مخبون" و "مُشاکل مکفوف" را که مسدس الاجزاء اند در یک دایره نهاده اند، و نام "منتزعه" کرده اند، بدین هیأت:



و بنای متقارب و مدارک بر خماسیات است مرکب از سه متحرک و دو ساکن. اجزای متقارب، هشت بار: "فَعُولُنْ"، و اجزای مدارک: هشت بار "فَاعِلُنْ" باشد. و این دو بحر را در یک دایره نهاده اند، و این دایره را "متفقه" نامیده اند، بدین صورت:



پس دواير شعر عجم، چهار باشد، چنان که گفته آمد: دائرة شعر عجم: مؤتلفه، مختلفه، ثالث آن منتزعه، رابع آن متفقه.

تقطيع شعر: عبارتی است که بیت را از هم بگشایند بروجهی که هر مقداری از آن بیت، مؤازن افتد، با یکی از افاعیل بحری، که آن بیت از آن بحر واقع شده است. و طریقی این است که نظر بر نفس حرکت کنند، نه به احوال که ضمّه و فتح و کسره است. و اعتبار ملفوظ کنند نه مکتوب، و هر حرف که در لفظ آید، اگر در کتابت نبود، در تقطیع محسوب افتد، چون حرف مشدّد و ألفی که از اشباع همزه حاصل می شود، چنان که، نظم:

ای قَدِ تو آفت جهانی، تَقْطِيعُهُ:

ای قَدِّدِ: مَفْعُولُ. تَأْتِي: مَفَاعِلُنْ، جهانی: فَعُولُنْ

و چون یایی که در مثل شکسته و بسته و خاره و خاره در حال اضافت کردن و نکره ساختن به تلفظ در می آید و در کتابت نه. چنان که:

عَمْرَةَ خُونِ خَوَارَةَ عِيَارَةَ رَا: غَمَزِي خُو خَارِي عِي يَارِي.

و اما آن چه در کتابت هست، و در تلفظ نه. مثل واو عطف است، چون خان و مان، مثل دُو و تو و اشمَامِ ضَمَّةً، چون: خواب و خور، و جامع این هر سه و او افتاده است، این مصرع:

خواب خورم زلف دوتای برد حالرم، زلف تا بیشتر. دو دیگر حرف "ها" است که به تلفظ در نمی آید، چون: "که و چه و گفته و شکفته"، اگر در میان بیت افتد، از تقطیع ساقط شود، و اگر در آخر بیت بود، به حرف ساکن محسوب گردد، چنان که، نظم:

مشکین خط تو که تازه رُسته بر گُل ز بنفشه، دسته بسته

"مَفْعُولُ مَفَاعِلُنْ فَعُولُنْ"

دیگر حرف "نون" است. هر "نون" ساکن بعد از "الف" و "واو" و "یاء" واقع شود، آنرا حرکت عارض نشود، از تقطیع ساقط شود، و اگر در آخر بود، به حرف ساکن محسوب گردد، چنان که، نظم:

چون فشاندی زلف مشکین، مشک چین آمد برون

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلان

و دیگر هر "تایی" که پیش از و یک ساکن باشد، چون "دست" و "مست" و "گفت" و "خفت". چون در میان بیت واقع شود، به حرف متحرک محسوب گردد.

و اگر در آخر بیت به حساب ساکن باشد، چنان که، نظم:

زان نرگس مست شد، دلم دیوانه، تَقْطِيعُهُ : مَفْعُولُ مَفَاعِلِن مَفَاعِلِن

و از این قبیل است هر حرف ساکن که بعد از ساکن دیگر واقع شود، چنان که،

نظم:

یار دارد باز ازین بیمار عار تَقْطِيعُهُ : فَاعِلَاتُن فَاعِلَاتُن فَاعِلَاتُن

و هر "تا" که پیش از دو ساکن دیگر بود، چون میان بیت افتد، و به تلفظ درآید، با

ما قبل خویش در حساب متحرک باشد:

سوخت دل را اشتیاق کاست تن اندر فراق مُفْعِلُن فَاعِلَاتُ مُفْعِلُن فَاعِلَاتُن

و اگر در تلفظ در نیاید، از تقطیع ساقط شود، ما قبل او به متحرک محسوب گردد،

چنان که، نظم:

سوخت دلم اشتیاق کاست تنم در فراق

و اگر در آخر بیت افتد، به هر حال از تقطیع ساقط شود، زیرا که در اوزان عروض،

ساکن به هیچ وجه جمع نشود، نظم:

بنده را با تو دوستداری خوست گرچه تو بنده را نداری دوست

تَقْطِيعُهُ : فَاعِلَاتُن مَفَاعِلُن فَعْلَان.

و از این قبیل است حرف "دال" در مثل: "کارد بگذارد" چنان که: کارد برداشت

کار او بگذارد.

تَقْطِيعُهُ : فَاعِلَاتُن مَفَاعِلُن فَعْلَان

و حرف "با" در مثل: گشتاسب و لهراسب، چنان که، نظم:

چو گشتاسب، لهراسب را داد تخت بخت فَعُولُن فَعُولُن فَعُولُن فَعُولُن

و دیگر حرف "الف" است. "الف" متحرک که حرکت او را ما قبل نقل کنند، از

تقطیع ساقط شود، نظم:

جزاتن من از آن نرگس خماری پُرس هلاک جانم از آن غنچه بهاری پُرس

مَفَاعِلُن فَعِلَاتُن مَفَاعِلُن فَعْلَان

و دیگر حرف "یا" بی است که بعد از او، الف متحرک واقع می شود، گاه باشد که در تلفظ در نیاید و از تقطیع ساقط شود، چنان که، نظم:

رفتی از چشم بردی از دل هوش فاعلاتن مفاعِلن فاعلان
فاعلاتن مفاعِلن فَعْلان

و می باید که حرف ملفوظ غیر مکتوب و مکتوب غیر ملفوظ را در آن چه مذکور شد، منحصر ندانند که مقصود تنبیه بود بر بعض صور آن و بیان انحصار، واللّٰهُ اَعْلَمُ بِحَقَائِقِ الْأَشْرَارِ.

فصل: ارباب این صنعت، جزو اول نخست مصراع را صدر گویند و جزو آخرش را عروض، و جزو اول مصراع ثانی را، ابتدا خوانند و جزو آخرش را خرب. و آن چه در میانه عروض و ابتدا و خرب واقع شود، خشوع خوانند. و بیتی را که در صدر و خشوع خالی واقع شده باشد، و خواه نشده باشد، و بیتی را که از اصل آن، دایره، کم کرده باشند، مجزو خوانند، و بیتی را که از نیم انداخته باشند، منظور خوانند،

فصل: دایره اول را سه بحر است: هَزَج، رَجَز، رَمَل.
هزج، ایات سالم، نظم:

چو زویت هرگزم نقشی، به خاطر در نمی آید
مرا خود جز تو در خاطر، کسی دیگر نمی آید
تَقْطِيعُهُ: مَفَاعِيلُنْ مَفَاعِيلُنْ مَفَاعِيلُنْ مَفَاعِيلُنْ
مسدس سالم، و آن را مجزو خوانند، نظم:

کجایی ای غزالِ مُشْکَبُویِ مَنْ
چرا هرگز نمی آیی به سُویِ مَنْ
تَقْطِيعُهُ: مَفَاعِيلُنْ مَفَاعِيلُنْ مَفَاعِيلُنْ مَفَاعِيلُنْ
مربع، و آن را منظور خوانند، شعر:

بعد سروئل اندامی
خوشا وقتی که بخرامی
تَقْطِيعُهُ: مَفَاعِيلُنْ مَفَاعِيلُنْ مَفَاعِيلُنْ مَفَاعِيلُنْ
مسدس مقصور عروض و خرب:

دلَم پیرانه سر با خُرد سالی است ۱
که باغِ حُسن را نازک نهالی است
تَقْطِيعُهُ: مَفَاعِيلُنْ مَفَاعِيلُنْ مَفَاعِيلُنْ مَفَاعِيلُنْ

۱ - در اصل: دلَم پیرانه پیر سرانه با خورد سالیست

مَسَدَس مَحذُوفِ عَرُوضٍ وَ خَرَبٍ ، نَظْمٌ :

چنین کا فتادہ ام از جان خویشم چگونه زندہ ام، حیران خویشم

تَقْطِيعَةُ : مَفَاعِيلُنْ مَفَاعِيلُنْ فَعُولُنْ

ایات مَثَمَن مَكْفُوفِ مَقْصُورٍ ، نَظْمٌ :

تُرَالَعِلْ شُكْرٌ رِيزِدْ ، مَرَا چِشْمِ تَهْرَبَارِ اسْت

تُرَاخِنْدَه بُودْ ، خُوبِي ، مَرَا خُودِ گَرِيهِ دِرْكَارِ اسْت

تَقْطِيعَةُ : مَفَاعِيلُنْ مَفَاعِيلُنْ [مَفَاعِيلُنْ] مَثَمَنِ سَالِمِ

مَثَمَنِ مَكْفُوفِ مَحذُوفِ عَرُوضٍ وَ خَرَبٍ ، نَظْمٌ :

مَرَانِيسْتِ چُونِ بَخْتِ كِهْ بَا يَارِ نَشِينِمِ دَرُونِ رِيشِ ، جِگَرِخُونِ ، دَلْفِگَارِ نَشِينِمِ

تَقْطِيعَةُ : مَفَاعِيلُنْ مَفَاعِيلُنْ مَفَاعِيلُنْ فَعُولُنْ

مَحذُوفِ مَقْصُورِ .

مِنِ آنِ مَدِهوشِ عَشَقِمِ كِهْ اَزِ يَارِمِ خَبَرِ نِيسْتِ مَرَا شَدِ دِلِ اَزِ دَسْتِ ، دِگَرِ پَرَوَايِ سَرِ نِيسْتِ

تَقْطِيعَةُ : مَفَاعِيلُنْ فَعُولُنْ مَفَاعِيلُنْ مَفَاعِيلِ

مَكْفُوفِ مَحذُوفِ ، نَظْمٌ :

بِهْ رُخِ مَاهِ تَمَامِي ، بِهْ قَدِّ سَرِ رِوَانِي بِهْ لَبِ رَا حَتِ رُوحِي ، بِهْ چِشْمِ آفْتِ جَانِي

تَقْطِيعَةُ : مَفَاعِيلُنْ فَعُولُنْ مَفَاعِيلُنْ فَعُولُنْ

مَثَمَنِ اَخْرَبِ :

مِنِ دُوسْتِ تَرَا دَارِمِ ، اِي دُوسْتِ تَرَا اَزِ جَانِمِ شَمْعِ شَبِ تَارِيكِمِ ، گَنَجِ دِلِ وِيرانِمِ

تَقْطِيعَةُ : مَفْعُولُ مَفَاعِيلُ مَفْعُولُ مَفَاعِيلِ

مَثَمَنِ مَخْرَبِ مَكْفُوفِ عَرُوضٍ وَ خَرَبِ سَالِمِ ، نَظْمٌ :

دَرْدَا كِهْ عِلاجِ دِلِ بِيْمَارِ نَفْرَمُودِي يَكِ بَارِ بَرِ اَيْنِ جَانِ گَرَفْتَارِ نَبْخَشُودِي

تَقْطِيعَةُ : مَفْعُولُ مَفَاعِيلُ مَفَاعِيلُ مَفَاعِيلُنْ

مَقْبُوضِ مَكْفُوفِ مَقْصُورِ :

مَرَاغِمِ تُو اِي دُوسْتِ ، اَزِ خَانِمَانِ بَرَاوَرْدِ مَرَا فَرَاقْتِ اِي مَاهِ زِ جَانِ فِغانِ بَرَاوَرْدِ

تَقْطِيعَةُ : مَفَاعِلُنْ مَفَاعِيلُ مَفَاعِلُنْ مَفَاعِيلِ

اَخْرَبِ مَكْفُوفِ مَقْصُورِ :

۱ - افتادگی دارد. در این جا باید "هزج مَثَمَنِ سَالِمِ باشد"

هر صبح خروشی، ز دل تنگ بر آریم فریاد ز مرغان شب آهنگ بر آریم
مَفْعُولُ مَفَاعِيلُ مَفْعُولُ مَفَاعِيلُ
أَخْرَبَ مَكْفُوفٍ مَحذُوفٍ :

آسوده دلا، حال دل زارچه دانی خون خواری عشاق جگرخوار چه دانی
تَقْطِيعُهُ: مَفْعُولُ مَفَاعِيلُ مَفَاعِيلُ فَعُولُنْ
مَسَدَسٌ مَكْفُوفٍ مَقْصُورٌ :

تنم کاست از آن ماه دلفروز دلم سوخت از آن شمع شب افروز
تَقْطِيعُهُ: مَفَاعِيلُ مَفَاعِيلُ مَفَاعِيلُ
مَكْفُوفٍ مَحذُوفٍ :

نکو رویی، نکو خویی، نگاری چرا از من وفا جویی نداری
تَقْطِيعُهُ: مَفَاعِيلُ مَفَاعِيلُ فَعُولُنْ
أَخْرَبَ مَكْفُوفٍ عَرُوضٍ وَ خَرَّبَ سَالِمٌ، نَظْمٌ: (ورق ۱۳)

از لعل تو یک بوسه طلب کردم از چشم تو صدگونه بلا خوردم
تَقْطِيعُهُ: مَفْعُولُ مَفَاعِيلُ مَفَاعِيلُ
أَخْرَبَ مَكْفُوفٍ مَقْصُورٌ :

مهری که مرا هست ترا نیست صبری که ترا هست مرا نیست
تَقْطِيعُهُ: مَفْعُولُ مَفَاعِيلُ مَفَاعِيلُ
أَخْرَبَ مَكْفُوفٍ مَحذُوفٍ :

تا بازگرفتی نظر از من کس نیست جگر خوارتر از من
تَقْطِيعُهُ: مَفْعُولُ مَفَاعِيلُ فَعُولُنْ
أَخْرَبَ مَقْبُوضٍ عَرُوضٍ وَ خَرَّبَ سَالِمٌ، نَظْمٌ :

ای دوست که حال من نمی پرسی نیکوست که حال من نمی پرسی
تَقْطِيعُهُ: مَفْعُولُ مَفَاعِلُنْ مَفَاعِلُنْ
أَخْرَبَ مَقْبُوضٍ مَقْصُورٌ، نَظْمٌ :

هر چند تو شاه و ماگداییم دامن میشان که مبتلاییم
تَقْطِيعُهُ: مَفْعُولُ مَفَاعِلُنْ مَفَاعِلُنْ

أخرب مقبوض محذوف ، نظم :

اشک چون عقیق از آن فشانم کز لعل تو می دهد نشانم

تقطیعہ : مفعول مفاعِلن فعولن

أخرم اشتر عروض و أخرب سالم ، نظم :

خرسندم از رُخت به دیداری خشنودم از لَسبت به گفتاری

تقطیعہ : مفعول مفاعِلن مفاعیل

أخرب اشتر مقصور :

صد بارم بیش اگر کُشی زار برخیزم تا کُشی دگر بار

تقطیعہ : مفعول مفاعِلن مفاعیل

أخرم اشتر محذوف ، نظم :

از لعل تو خط سبز سرزد در جانم آت شی دگر زد

تقطیعہ : مفعولن فاعِلن فعولن

مربع مکفوف مقصور ، [نظم] :

بیای بت بدخوی بیار آن می گل بوی

تقطیعہ : مفاعیل مفاعیل

مکفوف محذوف ، [نظم] :

ز کف تیغ جفانه ز لب کلام مراده

تقطیعہ : مفاعیل فعولن

أخرب ، نظم :

آن غنچه خندان کو آن لعل سخن دان کو

تقطیعہ : مفعول مفاعِلن

وزن دو بیتی که رباعی و ترانه نیز گویند، از وزن أخرب و أخرم بحر هزج برون

آورده اند، وزنی به غایت خوش ، و نظم به غایت دلکش است ، از اوزان شعر

همین وزن است که استادان نظم این وزن ، به غایت خوش نموده اند. این وزن را

حد معین مقرر فرموده اند. از غایت لطافت آن ، برده بیت اختصار نموده اند، و آن

بر بیست و چهار نوع است ، و همه بر دو قسم منحصر است :

یکی آن که جزو اول "مفعولن" باشد، که أخرم است و این قسم را أخرم گویند. و

این بر دوازده گونه است. و دیگری آنکه جزو اول او، "مفعولن" باشد که أخرب

است. و این قسم را آخرب گویند، و این نیز دوازده گونه است، و از برای هر قسمی، رباعی آورده اند، مشتمل بر چهار قسم از اوزان.

اما رباعیات آخرب:

- ۱ - می خواهم تا ریزم ای طرفه نثار
مَفْعُولُنْ مَفْعُولُنْ مَفْعُولُ فَعُولُ
- هر لحظه دریای توجان بهر نثار
مَفْعُولُنْ مَفْعُولُنْ مَفْعُولُ فَعُولُ
- ۲ - کی بنارم من لعلت از دیده گهر
مَفْعُولُنْ مَفْعُولُنْ مَفْعُولُ فَعُولُ
- کی باشد لحظه مرا پیش تو بار
مَفْعُولُنْ فَاعِلُنْ مَفْعُولُ فَعُولُ
- ۳ - در گلشن اشک فشان می گشتم دوش
مَفْعُولُنْ مَفْعُولُنْ مَفْعُولُنْ فَاعِ
- از گل آمد بوی تو رفتم از هوش
مَفْعُولُنْ مَفْعُولُنْ مَفْعُولُنْ فَاعِ
- ۴ - مرغان کردند سوی من یکیک گوش
مَفْعُولُنْ مَفْعُولُ مَفْعُولُ فَعُولُ
- ۵ - کی دارد زلفت در هم ما را
مَفْعُولُنْ مَفْعُولُنْ مَفْعُولُنْ فَعُولُ
- ۶ - من دانستم چو رشت خط گرد رخت
مَفْعُولُنْ فَاعِلُنْ مَفْعُولُنْ فَعُولُ
- اما به رباعیات، قسم آخرب، نظم:

چون قد تو بخرامد ای سیم اندام
مَفْعُولُنْ مَفْعُولُنْ مَفْعُولُنْ فَاعِ

صددل شده خاک ره شوه در هر کام
نظم:

از جعد تو سر آرد یک شمه شمال
مَفْعُولُنْ مَفْعُولُنْ مَفْعُولُنْ فَعُولُ

از عاشق غم دیده رباید آرام
مَفْعُولُ مَفْعُولُ مَفْعُولُنْ فَاعِ

بر خاک درت هر دم رخ می سایم
مَفْعُولُ مَفْعُولُنْ مَفْعُولُنْ فَعُولُ

زان روشنی بصر همی افزایم
مَفْعُولُ مَفْعُولُنْ مَفْعُولُنْ فَعُولُ

باشد که ز در درآیی از گوهر اشک
مَفْعُولُ مَفْعُولُنْ مَفْعُولُنْ فَعُولُ

مجنبت کده خویش همی آرایم
مَفْعُولُ مَفْعُولُنْ مَفْعُولُنْ فَعُولُ

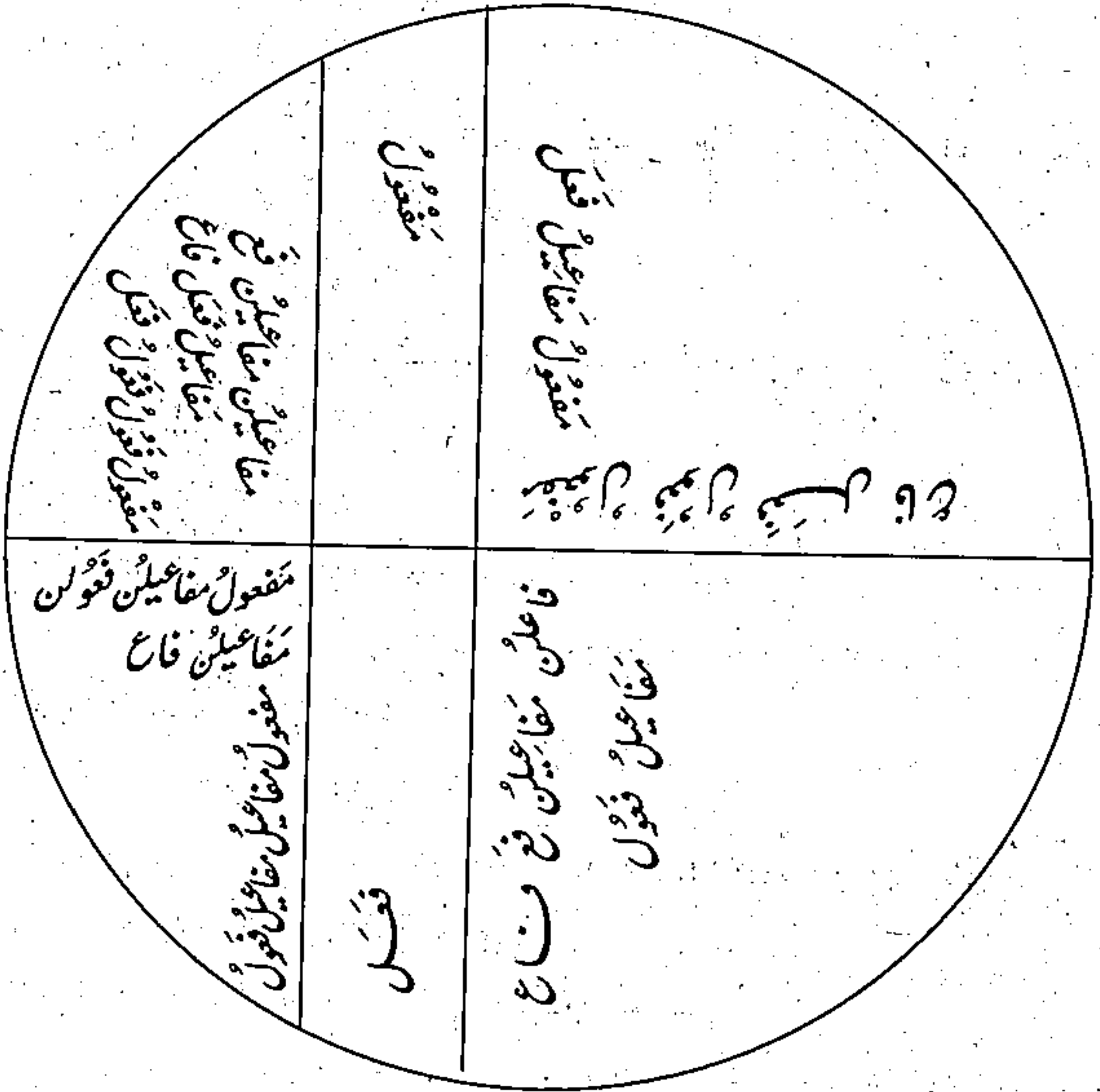
بیمار توام جانا حالم بنگر
مَفْعُولُ مَفْعُولُنْ مَفْعُولُنْ فَعُولُ

چون بهر تو جان دهم به خاکم بگذر
مَفْعُولُ مَفْعُولُنْ مَفْعُولُنْ فَعُولُ

خواهی شوی آگاه ز حال دل ریش
مَفْعُولُ مَفْعُولُنْ مَفْعُولُنْ فَعُولُ

بین چهره من غرقه به خوناب جگر

مَفْعُولُ مَفَاعِيلُ مَفَاعِيلُ فَعُولُ مَفْعُولُ مَفَاعِيلُ مَفَاعِيلُ فَعُولُ
 بعضی از برای ضبط تمامی این اقسام، "دایره" نهاده‌اند، و صورتش این است:



بحر رَجَزِ آیات سالم، نظم:

۱- ای زندگانی بخش من، لعل شکر گفتار تو
 تَقْطِيعُهُ: مُسْتَفْعِلُنْ مُسْتَفْعِلُنْ مُسْتَفْعِلُنْ مُسْتَفْعِلُنْ
 ۲- مُسَدَّسٌ مُجَرَّدٌ، نظم:

ای هر کرم نسا رفته از پیش نظر روزی به چشم مرحمت، سویم نگر
 تَقْطِيعُهُ: مُسْتَفْعِلُنْ مُسْتَفْعِلُنْ مُسْتَفْعِلُنْ مُسْتَفْعِلُنْ
 ۳- مُرَبَّعٌ سَطُورٌ، نظم:

عشاق به روی، پسری سنگین دلی سیمین بری
 تَقْطِيعُهُ: مُسْتَفْعِلُنْ مُسْتَفْعِلُنْ مُسْتَفْعِلُنْ مُسْتَفْعِلُنْ

۴ - مُسَدَّس مَقْطُوعَ عَرُوضٍ وَ خَرَّبَ ، نَظْمَ :

رَحْمَ بَكْنِ اِی نَازِنِیْنَ بِه یَكْبَاری عَاشِقِ دَلخِستَه یِماری
تَقْطِیعَه : مُسْتَفْعِلُنْ مُسْتَفْعِلُنْ مَفْعُولُنْ

۵ - مُثَمَّنْ مَطْوِی (نَظْمَ) :

تَاو چَو آیینَه دَلا با هَمَه یَك رَو نَکَنِی دِیدَن جَان آیینَه آن رَخ نِیکو نَکَنِی
تَقْطِیعَه : مُثَمَّنْ مُثَمَّنْ مُثَمَّنْ مُثَمَّنْ مُثَمَّنْ

۶ - مُثَمَّنْ مَطْوِی مَخْبُونْ ، نَظْمَ :

ای ز تَو کَوه کَوه غَم بِر دَل مِبتَلائی مَن نِیست مَراد خَاطِرَت جَز غَم جَز بَلائی مَن
تَقْطِیعَه : مُثَمَّنْ مُثَمَّنْ مُثَمَّنْ مُثَمَّنْ مُثَمَّنْ

۷ - مَخْبُونْ مَطْوِی ، نَظْمَ :

فَنان کَنان هَر سَحرِی بِه گَوی تَو می گَدرَم

چَو نِیست رَه بِه سَوی تَوام ، بِه بام و دَر تَو می گَدرَم

تَقْطِیعَه : مَفَاعِلُنْ مَفَاعِلُنْ مَفَاعِلُنْ مَفَاعِلُنْ

۸ - جَزو آخِر مَخْبُونِ و باقی مَطْوِی ، نَظْمَ :

دَر دَمَرا چارَه بَکَن ، کَه مَن بِه دَر دَتو خَوشَم وَر بَکَنِی وَر نَکَنِی ز حَکَم [تَو] سَر نَکَشَم
تَقْطِیعَه : مُثَمَّنْ مُثَمَّنْ مُثَمَّنْ مُثَمَّنْ مُثَمَّنْ

۹ - مَطْوِی مَخْبُونِ مَقْطُوعَ عَرُوضِ وَ خَرَّبَ سَالمَ ، نَظْمَ :

سَرَو نَخوانَمَت کَه او نِیست بَدین رَعنایی مَاه نَگویمَت کَه او نِیست بَدین زِیبایی
تَقْطِیعَه : مُثَمَّنْ مُثَمَّنْ مُثَمَّنْ مُثَمَّنْ مُثَمَّنْ

۱۰ - مَخْبُونِ مَطْوِی ، کَه مَناسَبَت مِیان اِجْزای مَقابِلَه مَرعی نِیست ، نَظْمَ :

چَه خَوش بُودَ مَر شَبکی ، سَوی غَریبِی نَگری ز رَوی یاری نَفسی ، بِه حَال زارَش نَگری
تَقْطِیعَه : مَفَاعِلُنْ مَفَاعِلُنْ مَفَاعِلُنْ مَفَاعِلُنْ (مُثَمَّنْ)

۱۱ - مُسَدَّس مَطْوِی ، نَظْمَ :

نِیست مَرا جَز تَو نَکاری دَگری نَمی کُنی هِیچ بِه کارَم نَظری
تَقْطِیعَه : مُثَمَّنْ مُثَمَّنْ مُثَمَّنْ مُثَمَّنْ

۱۲ - مُسَدَّس مَطْوِی مَقْطُوعَ عَرُوضِ وَ خَرَّبَ اسْت ، [نَظْمَ] :

این دل من هست به درد ارزانی تا کند ها کبر نادانی
مُفْتَعِلُنْ مُفْتَعِلُنْ مَفْعُولُنْ

۱۳ - مسدس مخبون ، نظم :

کنون که گردد از بهار خوش هوا فزون شود به هر دلی درون هوا
تَقْطِيعُهُ : مَفَاعِلُنْ مَفَاعِلُنْ مَفَاعِلُنْ

۱۴ - مسدس مطوی مخبون ، [نظم] :

گر برهد دل من از هوای تو کو دگری که دل دهم به جای تو
تَقْطِيعُهُ : مُفْتَعِلُنْ مَفَاعِلُنْ مَفَاعِلُنْ

مربع مطوی رباعی ، [نظم] :

ای لب تو مـرهم من ای غم تو ماتم من
تَقْطِيعُهُ : مُفْتَعِلُنْ مُفْتَعِلُنْ

ایات سالم مثنی ، نظم :

هر کسی دریای گل دامن کسان با کُلُّدَار من نشسته در نظر خاری و در دل خار خار
تَقْطِيعُهُ : فَاعِلَاتُنْ فَاعِلَاتُنْ فَاعِلَاتُنْ

محذوف عروض و خرب ، نظم :

گر بدانی قیمت یک تار موی خویش را کی دهی برباد زلف مشکبوی خویش را
تَقْطِيعُهُ : فَاعِلَاتُنْ فَاعِلَاتُنْ فَاعِلَاتُنْ

[رمل مسدس سالم ، نظم] :

شوخ چشمی تیر چشمی تند خویی از همه خوبان فزونی در تکویی
تَقْطِيعُهُ : فَاعِلَاتُنْ فَاعِلَاتُنْ فَاعِلَاتُنْ

مربع ، نظم :

چشم آن دارم که گاهی افکنی سویم نگاه
تَقْطِيعُهُ : فَاعِلَاتُنْ فَاعِلَاتُنْ

مسدس مقصور ، نظم :

باز بوی گل مرا دیوانه ساخت باز از عظم صبایگانه ساخت
تَقْطِيعُهُ : فَاعِلَاتُنْ فَاعِلَاتُنْ فَاعِلَاتُنْ

مسدّس محذوف ، نظم :

مانده ام از یار دور زنده ام زین گنه تا زنده ام، شرمندہ ام
تَقْطِيعَةُ : فاعِلَاتُنْ فاعِلَاتُنْ فاعِلَانْ

[رمل] ایات مُزا حَف مَثمن مَخبون سالم ابتداء، نظم :

به چه کار آیدم آن دل که نه در کار تو آید گل بر آن دیده هزاران که نه بر خار تو آید
تَقْطِيعَةُ : فاعِلَاتُنْ فَعَلَاتُنْ فَعَلَاتُنْ فَعَلَاتُنْ

مَخبون سالم صدر مقصور عروض و خَرَب ، [نظم]

تا آه ترا نیست سِراهل نیاز نظری کن ز سر نازو گدارا بنواز
تَقْطِيعَةُ : فاعِلَاتُنْ فَعَلَاتُنْ فَعَلَاتُنْ فَعَلَاتُنْ

مَخبون سالم صدر و ابتداء محذوف عروض مقطوع خرب، [نظم]

جِرمِ خورشید که از خوت در آید به حَمَل ادهم روز کند اشهب شب را از جِل
تَقْطِيعَةُ : فاعِلَاتُنْ فَعَلَاتُنْ فَعَلَاتُنْ فَعَلَنْ
مشکول ، [نظم] :

به سر او نازینا به کرشمه گاه گاهی اگر اتفاقت افتد به فتادگان نتاهی
تَقْطِيعَةُ : فَعَلَاتُ فاعِلَاتُنْ فَعَلَاتُ فاعِلَاتُنْ
مسدّس مَخبون مقصور عروض و خرب ، نظم :

این چه رخساره چه زلف و چه لب است وین چه خطّ خوش و خال عجب است
تَقْطِيعَةُ : فاعِلَاتُنْ فَعَلَاتُنْ فَعَلَانْ

مَخبون محذوف مقصور و عروض و خرب ، نظم :

ای ز سر تا به قدم جان کسی جان دهم پیش تو جانان کسی
تَقْطِيعَةُ : فاعِلَاتُنْ فَعَلَاتُنْ فَعَلَنْ
مَرَبَع مَخْبُون ، نظم :

دل من هیچ نیرزد به تو گر عشق نورزد
تَقْطِيعَةُ : فَعَلَاتُنْ فَعَلَاتُنْ فَعَلْ

دایره دوم چهار بحر است : مُنْسِرِح ، مَضارِع ، مُقْتَضِب ، مُجْتَث .
بحر منسرح مطوی مکفوف ، نظم :

غارتِ عشقت رسید رختِ دلِ ما ببرد
فتنه به کین سر کشید شخه به خون پی فشرد

مُفْتَعِلُنْ فَاعِلَاتُنْ مُفْتَعِلُنْ فَاعِلَاتُنْ

مطوی مکفوف، [نظم]

نوش لبی در رسید، هوش ببرد از حسن

تَقْطِيعُهُ: مُفْتَعِلُنْ فَاعِلَاتُنْ مُفْتَعِلُنْ فَاعِلَاتُنْ

مخبون مکسوف، [نظم]:

مرا سحر چون گذر طرف بستان فتد

تَقْطِيعُهُ: مَفَاعِلُنْ فَاعِلَاتُنْ مَفَاعِلُنْ فَاعِلَاتُنْ

مطوی موقوف مکسوف، نظم:

خیز به بستان خرام، کامده آیام گل

تَقْطِيعُهُ: مُفْتَعِلُنْ فَاعِلَاتُنْ مُفْتَعِلُنْ فَاعِلَاتُنْ

مطوی مجدوع، نظم:

حلقه زلفش کشود، باد سحرگاه

تَقْطِيعُهُ: مُفْتَعِلُنْ فَاعِلَاتُنْ مُفْتَعِلُنْ فَاعِلَاتُنْ

مطوی منخور، نظم:

آن چه تو داری به حسن ماه ندارد

تَقْطِيعُهُ: مُفْتَعِلُنْ فَاعِلَاتُنْ مُفْتَعِلُنْ فَاعِلَاتُنْ

مطوی مقطوع منخور، نظم:

تا به سلامت به حله آمده سای

تَقْطِيعُهُ: مُفْتَعِلُنْ فَاعِلَاتُنْ مَفْعُولُنْ فَعِلَاتُنْ

مسدس مطوی، نظم:

باد صباگو برد به طرف چمن

تَقْطِيعُهُ: مُفْتَعِلُنْ فَاعِلَاتُنْ مُفْتَعِلُنْ فَاعِلَاتُنْ

مطوی مقطوع، نظم:

از تو مرا داغ های پنهانی

تَقْطِيعُهُ: مُفْتَعِلُنْ فَاعِلَاتُنْ مَفْعُولُنْ فَعِلَاتُنْ

مربع مطوی موقوف، نظم:

فصل گل است ای نگار

تَقْطِيعُهُ: مُفْتَعِلُنْ فَاعِلَاتُنْ

مطوی مخبون موقوف ، نظم :

دبیر من کجا رفت وزیر من کجا رفت

تَقْطِيعُهُ : مُفْتَعَلُنْ مَفَاعِيلُ

بحر مضارع مكفوف مقصور مثال ، نظم :

خوش وقت نوبهار که بر طرف جویبار نهد یار گلعدار به کف جام خوشگوار

تَقْطِيعُهُ : مَفَاعِيلُ فَاعِلَاتُ مَفَاعِيلُ فَاعِلَاتُ

أخرب ، نظم :

ابر بهار گریان، وین چشم خون فشان هم بلبل به باغ نالان، عاشق به صدفغان هم

تَقْطِيعُهُ : مَفْعُولُ فَاعِلَاتُنْ مَفْعُولُ فَاعِلَاتُنْ

أخرب مُسَبِّغٌ : نظم :

ای لعل نوش خندت، کام شکر دهانان سِردهانت بیرون از فهم نکته دانان

تَقْطِيعُهُ : مَفْعُولُ فَاعِلَاتُنْ مَفْعُولُ فَاعِلِيَانْ

أخرب مكفوف مقصور، نظم :

ای غمزه زن که تیر جفا در کمان توست آهسته تر که تیر دُعا در عنان توست

تَقْطِيعُهُ : فَاعِلَاتُ مَفَاعِيلُ فَاعِلَانْ

أخرب مكفوف محذوف ، [نظم] :

گیرم که نیست پرسش آزادگان متت کم ز انک باری آگهی باشد از آن مستت

تَقْطِيعُهُ : مَفْعُولُ فَاعِلَاتُ مَفَاعِيلُ فَاعِلُنْ

أخرب محذوف ، [نظم] :

ای آرزوی جانم،، جانم فدای تو بازای که جان فشانم برخاک پای تو

تَقْطِيعُهُ : مَفْعُولُ فَاعِلَاتُنْ مَفْعُولُ فَاعِلُنْ

أخرب مكفوف سالم عروض و خرب ، نظم :

ای حجر مظفر تو پیشت ملک و عالم ای گوهر مطهر تو پیشت سلک آدم

تَقْطِيعُهُ : مَفْعُولُ فَاعِلَاتُ مَفَاعِيلُ فَاعِلَاتُنْ

مستدس مكفوف مقصور، نظم :

به نام ایزد ای نگار پری روی شکر لفظ لاله چهر سمن بوی

تَقْطِيعُهُ : مَفْعُولُ فَاعِلَاتُ مَفَاعِيلُ

مكفوف محذوف ، نظم :

ای کرده گره ، ماه ز شب خرمن گریبان ز حسرت تو چوباران من
تَقْطِيعُهُ : مَفْعُولُ فَاعِلَاتُ مُفَاعِلَاتُنْ
آخر مکفوف محذوف ، [نظم] :

ای خون من گرفته به گردن تا چند برین مجادله کردن
تَقْطِيعُهُ : مَفْعُولُ فَاعِلَاتُ فَعُولُنْ
بحر مقتضب مثنی مطوی ، نظم :

بگذری ای نسیم صبا صبحدم به طرف چمن نکهتی بیار از آن گلزار غنچه دهن
تَقْطِيعُهُ : فَاعِلَاتُنْ مُسْتَفْعِلُنْ فَاعِلَاتُنْ مُسْتَفْعِلُنْ
مَطْوِيّ مَقْطُوع ، نظم :

وقت را غنیمت دان آن قدر که بتوانی حاصل از حیات ای جان یکدم است تادانی
تَقْطِيعُهُ : فَاعِلَاتُ مَفْعُولُنْ فَاعِلَاتُ مَفْعُولُنْ
مَرْفَعِ مَطْوِيّ ، نظم :

نیست چون تو سرو چمن گلزار غنچه دهن
تَقْطِيعُهُ : فَاعِلَاتُ مُسْتَفْعِلُنْ
مَطْوِيّ مَقْطُوع ، نظم :

ای نگار سمن بردر اسم خود بنگر
تَقْطِيعُهُ : فَاعِلَاتُ مَفْعُولُنْ
مُخْبُونِ مَرْفُوعِ مُذَال ، نظم :

رخت هوش من برد لبّت خون من خورد
تَقْطِيعُهُ : مَفَاعِلُ فَاعِلَانْ
مُضْمُونِ سَالِمِ عَرُوضِ وَ خَرَبِ ، [نظم] :

گر شراب گلگون بود بی لب توأم خون بود
تَقْطِيعُهُ : فَاعِلَاتُ مُسْتَفْعِلُنْ
بحر مجتث مثنی مخبون ، نظم :

ز دوری است میسر نظر به روی تو مارا چه دولت است تعالی الله از قد تو قبا را
تَقْطِيعُهُ : مَفَاعِلُنْ فَعِلَاتُنْ مَفَاعِلُنْ فَعِلَاتُنْ
مُخْبُونِ مَقْصُورِ ، نظم :

از آن گهی که دل من به سوی یار من است ره دراز جو شبهای ابر تار من است

تَقْطِيعُهُ : مَفَاعِلُنْ فَعَلَاتُنْ مَفَاعِلُنْ فَعَلَانْ
مخبون محذوف ، [نظم] :

تو همچو صُبحی و من شمع خلوت سَحَرَم
تبسمی کن و جان بین که چون همی سپرم
تَقْطِيعُهُ : مَفَاعِلُنْ فَعَلَاتُنْ مَفَاعِلُنْ فَعَلُنْ
مخبون مقطوع ، نظم :

برفت عقل و دل و دین ، بماند تنها جان
چو آن غریب که ماند ز کاروان تنها
تَقْطِيعُهُ : مَفَاعِلُنْ فَعَلَاتُنْ مَفَاعِلُنْ فَعَلُنْ
مخبون مقطوع مُسَبِّغْ ، نظم :

غلام نرگس مست توتا جدا رانند
خراب باده لعل تو هوشیارانند
تَقْطِيعُهُ : مَفَاعِلُنْ فَعَلَاتُنْ مَفَاعِلُنْ فَعَلَانْ
مُسَبِّغَتْ ، نظم :

بر من آمد خورشید نیکوان شبگیر
به قد چو سروی همتا به رخ چو بدر منیر
تَقْطِيعُهُ : مَفَاعِلُنْ مَفْعُولُنْ مَفَاعِلُنْ فَعَلَانْ
مُسَبِّغَتْ مجحوف ، نظم :

اگر گشایی تاری ، ز سُنْبُلْ تر
همیشه آید باد صبا معطر
تَقْطِيعُهُ : مَفَاعِلُنْ مَفْعُولُنْ مَفَاعِلُنْ فَعْ
مُرْتَعْ مخبون ، نظم :

مرا چو روی تو باید
ز مهر و مه چه گشاید
تَقْطِيعُهُ : مَفَاعِلُنْ فَعَلَاتُنْ
مخبون مقطوع مسَبِّعْ ، [نظم] :

دلیم به تو هست شاد
که از من ندارد یاد
تَقْطِيعُهُ : مَفَاعِلُنْ فَعَلَانْ

فصل : دایره سیوم ، پنج بحر است : سریع و جدید و قریب و مشاکل .
بحر سریع مطوی موقوف ، [نظم] :

دل چه کند بحر تماشای باغ
تا به توأم از همه دارم فراغ
تَقْطِيعُهُ : مُفْتَعِلُنْ مُفْتَعِلُنْ فَعَلَانْ
مطوی محذوف ، نظم :

رُخْ بِنْمَا ای قَمَرْ خانگی
تا نکشد عقل به دیوانگی

تَقْطِيعُهُ : مُفْتَعِلُنْ مُفْتَعِلُنْ فَاعِلُنْ

مطوی مقطوع ، [نظم] :

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

تَقْطِيعُهُ : مَفْعُولُنْ مَفْعُولُنْ فَاعِلَانْ

مَطْوَى اَصْلَمَ ، نظم :

ور بکشی ور نکشی ، مارا نیست غم از سرنکشی مارا

تَقْطِيعُهُ : مُفْتَعِلُنْ مُفْتَعِلُنْ فَعْلُنْ

مَخْبُونِ مَطْوَى مَكْسُوفَ ، نظم :

تگار من تگار من درنگر ز صبرم بیمار من درگذر

تَقْطِيعُهُ : مَفَاعِلُنْ مَفَاعِلُنْ فَاعِلُنْ

مخبون مکسوف عروض و خرب ، نظم :

ارمشق تو من در جهان شمرم خون شد ازین درد نهانی جگرم

تَقْطِيعُهُ : مُسْتَفْعِلُنْ مُسْتَفْعِلُنْ فَعْلُنْ

بحر جدید. این از بحر مستحدث. و این را غریب نیز خوانند.

مخبون مقبوض ، نظم :

ملکاتبع تو هر بد سگال را بخورد همچو غضنفر سگال را

تَقْطِيعُهُ : فَعْلَاتُنْ فَعْلَاتُنْ مَفَاعِلُنْ

بحر قریب ، و این نیز از بحر مستحدث است. مکفوف مقصور ، نظم :

فغان زان سرزلفین تابدار فروهشته زیاقوت آبدار

تَقْطِيعُهُ : مَفَاعِلُنْ مَفَاعِلُنْ فَاعِلَانْ

آخرب مکفوف ، نظم :

تا ملک و جهان را مدار باشد فرمانده او شهریار باشد

تَقْطِيعُهُ : مَفْعُولُ مَفَاعِلُنْ فَاعِلَاتُنْ

آخرب مکفوف مقصور ، نظم :

کو آصف جم گویا بین بر تخت سلیمان راستین

تَقْطِيعُهُ : مَفْعُولُ مَفَاعِلُنْ فَاعِلَانْ

بحر خفیف مخبون سالم صدر و ابتدا ، نظم :

سبزه [ها] نودمید یار نیامد تازه شد باغ آن تگار نیامد

تَقْطِيعُهُ: فَاعِلَاتُنْ مَفَاعِلُنْ فَعَلَاتُنْ

نظم :

نو بهار آمد و حریف سرابم به تماشای نوبهار نیامد
مقطوع ، نظم :

مهر بگشا لعل میگون را مست کن عاشقان محزون را
تَقْطِيعُهُ: فَاعِلَاتُنْ مَفَاعِلُنْ فَعَلُنْ
مقطوع مسبغ ، نظم :

پیش تو جان نمی توانم کرد و ز تو خود وانمی توانم کرد
تَقْطِيعُهُ: فَاعِلَاتُنْ مَفَاعِلُنْ فَعَلَانْ
مخبون مقصور ، [نظم] :

ماه رویا به خون من مشتاب کشتن عاشقان که دید صواب
تَقْطِيعُهُ: فَاعِلَاتُنْ مَفَاعِلُنْ فَعَلَانْ
مخبون محذوف ، نظم :

هر شب از شوق جامه پاره کنم عاشقم عاشقم چه چاره کنم
تَقْطِيعُهُ: مَفَاعِلَاتُنْ مَفَاعِلُنْ فَعَلُنْ
مشعت ، [نظم] :

وقت گل شد هوای گلشن دارم ذوق جام شراب روشن دارم
محجوف مسبغ ، [نظم] :

غمزه چون تیر و طره چون قیر چشم بر خمار زلف آن زنجیر
تَقْطِيعُهُ: فَاعِلَاتُنْ مَفَاعِلُنْ فَاعْ

و رودکی بر مثنی این بحر غزلی گفته ، و مطلعش این است :

گر کند یاری مرا به غم عشق آن صنم نتواند زدود ازین دل بیچاره ز یک غم
تَقْطِيعُهُ: فَاعِلَاتُنْ مَفَاعِلُنْ فَعَلَاتُنْ مَفَاعِلُنْ فَعَلَاتُنْ مَفَاعِلُنْ
بحر مُشاکل ، این نیز از بحور مستحدث است ، و اشعار بهلولی بیشتر از فارسی
است.

مکجوف مقصور ، نظم :

ای تکار سیه چشم و سیه موی سرو قدی نیکو رویی نیکو خوی

تَقْطِيعُهُ: فاعلاتُ مفاعيلُ مفاعيلُ

مُرَبَّعٌ مكفوف مقصور، نظم:

روزگار خزان است باد سَرْد و زان است

تَقْطِيعُهُ: فاعلاتُ مفاعيلُ

محدوف، [نظم]:

سرو لاله حسینی ماه خانه نشینی

تَقْطِيعُهُ: فاعلاتُ فَعُولُنْ

و بر مثنی این بحر نیز شعر گفته اند، نظم:

خیز طرف چمن گیر یا حریف سمن بوی گاه سُنْبُل تر چین و گاه شاخ سمن بوی

تَقْطِيعُهُ: فاعلاتُ مفاعيلُ فاعلاتُ مفاعيلُ

فصل: دایره چهارم: دو بحر است: مُتَقَارِبٌ و مُتَدَارِكٌ.

بحر متقارب، نظم:

زهی ابروی تو قبله پاک دنیا نیاز تو خوش خاطر ناز نینا

تَقْطِيعُهُ: فَعُولُنْ فَعُولُنْ فَعُولُنْ فَعُولُنْ

مقصور، [نظم]:

دلیم را برو حق وفایی نداشت دلش را غم آشنایی نداشت

محدوف، [نظم]:

زهی رویت از برگ گل تازه تر چو سروی که دازی گل تازه بر

تَقْطِيعُهُ: فَعُولُنْ فَعُولُنْ فَعُولُنْ فَعَلٌ

مسدس سالم، نظم:

ز درد جدایی چنانم که از زندگانی به جانم

تَقْطِيعُهُ: فَعُولُنْ فَعُولُنْ فَعُولُنْ

محدوف، نظم:

چو زلفت فشانند صبا دل من بیفتد ز جای

تَقْطِيعُهُ: فَعُولُنْ فَعُولُنْ فَعَلٌ

مثنی، نظم:

آشوب جهانی شورجانی بی اعتقادی نامهربانی

تَقْطِيعُهُ: فَعَلَنْ فَعُولُنْ فَعَلَنْ فَعُولُنْ

آثَرَمَ، نَظْمَ:

غمزده را دل نوازی دل شده را، چاره سازی

تَقْطِيعُهُ: فَعَلْ فَعُولُنْ فَعَلْ فَعُولُنْ

آثَرَمَ مَقْصُورًا، [نَظْمَ]:

ای شب زلفت غالیه سای ای مه رویت غالیه پوش

نرگس مستت باده پرست لعل خوشت باده فروش

تَقْطِيعُهُ: فَعَلْ فَعُولُنْ فَعَلْ فَعُولُنْ

مَقْبُوضِ آثَلَمَ، [نَظْمَ]:

گرم بخوانی، وگر برانی دل حزین را، به جای جانی

تَقْطِيعُهُ: فَعُولُ فَعَلَنْ فَعُولُ فَعَلَنْ

و رودکی برون مقبوض آثلم، غزلی گفته است، و در آن سجع نگاه داشته است، و

این دو بیت در آن است، نظم:

گل بهاری، بت نهاری بلند روشن از ابر بهمن به طرف گلشن چرانباری

تَقْطِيعُهُ: فَعُولُ فَعَلَنْ فَعُولُ فَعَلَنْ

و بعضی از شعرا بنای مقبوض آثلم بر شانزده رخ نهاده اند، چنان چه خواجه

عصمت الله گفته است، نظم:

زهی دو چشمت به خون مردم گشاده کین و کشید خنجر

رخ چو ماهت، صباح دولت خط سیاهت، شب معبر

تَقْطِيعُهُ: فَعُولُ فَعَلَنْ فَعُولُ فَعَلَنْ

مَحْذُوفَ، نَظْمَ:

نگارین من جفامی کند بُت چین من خطای کند

تَقْطِيعُهُ: فَعُولُ فَعَلَنْ فَعُولُ فَعَلَنْ

بحر متدارک. این بحر را، رکض الخیل و صوت الناقوس نیز گویند.

مَثْمَنَ سَالِمًا، نَظْمَ:

ای تُتُق بسته از تیره شب برقمر طوطی خَطَّت افکند پر بر شکر

تَقْطِيعُهُ: فَاعِلُنْ فَاعِلُنْ فَاعِلُنْ فَاعِلُنْ

مَخْبُونًا، (نَظْمَ):

صَنَمًا بِنُما رِخ و جان رُبا که تُرا بُود به آن نه مرا
تَقْطِيعُهُ : فَعَلَنْ فَعَلَنْ فَعَلَنْ
مقطوع ، [نظم] :

تاکی مارا به غم داری تاکی آری، بر ما خواری
تَقْطِيعُهُ : فَعَلَنْ فَعَلَنْ فَعَلَنْ
مخبون مقطوع ، [نظم]

ای گل سپه بر سَمَن مَزَن لشکر چین بر خُتَن مَزَن
تَقْطِيعُهُ : فاعِلُنْ فَعَلَنْ فاعِلُنْ فَعَلَنْ
مسدس مخبون ، [نظم] :

گُذرم همه بر در تُست چکنم دلِ من مایلِ تُست
تَقْطِيعُهُ : فَعَلَنْ فَعَلَنْ فَعَلَنْ
مقطوع ، نظم :

هر دم آیم سویت تا ببینم رویت

تمت هذه الرسالة العروض من يد فقير حقير عبد... (افتاده)

گرچه هم برزده بینی خط من عیب مکن که مرا محنت ایام به هم برزده است

تم تم تم

مطلع :

نویسندگان با قلم شور آفرین خود می توانند احساسات و عواطف ملتی را به سود یا زیان یک جریان یا حرکتی برانگیزند و به افراد خمود و خموش حرکت و جنبش دهند. از این رو در تاریخ بشر، هیچ تحول و انقلابی رانسی توان سراغ کرد که نویسندگان و گویندگان در صف اول آن قرار نگرفته نقشی تعیین کننده در جهت دهی حرکتها نداشته باشند.

مسئولیت نویسنده متعهد بسیار سنگین است، زیرا نویسنده برای خود نمی نویسد تا منافع و مطامع شخصی را بر مصالح و منافع عمومی ترجیح دهد.

نویسنده خوب کسی است که خوب ببیند، خوب بشنود و خوب درک کند و آنچه دریافته است با قوت تخیل، چیره دستی به دامن دفتر آورد و با قلم سحر آفرین خود، دلهای مشتاق را صید کند. حافظ می گوید :

غلام آن کلماتم که آتش افروزد :

نویسنده باید در چشمه صافی ذهن خویش، معانی بکر و مضمونهای بدیع برانگیزد و در طبیعت یا در زندگی انسانی، زوایایی را که از نظر دیگران پنهان مانده است، بداند و بشناسد و با موشکافی در برابر خوانندگان عرضه کند. از طرفی، نویسندگان توانا کسانی هستند که زبان را کار آمد و زنده نگاه دارند و دقیق و پاک بنویسند. چه، می گویند اگر ادب ملتی سقوط کند، ملت تکبده می شود و به زوال می گراید.

در این راه علاوه بر وسعت اندیشه، باریک بینی و نوآوری و آشنایی با ادبیات ملی و تسلط بر زبان مادری و قواعد درست نویسی و بسیاری موارد دیگر، ضروری است که ان شاء الله ما قصد آن داریم که به مرور به این مهمات پردازیم:

ایرج تبریزی
مرکز تحقیقات فارسی
ایران و پاکستان
اسلام آباد

پیکره مقاله و هنر مقاله نویسی

مقاله، صورت فارسی کلمه "مقاله" عربی، به معنای گفتن است. این کلمه از ریشه "قول" و در اصطلاح، نوشته ای است درباره موضوعی خاص، شامل انواع بی شماری از نوشته های علمی، ادبی، تحقیقی، مذهبی، انتقادی و نظایر آن، برای مثال اگر مقاله ای :

درباره علل و انگیزه های مهاجرت روستائیان به شهرها باشد، پژوهشی
در خصوص مضرات دروغگویی و عوارض و عواقب ناپهنجار اجتماعی و
تربیتی باشد، اخلاقی
درباره تأثیر ایمان به خدا و روز رستاخیر یا در اخلاق فردی و اجتماعی باشد،
دینی

در قلمرو تعلیم و تربیت کودکان استثنایی باشد، تربیتی و در زمینه مسائلی از قبیل سرما و یخبندان و سیل و بیماریها و امثال آن باشد، خبری است.

انتخاب موضوع

نخستین گام در راه نگارش مطلب یا مقاله، انتخاب موضوع مناسب است. موضوعی که برای خواننده جالب و آگاهی بخش و شوق انگیز باشد. پیدا کردن و گزینش موضوع، کار دشواری نیست، گاهی دقیق به آنچه در پیرامون مامی گذرد، گذرد، می تواند برای ما مسئله یاب باشد و هر چیزی که ذهن و اندیشه و احساس و التفات ما را به خود جلب کند، می تواند الهام بخش ما در نگارش مطلب، مقاله یا داستان باشد. به عبارت دیگر آنچه می بینیم و می شنویم و می خوانیم و تجربه می کنیم و متأثر یا شاد می شویم، همه و همه منبع سرشار و فیاضی برای ما در امر نوشتن هستند و ما می توانیم به مدد آنها حاصل اندیشه و ذوق و احساس خود را روی کاغذ بیاوریم.

آقای مهرداد مهرین کتاب مطلوبی زیر عنوان "فن نویسندگی" تالیف کرده و ضمن آن به این مضمون یاد آور می شود که: "گوته" فاوست را در ظرف ۵۸ سال نوشت، "لیتره" پس از ۳۰ سال با زحمت شبانه روزی، فرهنگ خود را به پایان برد. "فردوسی" کاخ عظیم خود را سی ساله پی افکند و نام ایران را پرآوازه ساخت. "تولستوی" ۴ سال مانند کارگر معدن زغال سنگ برای نوشتن کتاب "جنگ و صلح" زحمت کشید و زمانی که "متسکیو" یکی از آثار خود را به دوستی عاریت داد. اظهار داشت که: "تو در یک شب این کتاب را مطالعه می کنی در صورتی که من موی خود را برای نوشتن آن سپید کردم" بنابراین، نوشتن یک اثر خوب کار ساده ای نیست. به قول صائب:

دامن فکر بلند آسان نمی آید به دست سرو می پیچد به خود تا مصرعی موزون کند
نباید انتظار داشت اثری که سریعاً و بدون مطالعه قبلی نوشته شده باشد، زیاد عمر کند، زیرا پیداست قارچهایی که یک شبه می رویند، به همان سرعت هم می میرند، فقط درختان بلوط هستند که عمری دراز دارند

چهره ستر نوشته و اهمیت تفکر و مطالعه

جهد کن تا بیش از آن باشی که آبی در نظر در لباس لفظ اندک، معنی بسیار باش

از تراوش خامه ژرف اندیشان چنین بر می آید که نوشته اگر چهره اصیل خود را بنماید، عارضی سخت و ستر دارد و چون صخره‌ای تند و تیز به سهولت تن به فتح نمی سپارد.

نوشته را فکر بدیعی گفته اند که به قالب کلمات در می آید، و نطفه یک نوشته هنگامی بسته می شود که فکر تازه‌ای در ذهن آدمی پدیدار شود. از این نظرگاه، نوشتن فعالیت ذهنی بسیار پیچیده‌ای است که به مراتب از خواندن فراتر و دشوارتر است.

این فعالیت ذهنی پیچیده را باید در سکوت عالمانی جست که قلم به دست، مات شطرنج سیدی می مانند که می خواهند بر آن بنگارند و قلم از ثقل کلمه‌ای که آبتن آن است، چنان به زانو در می آید که گویی از زادن چنین پیلی پروا دارد. استاد سمیعی در ص ۴۵ "آیین نگارش" می نویسد:

"نوشته باید چنان باشد که خواننده احساس کند نویسنده به آنچه می نویسد معتقد است. سخن متصنع و ریاکارانه یا عاریتی، خود را نشان می دهد. خواننده در می یابد که آنچه می خواند، حرف دل نویسنده نیست، یا اصلاً حرف او نیست."

قدر مسلم این زبان رسا و بلیغ نویسندگان و خامه ژرف اندیشان در نمایاندن ظریفترین اندیشه‌های ناب بشری و عواطف انسانی است که همواره به کمک قیامها و انقلابها آمده و مشکلات را از سر راه نهضتها برداشته است.

در طول تاریخ چه حقهایی که با بیان و دفاع زیبا صورت نگرفته و چه فریاد مظلومیتهایی که با زبان رسا سروده نشده و نیشخند ستمبارگان به محاکمه نشده است. تابش تفکر تکلم است و تابش تکلم نوشتن و نوشتار، لذا هویت نوشتن را به جای آنکه تابعی از خواندن بدانیم، باید تابعی از تفکر در نظر آوریم.

باید در نظر داشت که نویسندگان مدتها قبل از نوشتن درباره موضوعی که می خواهند درباره‌اش مطلب بنویسند، فکر و مطالعه می کنند. وقت کوتاه، فقط

صرف نوشتن می شود، نه صرف فکر کردن کما اینکه کانت ۱۲ سال دربارہ مطلب کتاب "نقادی عقل مطلق" فکر کرد و سه ماهه آن را نوشت.

آقای مهرین در کتاب یاد شده مثالهای خوبی زده و قریب به این مضمون می نویسند: مدتی را که نویسندہ ای صرف تفکر و مطالعه می کند، می توان به رشد جنین در شکم ما در طفل تشبیه کرد. عمل زاییدن به سرعت انجام می شود، اما درد و رنج دوران بارداری فراوان است، اما رشد جنین با تانی صورت می گیرد و مستلزم ماهها صبر و انتظار است. مراحل تبدیل فکر همچنن شبیه پیمودن مراحل میوه در حین رسیدن است. میوه وقتی خوب برسد خود به خود از درخت می افتد. همین طور هم افکار وقتی پخته شد خود به خود لباس لفظ در بر می کند. بنابراین الهام، چیزی جز تفکر دایم دربارہ یک موضوع نیست، به همین لحاظ گوته می گوید:

"وقتی نویسندہ می تواند اثر مهمی به وجود آورد که کاملاً منزوی شود" زیرا فقط در تنهایی است که آدمی به تمرکز حواس می رسد و تمرکز حواس هم سرچشمه الهام است.

ولتر می نویسد: "کتابها از کتابها به وجود می آیند" این حرف درستی است زیرا فکر وقتی زاییده می شود که با فکر دیگر اصطکاک حاصل کند، البته گروهی فقط به گردآوری مطلب می پردازند و در پیرامون آنچه خوانده اند نمی اندیشند. قسمت اعظم نویسندگان به این طریق می نویسند. عده معدودی، هم مطالعه می کنند و هم فکر، نویسندگان گروه دوم هستند که آثار بزرگ پدید می آورند.

نوابغ از این دسته هستند که ستاره می شکنند و آفتاب می سازند. یعنی کتابهای دانشمندان را مطالعه می کنند و از این مطالعات افکار بدیع خود را پدید می آورند.

گو اینکه ارزش مطالعات برای نوابغ فقط به لحاظ فراهم آوردن بعضی اطلاعات برای اثبات عقاید خویش است، به قول شوپنهاور "کتاب نوابغ، خود جهان است" و جهان هم به گفته گوته "یگانه کتابی است که تمام کلماتش با معنی است" آری، نوابغ خود جهان را مطالعه می کنند ولی نویسندگان دیگر از کتابها کتابی به وجود می آورند. به عبارت دیگر نویسندگان بزرگ فرهنگ و تاریخ پس

از مطالعه کتابهای بسیار و تفکر عمیق، کتاب می نویسند، اما نویسندگان عادی فقط به نقل نوشته های دیگران اکتفا می کنند.

برخی از بزرگان زیاد مطالعه می کردند، اما برخی مطالعه زیاد را مضر می دانستند.

از این رو نویسندگان باید این حقیقت را مدنظر داشته باشند که اندیشه خود را برای تجزیه و تحلیل مشاهدات به کار برند و مطالعات آنها باید فعال باشد نه انفعالی. عده ای همچون سعدی، سروانتس و ویکتور هوگو و لامارتین از تجارب زندگی خود استفاده کردند، ولی عده ای برای یافتن اسرار جهان به طبیعت روی آوردند.

برای نویسندگی باید علاوه بر آشنا بودن به رموز زبان و نیز کاربرد واژه هایی که در این سلسله مقالات می آید و در سایر کتب فصحا و دستور نویسان نیز مندرج است، دارای اطلاعات وسیع و صاحب ذوق و حال بود. هنگامی که سعدی با قلم معجز آسای خود گلستان را نوشت، سالها در راه مطالعه و سیر آفاق رنج کشید و سختی ها دید، با علم قلیل و فکر علیل، دلیل هیچ راهی نمی توان شد. تجربه، پختگی، حوصله، ذوق و قریحه لازم است تا کسی بتواند در راه نویسندگی گام نهد و اثری جاویدان از خویشتن باقی گذارد. به قول حافظ:

صد نکته غیر حسن بیاید که تا کسی مقبول طبع مردم صاحب نظر شود

تأملی در عنوان مقاله

عنوان مقاله نیز بستری است که مقاله بر آن جاری می شود. عنوان نامناسب، رود جاری مقاله را به جویبارهای پراکنده ای بدل می کند که به هرز می روند. در گذشته عنوان را مهم تلقی می کردند و به آن ارزشی همسنگ "موضوع" و "فایده" می دادند. البته خواننده انتظار دارد که عنوان معلوم کند مقاله درباره چیست. این کیفیت به او حق می دهد که مقاله را بخواند یا نخواند. از طرف دیگر اگر عنوان، موضوع و محتوای مقاله را روشن کند کار طبقه بندی موضوعی مقالات آسانتر خواهد شد.

صراحت و روشنی و استقلال عنوان :

مقصود از استقلال عنوان آن است که خواننده بدون سابقه ذهنی و بی آنکه لزوماً شماره های پیشین مجله را خوانده باشد، بفهمد که مقاله درباره چیست. مثلاً : نظری به "کلام و پیام حافظ" (۲) اثر حسینعلی هروی، علی رغم استفاده از گیومه در عنوان، این پندار را بر می انگیزد که مقاله، نقد کلامی و محتوای دیوان خواجه است، در صورتی که محتوای مقاله نقدی است بر "کلام و پیام حافظ"، نوشته احمد سمیعی، که اضافه کردن یک عنوان فرعی در توضیح این مطلب می تواند مشکل را حل کند. همچنین از عنوانهای کلی هم باید پرهیز کرد، چرا که عنوان کلی، سنگ بزرگی است علامت نزدن و هیچ دلیلی ندارد که نویسنده تعهد کاری را ادعا کند که از عهده آن بر نمی آید. تنها عنوانی را باید اختیار کرد که به طور دقیق موضوعهای مطرح شده در مقاله را از پیش اعلام کند. و نیز تفنهای زبانی در عنوان، مقاله را از اعتبار می اندازد. در همین حال عنوان شایسته نیست که از نظر معنا مخدوش جلوه کند.

برخی عنوانها نیز بود و نبودشان یکی است. معمولاً "رسم این است که پس از آوردن عنوان نقد، مشخصات کتابشناسی کتاب نقد، شده بیاید، اما در بیشتر موارد، عنوان مقاله چیزی جز تکرار عنوان کتاب نیست و تنها عبارتهایی مثل درباره....، نگاهی به.... بر سر عنوان کتاب قرار گرفته، است. حاصل سخن آنکه :

۱- میان عنوان و مقاله باید تناسب برقرار باشد.

۲- عنوان، روشن، صریح و مستقل باشد. دو ویژگی اول خاص مقالاتی است که جنبه اطلاع دهندگی دارند.

۳- از عنوانهای کلی باید پرهیز کرد.

۴- الگوهای ساختی، معنایی و املائی زبان معیار در عنوان مقاله مورد ملاحظه قرار گیرد.

۵- عنوان نقد هم بهتر است چیزی بیشتر و فراتر از عنوان کتاب نقد شده باشد و دست کم معلوم کند که نقد از چه نظرگاهی نوشته شده است.

مادر آینده ضمن بحثهای دیگر، از جمله درست نویسی، باز هم در این باره سخن خواهیم گفت. ان شاء الله تعالی، اما آنچه ذکر آن مهم است این است که

تاجوهراندیشه ای نباشد که درقالیها بریزند، کار، نقش ایوان است.

نقش دیوارخانه ای توهنوز گرهمین صورتی والقبایی
(سعدی)

خانم دکتر فرحت ناز
استاد زبان فارسی
دانشکده دولتی مرکزی اسلام آباد

بازتاب شعر پارسی در اندیشه اقبال لاهوری

ساکنان شبه قاره از دیرباز پیوندهای نزدیک و استواری با همسایگان و هم‌نژادان ایرانی خود داشته اند که در پیشرفت فرهنگ و تمدن هر دو منطقه نقشی مهم و بسزا ایفا کرده است، تاجایی که ما احساس می‌کنیم بر هر دو منطقه فرهنگ و تمدن واحدی بایک روح و یک کالبد حکومت می‌کند، یعنی روح اسلامی و کالبد فارسی از قرن یازدهم تا قرن نوزدهم میلادی، زبان فارسی زبان رسمی و فرهنگی سراسر شبه قاره شد و فرهنگ زبان و ادب فارسی در این سرزمین، نفوذی بسیار پیدا کرد، لکن از آغاز قرن نوزدهم میلادی، آنگلیسی‌ها حکومت شبه قاره را به تصرف خویش در آوردند، انگلیسی زبان رسمی مستعمرات آنان شد. در نتیجه، زبان فارسی که پیشینهٔ هشتصد ساله داشت، ناگهان از رسمیت افتاد و تاحد زیادی اهمیت خود را از دست داد، ولی الحق، زبان و ادب فارسی آنچنان در دل‌های مردم ریشه دوانده است که نیازمند توضیح نیست و همواره در طبع مردمان روشن ضمیر، باغچه‌های شعر و اندیشه، خودنمایی کرده است. به همین دلیل، ادیبان و سخن‌سرایان همچنان شیوهٔ مطلوب خود را از دست فرو نگذاشتند و در راه حفظ و گسترش زبان و ادب فارسی خدماتی سزاوار انجام دادند، چنانکه جملگی آگاهییم علامه اقبال نیز آشیانهٔ اندیشه‌های بلند خود را بر شاخسار همان شجر کهن سال زبان فارسی استوار ساخت، و نغمه‌های دل‌انگیز سرود. ظهور اقبال بی تردید بارقه‌ای درخشان و طلوع ستاره‌ای بی همتا و ماهی تابان در آسمان ادبیات جهان، خاصه ایران و پاکستان به شمار می‌رود. چرا که او نه تنها در شهر "سیالکوت" به دنیا آمده و در جوار مرکز تاریخی و فرهنگی مهمی چون لاهور بالیده است، بلکه در تمامی عمر پر برکت خویش همواره اندیشه‌های اسلامی را راهنمای حیات فکری خود ساخته و در کلیه آثارش که از وی برجای مانده، اعم از نظم و نثر، همه جا پیروی مخلصانه از دستورهای دینی

را راه فلاح، و بل، تنها طریق نجات مسلمین بر شمرده است.
 اقبال در آغاز به زبان اردو شعر می سرود، ولی زود متوجه شد که زبان اردو به دو علت نمی تواند ابزار محکمی برای انتشار اندیشه های فلسفی و دینی و فرهنگی او باشد. ابتدا به این لحاظ که دامنه اصطلاحات و تعییرات زبان اردو محدود است، ثانیاً این که این زبان در خارج از شبه قاره و در جهان اسلام، کمتر شناخته می شود، به همین لحاظ، زبان فارسی را برای ابلاغ اندیشه های انقلاب آفرین و روح پرور خویش برگزید و گفت:

گرچه مندی در عذوبت شکر است طرز گفتار دری شیرین تر است
 فکر من از جلوه اش محور گشت خامه من شاخ نخل طور گشت
 پارسی از رفعت اندیشه ام در خورد با فسطرت اندیشه ام
 (زبور عجم ص ۱۰۰)

از آن به بعد، اقبال بیشتر اشعار خود را به زبان فصیح فارسی که زبان روح او بود، سرود. او به زبان و ادب فارسی ارادتی بی شائبه و وافر داشت، سه چهارم اشعاری که اقبال، بنابر ذوق لطیف و فطرت ارجمند خویش سروده به همین زبان است و تنها سه مجموعه به زبان اردو نوشته است. و آن نیز آمیخته به رنگ فارسی است. اقبال، لغات و کلمات را به درستی می شناخت، آهنگ سخن را به خوبی درک می کرد و صور خیال را می پذیرفت. دیوان وی آکنده از چنان ظرایف ذوقی و ادبی شیرین فارسی است که یاد استادان بزرگ سخن را زنده می کند. کلام اقبال به سخن سرایان زبان فارسی، مانند ملای رومی، حافظ، عرفی و فیضی دکنی و بیدل نزدیکتر است تا به شاعران اردو زبان همچون میر و ولی و درد. به روایات گوناگون اقبال مقام ارجمند داشت و نوعی سبک و اسلوب و طرز بیانی ویژه از خود به یادگار نهاد. وی تصورات جدید را به پیرایه شاعری قدیم فارسی آراست و ادب را رونق تازه ای بخشید. زبانش از دیدگاه فارسی دانان بکلی بی عیب نیست، در عین حال، زبان وی برای ایرانیان ذی علم نامانوس نیست به آن لحاظ که تأثیر عمیق شاعران بزرگ ایران در اشعار فارسی اقبال به وضوح دیده می شود. لهجه اش آمیخته به رنگ خاص نقش پذیر و رنگین است. بحقیقت اسلوب بیان اقبال کلاسیکی است. معلوم است که چنین فرزانه ای با بزرگان اندیشه و ادب ایرانی مؤانست فراوان دارد. الفت او با متفکران والا

مرتبه و عارفان بزرگ ایرانی، بویژه مولانا جلال الدین محمد بلخی رومی از درجاتی بالا برخوردار است. در شعر اقبال از همه بیشتر نقشی از مولانا رومی، سپس حافظ و فارسی گویان هند اثر داشته‌اند. اشعاری که از اقبال بر جای مانده تأثیرات پایدار و استوار آن مفخر روزگاران مشهود است. اما در کلیه آثار خود برای مولوی احترام فراوانی قایل بوده است.

پیر رومی خاک را اکسیر کرد از غبارم جلوه‌ها تعمیر کرد

مقام خاص اقبال در تاریخ اسلوب شعر فارسی از این نظر است که وی شعر گویی فارسی را از سر نو تطهیر کرد. او مرجع اشارات ادبی، یعنی "رندانه" و "خمربه" را تغییر داد و در تصور عشق وسعت پیدا کرد و نیز نیکی و پاکی نظر و پاکیزگی روحانی را ارزش و اهمیت داد بنابر این در شعر او کلمه‌هایی همچون شوق و عشق بلندتر از منزل‌های مجاز و هوس است. در نظر اقبال کلمه عشق از همه صورتهای مادی و اخلاقی و روحانی برتر است و نه تنها محدود به شوق و جذبۀ فردی نیست، بلکه بر همه مقصدهای اجتماعی احاطه دارد. این تطهیر ادب و شعر در تاریخ فرهنگ و هنر زبان حایز اهمیت زیادی است.

اقبال صاحب سبک نوین است و ناقدان ایرانی هم معتقد اند که سبک اقبال به سبک عراقی بسیار نزدیک است. تنها از روی تراکیب و معانی تازه، سبک اقبال مشخص می‌شود، اما این سبک، همان سبک عراقی است و شاید در میدان غزل، اقبال از شعرای نامدار فارسی به شمار رود. که به تتبع موفقیت آمیز خواهه پرداخته است. شعر اقبال مبتنی بر حقایق و افکار بلند است به این لحاظ که در اساس، طرز بیان او به شیوه اظهار فیلسوفانه است و همچون شاعری فیلسوف، حقایق را بدون کم و کاست بیان می‌کند. در اشعار اقبال موضوعات تخیلی کم، و تعقل زیاد است. وصف خاص شعر حکیمانه اقبال این است که حقایق و افکار وی در رنگ احساسات و جذبات آمیخته است و به جای تأثیرات و جذبات قلبی، غلبه تصورات اجتماعی زیاد بنظر می‌رسد، ولی شاعر، بنیاد همه آن را بر احساسات همه گیر نهاده است. و برای اظهار بیان افکار و تصورات از همه اسالیب بهره‌مند شده است. بر اسلوب بیان اقبال علاوه بر جلال الدین رومی، بیدل نیز تأثیر خاصی گذاشته است. بنابر این ما در شعر اقبال بحرهای پرخروش و

علامت های صوفیانه بیدل را نیز مشاهده می کنیم چنانکه او به زبان فارسی تضمینی بر اشعار بیدل سرود و در ضرب کلیم یک نظم به عنوان " بیدل " به تحریر آورد:

با این ملاحظات معلوم می شود که اقبال آثار بیدل را به دقت مطالعه کرده است به همین دلیل اسلوب بیان بیدل در شعر اقبال به وضوح پیداست. بیدل بین شعرای دوره مغول برای حکمت پسندی خویش شهرت خاصی داشت. او ذوق فلسفه نیز داشت، ولی فلسفه اش فلسفه عارفانه و حکمتش حکمت صوفیانه بود. او فیلسوف حقیقی نبود، بنا بر این سعی کرد که فقط عقاید صوفیانه را به رنگ فیلسوفانه ظاهر کند، اما بر خلاف بیدل، اقبال فیلسوف حقیقی بود، او افکار فیلسوفانه را در اصطلاحات صوفیانه و عارفانه بیان کرد به این ترتیب اگرچه راه هر یک متفاوت است ولی در بعضی موارد راه آنان یکی می شود. بیدل اسرار تصوف را به زبان حکمت منکشف کرد و علامه اقبال در زبان تصوف شرح حکمت را بیان می داشت در شعر اقبال اساس اثبات فقط روحانی نیست. او بزرگترین ترجمان و شارح "اثبات خود" است. مفهوم تصورش غیر از اخلاقی و روحانی جسمانی، و حیاتی هم هست. اقبال بیان افکار و حقایق را روشن تر و مؤثر تر کرده است. شعر اعلای فیلسوفانه از فلسفه و حکمت آنگاه که به شعر زیبا صورت پذیرد چون افکار شاعر به جذبات آمیخته در خون دل غوطه زده، بر زبانش جاری شود. علامه اقبال می گوید هیچ گونه خیال حکیمانه ای شعر نمی گردد تا از راه جذب و احساس بیرون نیاید، وی این نکته را در این شعر بیان کرده است.

حق اگر سوزی ندارد حکمت است شعر می گردد چو سوز از دل گرفت
(پیام مشرق - صفحه ۱۲۲)

اقبال غیر از اینکه حکیم بود، شاعر بلند پایه نیز بود نکته ای که شایان توجه است، این است که شعر زیبای فارسی بدون هیچ تأمل بر زبان شاعر جاری بود، گویا هم این شعر الهام بود و هم زبان شعر که فارسی است. در شعر اقبال افکار و حقایق بود و جذبات و احساسات نیز. گرچه تصورش حکیمانه بود، باز هم طریق اظهار شاعرانه داشت. در کلام او جذب و فکر هم رکاب است.

ز شعر دلکش اقبال می توان دریافت که درس فلسفه می داد و عاشقی ورزید
(پیام مشرق صفحه ۱۸۵)

اقبال با طرح و شرح فلسفه "اسرار خودی" چاره دردهای مسلمانان را در خویشتن شناسی و خویشتن یابی و پناه جویی به سرچشمه اسلام راستین یا اسلام ناب محمدی می دانست. هدف علامه پیمودن راهی بود که انتهایش رسیدن و آراسته شدن به صفات و اخلاق الهی و نایل شدن به درجه پرافتخار "خلیفه الله فی الارض" بود. او برای "خودی" فرزند آدم ارزش بسیار قائل است و همه چیز را در "خود" و "خودی" می داند و رمز بزرگ توحید را در وحدت همین "خودی" ها معرفی می کند. به همین سبب در لب و لهجه علامه اقبال کیفیت اثبات و یقین فوق العاده ای به نظر می رسد، علتش این است که او به "انا" و "من" معتقد است نه تنها در افکارش این "انا" و "من" انفرادی و اجتماعی هر دو صورت را دارد، بلکه در شکل سیاسی و اخلاقی و مابعد الطبیعاتی و صوفیانه نیز موجود است در ترکیب فکرش "انا" و "من" یک تصور بسیار وسیعی است. به حدی که او در این دریای تصور از سر تا پا غرق است و یقین کامل دارد که "انا" بر حق است و همین یقین محکم در تار و پود شعرش مانند خون صالح گردش می کند. به همین جهت در شعر لهجه اش پر یقین و صدایش غیر مبهم است بنابراین اقبال هر جا که "من" و "انا" به کار برده است، از حیث معنی و فهم و صوت، قوت خاصی پیدا کرده است در کلام فیلسوفانه اقبال اثبات و یقین محکم به حدی است که در پیشش جمله های پرسشی گونه ای کیفیت اثباتی پیدا کرده است.

درون سینه ما سوز آرزو ز کجاست
سوز ما است ولی باده در سوز کجاست
گرفتیم اینکه جهان خاک و ماکف خاکیم
به ذره ذره ما درس جستجو ز کجاست
نگاه ما به گریبان کهکشان افتد
زبور عجم ص ۷
چون ما ز کجا، شور ها و هوز کجاست

باز می گوید:

عرب که باز دهد محفل شبانه کجاست
عجم که زنده کند رود عاشقانه کجاست
چو موج خیز و به یم جاودانه می آویز
کرانه می طلبی بی خبر کرانه کجاست
(زبور عجم ص ۱۱۲)

در این سواها حیرت و استعجاب نیست، از بیان معلوم است که از پاسخ سواهای خود با خبر است و در شعر شیوه سوال، بحقیقت پیدا کردن کیفیت یقین، در مخاطب است.

علامه اقبال در اشعار خویش اصطلاح های صوفیانه را بسیار به کار برده است وی در این اسلوب، از همه شاعران صوفی استفاده کرده است، چنانکه در افکار و تصورات صوفیانه دو اصطلاح قدیم و مهم دیده می شود، یکی "موج" و دومی "بحر" اقبال این هر دو اصطلاح را در اشعار خویش فراوان به کار برده است. غیر از "موج و بحر" علامت های مخصوص اقبال شاهین و شاهباز و انجم و لاله و صحراست. از سخن سرایان گذشته فقط حافظ شیرازی کلمه های شاهین و شاهباز را در شعر خود آورده است آنهم نه برای علامت، بلکه به طور استعاره به کار گرفته است. غیر از اصطلاحات بالا، اقبال به دو موضوع زیر نیز در شعر خود، ارزش و اهمیت فراوان بخشیده است.

اول: بیان پیرایه های اشتیاقی شاعران صوفی مجذوب

دوم: اسالیب حافظ و تازه گویان هند

اقبال از میان شاعران مجذوب و صوفی، از مولانا رومی الهام گرفته و استشهاد جسته است، همه آثار اقبال چه به زبان اردو، و چه به زبان فارسی، به تعریف و تجلیل از مولوی مملو و مزین است در کلیه آثار خود برای مولوی احترامی فراوان قایل است. در کتاب "جاوید نامه" در تمام احوال و مقامات از زمین تا آسمان مولوی: راهبر و راهنمای اوست. اقبال در بحرهای مولوی رومی چندین غزل سروده و در بعضی موارد، اسلوب مخصوص مولوی در آثارش، واضح به نظر می رسد، در آغاز "اسرار خودی" فیوض و برکات مولوی را در حق خود چنین بیان می کند:

پیر رومی خاک را اکبر کرد از غبارم جلوه ها تعمیر کرد

این غزل که در "زبور عجم" آمده در تتبع رومی سروده شده با این مطلع شروع می شود:

رقیب خام سودا مست و عاشق مست و قاصد مست که حرف دلبران دارای چندین محمل افتاد است
(زیور عجم)

به تبعیت این غزل رومی :

رعد مطرب ، برق مشعل ، ابر ساقی ، آب می باغ مست و راغ مست و غنچه مست و خار مست
آسمان چند گردی گردش عنصر بین خاک مست و آب مست و باد مست و نار مست

این غزل اقبال با تغییر قافیه به بحر رومی است

تیر و بنان و خنجر و شمشیرم آرزوست با من میا که ملک شیرم آرزوست

مطلع غزل رومی است

بنمای رخ ، که باغ و گلستانم آرزوست بگشای لب ، که کند فراوانم آرزوست

در این مختصر مجال آن نیست که بیش ازین در آثار رومی و اقبال غور و بررسی کنیم، ولی این امر مسلم است که سرمستی رومی در غزل های اقبال دیده نمی شود، بجز چند مورد یا در چند غزل

اقبال معتقد به مقام هنر بلند و برتر خواجه حافظ بوده است.

از بخش های گوناگون "پیام مشرق" اقبال پیدا است که او مخصوصاً تحت تأثیر حافظ بوده، کتاب "پیام مشرق" در حد یک دیوان کامل است که به قسمتهای دو بیتی ها و قطعات و مسمطات و مثنوی و ترکیب بندها و غزلیات و غیره تقسیم شده است، قسمت غزلهای این کتاب ۴۵ حکامه دارد که شاعر با استفاده از کلمات حافظ، آنها را به "می باقی" موسوم ساخته است، غیر از عنوان غزلهای اشاره شده، مطلع غزل "زبور عجم" اقبال نیز این ترکیب را در بردارد :

این محفل که کار او گذشت از باده و ساقی ندیمی کو که در جامش فرو ریزم "می باقی"

در کتاب پیام مشرق در بعضی موارد اختلاف وزن یا قافیه یا ردیف هم مبرهن است، ولی به طور کلی مشهود است که اقبال به اسلوب و کلمات و تراکیب و افکار حافظ، التفات داشته ناظر به آن بوده است. اقبال در غزلیات خود از کتاب "پیام مشرق" به مولوی و عرفی شیرازی و نظیری، نیشابوری و غیره نیز توجه و تمسک داشته، ولی بیشتر از حافظ تبعیت کرده است باری، اقبال را به

لحاظ شاعری غزلسرا، همپایه حافظ نمی توان محسوب داشت ولی حقیقت این است که اقبال در زمینه غزل حافظ شعر سروده است و نیز به شیوه دلپذیر انفرادی خود و به طفیل فلسفه مخصوص زندگی خوش، نغمه وجد آور حافظ را نوایی جبرئیل آسا ساخته است.

خلاصه آنکه، نه تنها شاعری بزرگ بود، بل، در عین حال فیلسوف و حکیم و انقلابی نیز بود. او این طلسم فرسوده و توهم باطل را در هم شکست که شاعر فقط یک فرد بی عمل و رؤیا بین است. او اشعاری برای زنده کردن روح مسلمانی سرود. او با مقتضیات زمان خود آشنا بود و در خصوص شناساندن آن وظیفه مهمی را به عهده گرفت. کلام اقبال، سرمایه و یادگارهای علمی و ادبی و فکری نوع بشر است. او افکار و سنن دینی و اسلاف ملی را احیا کرد. در خواننده کلام او، حس آزادی خواهی و اسلام دوستی به وضوح مشخص است. اشعار وی زمینه‌ای برای ورزش فکری و تقویت نیروی معنوی نیز به دست می دهد.

اقبال آثار متعددی به زبان فارسی نوشته است وی زبان فارسی را در زمانی که زبان انگلیسی تسلط داشت، زنده کرد. در شعر اقبال، همه نوع سخن، از قبیل ترجیع بند، ترکیب بند، مخمس، مسدس، مربع و مثلث و مسمطات و مؤشحات مشاهده می شود. وی با کمی تعویض، تصور شعر وزن و قافیه را نیز ترک نکرد. سبک شعر اقبال، سبک خاص خود اوست. اقبال شعر فارسی را ساده و فصیح و روان و سهل ساخت تا خوانندگان بفهمند و از افکار نغز وی استفاده ببرند حق این است که گفته شود در تأثیر کلام و آثار اقبال، جدت به نظر می رسد و این نتیجه پیغام ویژه و افکار منفرد اقبال است. می توان گفت که علامه اقبال از شاعران و متفکران بس سرشناس جهان در عصر اخیر است تا جایی که محمد تقی بهار با آن مقام منیع و صلابت گفتار وی به نحو احسن تجلیل کرده و گفته است :

عصر حاضر خاصه اقبال گشت واحدی کز صد هزاران برگذشت
شاعران گشتند جیثی تا رومار وین مبارز کردکار صد هزار



دکتر محمد حسین تسیبھی
مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان
اسلام آباد

سنا نامہ در احوال و آثار سنا اصفہانی

نام:

استاد جلال الدین ہمایی (ولادت ۱۲۷۸ ہش و وفات ۱۳۵۹ ہش)
شاد روان استاد جلال الدین ہمایی متخلص بہ "سنا" از دانشمندان و ریاضی
دانان و ادیبان و شاعران و سخنوران بزرگ معاصر ایران است. جدش ہمای
شیرازی (متوفی ۱۲۹۰ ہق) نیز از عارفان و شاعران قرن سیزده ہجری قمری
است. پدرش محمد نصیر ابو القاسم متخلص بہ طرب (متوفی ۱۳۳۰ ہق) از
شاعران و خوشنویسان معروف اصفہان بودہ است.

ولادت:

استاد ہمایی (سنا) در سال ۱۳۱۷ ہق (چهار شنبہ غرّہ رمضان المبارک)
برابر بادی ماہ ۱۲۷۸ ہش برابر با سوم ژانویہ ۱۹۰۰ م در محلّہ پاقلعہ اصفہان
چشم بہ جهان گشودہ است. خاندان استاد ہمایی اہل دانش و فضل و ادب بودہ
و در قرن سیزده و چہارده ہجری قمری در اصفہان و تہران می زیستہ اند
تشنگان شعر و ادب و فضل و ہنر از خرمن فضل و دانش این خاندان خوشہ چین
بودہ اند.

تحصیلات:

استاد ہمایی (سنا) دربارہ تحصیلات خویش این گونه می نویسد: "مقدمات
فارسی و عربی را نزد پدرم "طرب" و عمویم "سُہا" - رحمة اللہ علیہما - آموختم.
تحصیلات جدید را قسمتی در "مدرسہ حقایق" و بیشتر در "مدرسہ قدسیہ" در

اصفهان گذراندم. در این دوره از تحصیلات خود، همواره می‌کوشیدم که آن چه ممکن است بهتر و بیشتر بیاموزم.

بعد از این دوره مقدماتی، مدت ۲۰ سال پی‌در پی در "مدرسه نیم‌اورد اصفهان" که از مدارس قدیمه معروف اصفهان بود، مسکن گزیدم و حجره‌ای انتخاب کردم و تحت تعلیمات مشهورترین و بزرگ‌ترین استادان علوم اسلامی قرار گرفتم. با عشقی سوزان مشغول تکمیل ادبیات و تحصیل علوم عقلی و نقلی شدم، به طوری که در علم فقه و اصول فقه به مرتبه "اجتهاد" و ملکه راسخه استنباط و ردّ فروع بر اصل رسیدم. از مراجع بزرگ، تقلید کردم. به چند فقره اجازات روایتی و اجتهادی نایل آمدم. در فلسفه و ریاضیات و هیئت و نجوم و فنّ استخراج و عمل اسطرلاب از استاد بی‌نیاز شدم. مخصوصاً در فلسفه و طب کوشش بسیار نمودم. یک دوره کامل هم از علم طب قدیم را نزد استادان فن آموختم.

تدریس:

در دوران تحصیل چنان که مرسوم است به تدریس در حوزه‌های طلبگی نیز اشتغال داشتم، تا آنجا که در چند سال آخر تدریس در این حوزه‌ها، مغبی، مَطَوَّل، شرح شمسیه در منطق به این بنده انحصار داشت و همواره هفتاد هشتاد تن از طلاب درس خوانده فاضل به حلقه درس من می‌نشستند. سپس مدت ۴۵ سال در دانشکده ادبیات و علوم انسانی و دانشکده حقوق دانشگاه تهران به تدریس و تعلیم جوانان کشور پرداختند و موضوعات تدریس، فقه و علوم ادبی و تاریخ ادبیات و صنایع ادبی و عرفان اسلامی بود و بعضی از شاگردان استاد، از بزرگان ادب و فرهنگ فارسی و اسلامی هستند.

چرا معطلی؟

استاد همایی نقل می‌کردند که: "اتفاق می‌افتاد که با بعضی از طلاب علوم بحث می‌کردیم و مباحث علوم عقلی و نقلی به درازا می‌کشید به طوری که از خوردن و خوراک باز می‌ماندیم و در حالت گرسنگی بحث خود را ادامه می‌دادیم. در یکی از جلسات بحث ناگهان دوست هم مباحثه من افتاد و بی‌هوش شد. فوراً

برای او چای درست کردم و مقداری غذا برای او تهیه کردم و در حالی که بی هوش بود به گلوی او ریختم. پس از نوشیدن و بلعیدن مقداری غذا، به هوش آمد و از من پرسید که: چرا معطلی؟! بحث را ادامه بده تا به نتیجه برسیم!

فرزندان استاد همایی (سنا):

استاد همایی، در سال ۱۳۱۱ هـ ش با دختری از خاندان شریف و ارجمند اصفهانی ازدواج کرد و ثمره ازدواج وی سه دختر به نام های: مهردخت بانو، ماهدخت بانو، و مینودخت بانوست. ایشان پسرنداشت. اما دامادهای ارشاد از شخصیت های بزرگوار و مردان نیک نام جامعه ایران اند و همه خاندان استاد به درجات عالی تحصیلی رسیده اند و به خدمات فرهنگی و علمی و تحقیقی در گوشه و کنار کشور ایران مشغول اند.

استادان او:

استادان مرحوم همایی (سنا) عبارت بودند از: شیخ محمد خراسانی، شیخ علی مدرس یزدی، حاج میرزا محمد صادق ایزد آبادی، ملا عبد الکریم گزی، میرزا احمد اصفهانی، حاج ملا جواد آدینه، حاج میرزا سید علی جناب، سید مهدی درچه ای، میرزا علی آقا واعظ، میرزا ابو القاسم طیب احمد آبادی، حاج آقا رحیم ارباب، رحمة الله علیهم اجمعین.

مرحوم استاد همایی (سنا) همواره از استادان خود به نیکی و خاطرہ های عالی یاد می کرد، از جمله از مرحوم حاج آقا رحیم ارباب - که از مفاخر عالم اسلام در فقه و ریاضی و طب و فلسفه بود - بسیار یاد می کرد و همواره در هنگام دیدار از ایشان، محضر انور او را گرامی می شمرد.

مسافرت های استاد همایی (سنا):

- ۱ - در سال ۱۳۰۷ هـ ش از اصفهان به تهران و از آنجا به تبریز سفر کرد که تا سال ۱۳۱۰ هـ ش به طول انجامید.
- ۲ - در سال ۱۳۱۴ هـ ش به زیارت مرقد مطهر علی بن موسی الرضا (ع) مشرف شد.
- ۳ - سفر به خارج از ایران برای تأسیس کرسی زبان و ادب فارسی در بیروت.

۴- سفر به لاهور در پاکستان به مناسبت صد مین سال تأسیس دانشکده خاور شناسی دانشگاه پنجاب.

در دوران زندگی پُر ثمر خویش، استاد همایی سنا، در تهران و اصفهان می زیسته اند.

خوشنویسی استاد:

استاد همایی سنا، همواره با قلم و دوات و مرکب سروکار داشت و اصلاً از خودکار و خود نویس استفاده نمی کرد. همیشه قلم نی و دوات و قلمدان و قلم تراش و مرکب در کنار خود داشت و کلیه آثار خود را به خط نسخ و نستعلیق خوش و تحریر خوش و گاهی شکسته کتابت می کرد و بدین جهت، ماده تاریخ ها و قطعات اشعار استاد همایی را همگان زینت بخش اوراق دفتر و کتاب و مجله خود می ساختند.

مقام استاد همایی (سنا) در شعر و علوم اسلامی:

مرحوم استاد همایی در فن شعر و شاعری نیز استادی مسلم و یگانه و تخلص او در شاعری "سنا" است که به معنی درخشندگی و روشنایی است. قسمتی از اشعار آن شاد روان به نام "دانشنامه" در سال ۱۳۰۲ هـ ش در اصفهان به چاپ رسیده است و نیز بخشی از اشعار ایشان در مجلات ادبی ایران، یغما، وحید، خواندنیها، گوهر، راهنمای کتاب، آینده و همچنین در کتاب های مختلف درسی و غیر درسی و در تذکره شاعران معاصر طبع و نشر شده است. و سپس مجموعه اشعار استاد همایی، تحت عنوان "دیوان سنا" جلد اول به اهتمام دکتر ماهدخت بانو همایی، در سال ۱۳۶۷ هـ ش از طرف مؤسسه نشر هما چاپ شده است. در پایان این گفتار نمونه یی از اشعار استاد همایی "سنا" را خواهیم آورد. مقام استاد همایی در علوم اسلامی، فقه، حکمت و فلسفه، ریاضی، نجوم، هیئت، تصوف، اخلاق، صنایع ادبی، صرف و نحو عربی، دستور زبان فارسی، و تاریخ و طب اسلامی و علوم غریبه یگانه و بی همتاست. و این از آثار و تألیفات او معلوم و آشکار است.

آثار و تألیفات استاد همایی :

آثار و تألیفات استاد همایی (سنا) عبارت است از آثار چاپ شده و

چاپ نشده. آثار چاپ نشده بسیار است ، اما آثار چاپ شده بقرار ذیل است:

۱ - تاریخ ادبیات ایران در ۵ جلد (۲ جلد آن تا کنون ۲ بار چاپ شده است).

۲ - مثنوی ولدنامه (تصحیح و تنقیح و حواشی و تعلیقات).

۳ - کتاب التفهیم لاوائل الصنعة التنجیم ، از ابو ریحان بیرونی ، تصحیح و

حواشی و تعلیقات و فهارس گوناگون و مقدمه مبسوط .

۴ - غزالی نامه ، در احوال و آثار و زندگی امام محمد بن محمد غزالی طوسی

(۴۵۰ - ۵۰۵ هـ.ق).

۵ - رساله شعوبیه درباره فرقه شعوبیه در اسلام .

۶ - مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه ، از عزالدین محمود کاشانی در عرفان و

تصوف ، تصحیح و حواشی و اعلام و مقدمه مبسوط و مشروح درباره مؤلف آن.

۷ - رساله تحقیق در دستور زبان فارسی و مقایسه آن با صرف و نحو عربی . این

رساله در لغت نامه مرحوم علامه علی اکبر دهخدا جلد اول (مقدمه) به طبع

رسیده است.

۸ - کنوز المعزمین در علوم غریبه از ابو علی سینا . تصحیح و حاشیه و مقدمه.

۹ - معیار العقول در فن جرائثقال ، از ابو علی سینا ، با مقدمه و تصحیح و حاشیه.

۱۰ - نصیحة الملوک ، از امام محمد غزالی ، با مقدمه و حاشیه و تصحیح و شرح

لغات و فهارس اعلام.

۱۱ - منتخب اخلاق ناصری ، از خواجه نصیرالدین طوسی با مقدمه و حواشی و

شرح لغات برای مدارس .

۱۲ - کتاب قرائت فارسی ، در ۳ جلد برای دبیرستان ها.

۱۳ - دستور زبان فارسی ، برای دبیرستان ها.

۱۴ - تاریخ اصفهان در هفت مجلد بزرگ . این کتاب را مورخان و بزرگان ادب

بسیار می ستودند . اما متأسفانه در دوران زندگی مرحوم استاد همایی چاپ نشد و

ظاهراً هنوز هم چاپ نشده است .

۱۵ - ابو ریحان نامه ، درباره زندگی و احوال ابو ریحان بیرونی .

۱۶ - تاریخ ادوار فقه اسلامی (فارسی).

- ۱۷ - قواعد فقه به زبان فارسی.
- ۱۸ - یک دوره فلسفه قدیم به فارسی.
- ۱۹ - رساله ارث (از نظر فقه اسلامی).
- ۲۰ - قواعد فلسفه (فارسی).
- ۲۱ - طربخانه (رباعیات حکیم عمر خیام نیشابوری) تصحیح و مقابله و حواشی و مقدمه در احوال خیام.
- ۲۲ - دیوان طرب اصفهانی (پدر استاد همایی).
- ۲۳ - دیوان سه شاعر اصفهانی (ملک الشعرا محمد حسین عنقا، ملک الادبا محی الدین محمد سُها، محمد نصیر الدین ابو القاسم طرب : عموها و پدر استاد همایی).
- ۲۴ - خیامی نامه ، در احوال و آثار حکیم عمر خیام نیشابوری .
- ۲۵ - مقام حافظ ، رساله ای در احوال و اشعار حافظ شیرازی .
- ۲۶ - دانش نامه (قسمتی از اشعار استاد همایی).
- ۲۷ - دیوان حکیم عثمان مختاری ، با شرح و توضیحات نکات ادبی و تاریخی و صنایع بدیعی و معنوی و مقدمه مبسوط و مشروح در احوال و آثار او
- ۲۸ - صناعات ادبی ، کتابی است بسیار ارزنده در علوم ادبی و صناعات شعری و معانی و بیان .
- ۲۹ - فن بلاغت ، کتابی است بسیار مهم در معانی و بیان و صناعات ادبی (بدیعی و معنوی).
- ۳۰ - عروض و بدیع و قافیه ، برای دبیرستان ها .
- ۳۱ - مولوی چه می گوید (=مولوی نامه) در دو مجلد ، چاپ تهران .
- ۳۲ - مختاری نامه ، شرح حال و آثار حکیم عثمان مختاری ، چاپ ۱۳۶۱ هـ ش .
- ۳۳ - تفسیر مثنوی مولوی (=داستان قلعه ذات الصدور) ۱۳۴۹ هـ ش .
- ۳۴ - طبله عطار و نسیم گلستان ، شامل دو مقاله مفصل درباره شیخ عطار و شیخ سعدی .
- ۳۵ - رساله در مبعث حضرت ختمی مرتبت که یکی از سخن رانی های استاد است و به صورت رساله یی به طبع رسیده .

- ۳۶ - شرح احوال سروش اصفهانی ، چاپ ۱۳۴۰ هـ ش (در مقدمه دو جلدی دیوان سروش).
- ۳۷ - احوال و آثار مولوی صاحب مثنوی که در یاد نامه مولوی چاپ شده.
- ۳۸ - احوال و آثار خواند میر مؤلف کتاب حیب السیر و میر خواند صاحب روضة الصفا.
- ۳۹ - رساله در احوال شاعران اصفهان (قرن ۱۳ - ۱۴ هـ ق) در مقدمه دیوان آتش اصفهانی و غمگین اصفهانی.
- ۴۰ - دیوان سنا، مجموعه اشعار استاد علامه جلال الدین همایی ، مؤسسه نشر هما، چاپ تهران ۱۳۶۷ هـ ق.
- ۴۱ - مختاری نامه (مقدمه دیوان عثمان مختاری) ، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی ، تهران ، ۱۳۶۱ هـ ش.
- ۴۲ - شاهنامه فردوسی، شاهکار سخنوری و سخنرانی، چاپ تهران، ۱۳۵۴ هـ ش.
- ۴۳ - تصوف در اسلام، (نگاهی به عرفان شیخ ابو سعید ابوالخیر) چاپ ۱۳۶۲ هـ ش.
- ۴۴ - ابوریحان بیرونی، (اختراعات و اکتشافات و فن نجوم).

بزرگداشت استاد همایی (سنا):

در سال ۱۳۵۵ هـ ش گروه استادان و ادیبان و شاعران، کتابی حاوی مقالات ادبی و علمی و فلسفی تصنیف کردند تحت عنوان "همایی نامه" و به نام و افتخار و بزرگداشت استاد همایی (سنا) طبع و نشر کردند و در مجلسی با شکوه بدو تقدیم نمودند و فضایل و خدمات علمی و فرهنگی او را برشمردند و مقام "استاد ممتاز" بدو دادند.

وفات استاد:

شاد روان استاد همایی در سال ۱۳۴۵ هـ ش باز نشسته شدند از دانشکده ادبیات دانشگاه تهران و در سال ۱۳۵۹ هـ ش ساعت نیم شب شنبه ۲۸ / تیر ماه مطابق ۶ / رمضان ۱۴۰۰ هـ ق و برابر با ۱۹ / ژوئیه ۱۹۸۰ م به عمر ۸۲ سال در خانه شخصی خود در محله حیاط شاهی (تهران) به رحمت ایزدی پیوستند، و در

تکیهٔ لسان الارض در اصفهان به خاک سپرده شد. رحمة الله علیه رحمةً واسعةً
اینک نمونه‌ای از اشعار استاد همایی (سنا):

این شعر را در سال ۱۳۵۵ هـ ش برابر ۱۳۹۷ هـ ق سروده اند:

آنان که بندگی به رضای خدا کنند
اول بگو که خلق خدا را رضا کنند
بر منعمان نعیم دو عالم حلال باد
گر التفات نیز به حال گدا کنند
یک تای نان دهند اگر برگر سنگان
بهر از آن که پشت به طاعت دوتا کنند
خاکند پیش اهل نظر کیمیاگران
گیرم که خاک را به نظر کیمیا کنند
گر ازدهای جهل کنند از ادب عصا
بهرتر ز معجزی که عصا ازدها کنند
در کارخانه یی که مجال خیال نیست
مشتی خیال باف فضولی چرا کنند
زان چشمه یی که در دل سعدی است منبعش
یک قطره نیز کاش به کام سنا کنند

استاد همایی (سنا) در اواخر عمر در وصف حال خود چنین سرودند:

پایان شب سخن سرایی
فریاد کزین رباط کهنگل
مرگ آخته تیغ بر گلویم
مانده است دمی و آرزو ساز
آزرده تنی فسرده جانی
در حنجره ام به تنگ انشاس
نه طاقت رفتن و نه خفتن
جز وهم محال پرورم نیست
ای بار خدای صنع آرای
راهی نبود در رجارا
بادست تهی و شرمساری
هر چند که غرقه گناهم
زین دود و غبار تیره خاک

می گفت ز سوز دل "همایی"
جان می کنم و نمی کنم دل
من مست هوا و آرزویم
من وعدهٔ سال می دهم باز
در پوست کشیده استخوانی
از فر بهیم نشانه آماس
نه حال شنیدن و نه گفتن
می میرم و مرگ باورم نیست
بربندهٔ کمترین پنخشای
جز مهر علی و آل، ما را
دارم ز تو چشم رستگاری
بنادا کرم تو عذر خواهم
غسل و کفتم مگر کند پاک

آرامگاه استاد همایی (سنا):

شاد روان استاد همایی (سنا) این ۲ بیت را برای سنگ مزار خود ساخته اند،
همان مزار که در تکیهٔ لسان الارض اصفهان (ایران) هم اکنون زیارتگاه
صاحب‌دلان است.

"سنا" جلال همایی به گوش غیب نیوش
شکفته گشت به لَبیک و بهر تاریخش
ندای اِزجعی از بام عرش چون بشنفت
ز آشیانهٔ تن شد رها همایی "گفت"
"۱۴۰۰ هـ ق"

ماده تاریخ گوئی (سنا)

استادهمایی سنا در قطعات ماده تاریخ گوئی استاد یگانه و دانایی فرزانه و سخن شناسی بزرگوار و مردم داری کامگار بود و آنچه در این موضوع سروده مستند و ارزنده و جالب و زیننده است و در تاریخ زبان و ادب فارسی نمونه و بی مانند است. اینک نمونه‌ای برگزیده از آن اشعار ماده تاریخ با نام و تاریخ اشخاص مذکور در قطعات ماده تاریخ به آن ترتیب که در "دیوان سنا" آمده است:

۱ - آقا سید مجتبی روضاتی :

زد رقم کلک همایی سنا در سال فوتش
"روح وی با مجتبی سبط نبی محشور باد"
"۱۳۸۲ هـ ق"

۲ - آقا سید هادی سینا تبریزی :

یکی آمد برون از جمع و مکتب
"بطور وصل حق بنشست سینا" ۱۳۸۳ هـ ق

۳ - حاج سید نصر الله تقوی :

در جواب از جعی بیک زد
سر همایی در میان آورد و گفت
"راست آمد در حقتش نعم المجیب"
"جاء نصر الله مع فتح قریب" ۱۳۶۷ هـ ق

۴ - میرزا عبد العظیم خان قریب گرکانی :

خواستم تاریخ فوتش از همایی سنا
در جوابم گفت چون عبد العظیم از جمع رفت
کز صمیم دل درینا گوی باشد بر قریب
گو "درین و حیف استاد ادب پرور قریب"
"۱۳۸۴ هـ ق"

۵ - سعید نفیسی :

سنا به سال وفاتش نوشت "ای بیداد
زمنج علم و ادب گوهر نفیس، رفت"
"۱۳۸۶ هـ ق"

۶ - حاج محمد نمازی شیرازی :

تاریخ فوت او ز سنا خواستم نوشت
"عقد نماز بست محمد طواف دوست"
"۱۳۹۲ هـ ق"

۷ - میر سید علی موسوی بهبهانی :

این خبر چون سنا شنید بغفت
نمود و پنج و سیصد است و هزار
یک جهان فضل از جهان رفته است
کان بزرگ آیت زمان رفته است
"۱۳۹۵ هـ ق"

۸- دکتر موسی عمید استاد دانشگاه تهران :

شد یکی بیرون و در تاریخ گفت "گوهری از چنگ دانشگاه رفت"
"۱۳۸۲ هـ ق"

۹- آقا شیخ محمد حسن فریدی نطنزی :

برای ضبط تاریخ وفاتش سنا: "شیخ فرید دین حسن" گفت
"۱۳۸۶ هـ ق"

۱۰- ذبیح الله بهروز :

تاریخ او به شمس پرسید از سنا گفت: سوک ذبیح بهروز روز بد زمان باد
"۱۳۵۰ هـ ش"

۱۱- آقا میرزا عبدالحسین خان همت یار طباطبایی اصفهانی :

از سنا تاریخ پرسیدم نوشت "رحمت یزدان بهمت یار باد"
"۱۳۸۵ هـ ق"

۱۲- سیرزا ابو الفضل بن ابراهیم محلاتی :

ور کسی تاریخ فوتش خواست از قول سنا گو سر از فضل و مقام دین و دانش او فتاد
"ضل + قام + ین + نش = ۱۳۸۲ هـ ق"

۱۳- سید حسن مشکان طبسی :

گفت سرزنده عارفی به سنا "مرگ مشکان مگو که دانش مرد"
"۱۳۶۸ هـ ق"

۱۴- آقا مجتبی دولت آبادی :

بنوشت بهر سال وفاتش که "آه از مرگ مجتبی دل مردم کباب شد"
"۱۳۷۶ هـ ق"

چون سنا بشنید در تاریخ گفت: "شمع جمع ای دوستان ناگاه رفت"
"۱۳۷۶ هـ ق"

۱۵- حاج شیخ نور الله نجفی :

زد به تاریخش رقم کلک سنا "شمع محراب عجم بی نور شد"
"۱۳۴۶ هـ ق"

۱۶- مطیع الله سید محمد حجازی :

به شمس سال فوت او سنا گفت: "مطیع دولت فرمان حوق شد"
"۱۳۹۴ هـ ق"

۱۷ - میر حقانی دھکردی اصفہانی :

خواستم سال وفاتش از سنا گفت هویی و ز پس معراج حق
نظمی از تاریخ شمسی بسته شد
"میر حقانی به حق پیوسته شد"
۱۳۲۷ هـ ش

۱۸ - میرزا محمد خان ابن عبد الوہاب اصفہانی :

پرسید سنا ز سال فوتش چون ساخت ز خاک وحشت مرقد
وہاب به جمع آمد و گفت "پیغامبر ادب محمد"
۱۳۶۸ هـ ق

۱۹ - دکتر محمد معین (به شماره ۱۴ رجوع فرماید) :

به تاریخ وفات او سنا گفت "معین و دہخدا بین بسته پیوند"

۲۰ - آقا میرزا محمد علی معلم حبیب آبادی اصفہانی :

تاریخ وفات او پرسید سنا از من گفتم کہ : "معلم را آثار مکارم بود"
۱۳۹۶ هـ ق

۲۱ - نظام وفا :

بہ تاریخ او ہمائی گفت کہ : "یکی در وفا نظام نبود"
۱۳۸۴ هـ ق

۲۲ - حاج سید محمد فرزاد بیرجندی :

از سنا تاریخ فوت او طلب کردند گفت عالم ناماور و روشندل فرزانه بود"
۱۳۹۰ هـ ق

۲۳ - حاج شیخ محمود مفید اصفہانی :

خواستم تاریخ فوتش از جلال الدین سنا کش ز جمع دوستان بود از زمانی بس بعید
چون کہ حاجی بود حاجی را بہ جمع افزود و گفت بہر تاریخ ای فسوساشیخ محمود مفید
۱۳۸۲ هـ ق

۲۴ - استاد عبد الحمید بدیع الزمانی :

سال فوت او سنا بر شمسی ہجری نوشت خیمہ بر ملک بقا زد زین جهان عبد الحمید
۱۳۵۶ هـ ش

۲۵ - سید کاظم عصار تہرانی :

"والسنا بالسنین شمسیا قال أرخه : "کاظم العصار"
۱۳۵۳ هـ ش

۲۶ - دکتر لطفعلی صورتگر:

سال فوتش سنا زمن پرسید گفتش "نقش پاک صورتگر" ۱۳۸۹ هـ ق

۲۷ - حاج سید محمد کاظم کرونلی اصفهانی:

خواستم سال فوت او ز سنا گفت شمس طلب کن از "مغفور" ۱۳۲۶ هـ ق

۲۸ - دکتر نور الله حاذق:

به شمس سال فوت او سنا گفت: "ز نور الله حاذق آه، افسوس" ۱۳۵۱ هـ ش

۲۹ - میرزا فتح الله خان اخگر وزیر زاده:

خواستم سال فوت او ز سنا گفت "اخگر فرد ای افسوس" ۱۳۸۳ هـ ق

۳۰ - آقا میرزا اسماعیل آشتیانی:

آجل بسترد در ماه صفر نقش بهین صورت "آجل بسترده نقش پاک اسماعیل" شد سالش ۱۳۹۰ هـ ق

سنا اندر دعای او به جان و دل همی گوید که بادا دزجان محشور با پیغمبر و آلش

۳۱ - میرزا محمد علی خان ذکاء الملک فروغی:

خواستم تاریخ فوتش ز سنا باجمع و خرج گفت: "شد خورشید فضل و نور دانش بی فروغ" "خورشید فضل و نور دانش — فروغ = ۱۳۶۱ هـ ق (۱۲۸۶ — ۳۶۴۷) = ۱۳۶۱ هـ ق

۳۲ - حاج سید عبد الحسین سید العراقین:

لما تهدم رکن الفضل و الادب قال المورخ رکن الفضل منهدم ۱۳۵۰ هـ ق

۳۳ - حاج میرزا عبد الرحیم امامی اصفهانی:

سال فوتش نوشت کک سنا رفته عبد الرحیم سوی رحیم" ۱۳۸۶ هـ ق

۳۴ - استاد بدیع الزمان فروزان فر:

یکی از جمع افکند و به تاریخش سنا گفت "ستون محکم علم و ادب افتاد ناگهان" ۱۳۹۰ هـ ق

۳۵ - آقا محمد صغیر اصفهانی:

به تاریخ وفات تو به سیر آفتاب و مه خرد گوید "صغیر ازما" سنا گوید "صغیر من" ۱۳۴۹ هـ ش "۱۳۹۰ هـ ق

شمع سخن بود و چون بمرد سنا گفت "شمعی از جمع شاعران صفاهان" ۱۳۹۰ هـ ق

۳۶ - حاج شیخ محمد صالح ابن شیخ فضل الله حائری مازندرانی :

سال فوت او همایی سنا "حائری" آورد سر در جمع و گفت
جست و جو می کرد از اهل یقین
رفت صالح در مقام صالحین
"۱۳۹۱ هـ ق"

۳۷ - حاج میرزا احسن خان معروف به شیخ جابری :

زمتار سنا در سال فوتش نوشتیم : "مرد شیخ جابری، آه"
"۱۳۷۶ هـ ق"

۳۸ - حاج شیخ محمد باقر الفت اصفهانی :

این قطعه را جلال سنا کرده است از جان و دل هدیه آن بارگاه
باقر چو شد ز جمع برُون گفتم : "از ما بزرید رشته اُفت ، آه"
"۱۳۸۴ هـ ق"

۳۹ - آقای شیخ میرزا حسن داور پناه :

کلك مشکين سنا در سال فوت او نوشت در پناه قرب حق ساکن شود داور پناه
"۱۳۸۲ هـ ق"

۴۰ - حاج آقا رحیم ارباب اصفهانی :

او بر رفت از جهان و گفت سنا "جان عالم از تن جهان رفته"
"۱۳۹۶ هـ ق"

۴۱ - دکتر محمد معین (به شماره ۱۹ رجوع فرماید) :

سنا اندر وفات او به شمی گفت تاریخش "معین با آه بیرون رفت از جمع لغت نامه"
"۱۳۵۰ هـ ش"

"لغت نامه = ۱۵۲۶ ، معین + آه = ۱۵۲۶ ، ۱۷۶ - ۱۲۶ = ۱۳۵۰ هـ ش"

۴۲ - حاج شیخ آقا بزرگ تهرانی :

از ادب پنا نهاد و گفت سنا "شیخ آقا بزرگ علامه"
"۱۳۸۹ هـ ق"

۴۳ - میرزا علی اکبر خان سروش :

نشانی خواستم از سال فوتش سروش غیب در تاریخ او گفت
چوپیکان قضا را شد نشانه
"علی اکبر بخت شد روانه"
"۱۳۵۴ هـ ق"

۴۴ - میرزا عبدالحسین قدسی :

یادگار خط از قدسی چون به سنگ لوح داشت مرغ طویی از بهشت آورد سر بیرون و گفت
سال فوت همایی خواست از روح همای
"طایر قدسی پیام مرش علوی کرده جای"
"۱۳۶۶ = ۲ - ۱۳۶۸ هـ ق"

۴۵ - میرزا عبد المجید اوحدی یکتا:

خواستم سال وفاتش از سنا
چون که اندر سوک او افسوس خوار
تا نویسید با حساب ابجدی
گفت آه! ای اوحدی ای اوحدی
لا جرم از بهر تاریخش نوشت
"دُرّ یکتای سخن ای اوحدی"
۱۳۶۵ هـ ق

۴۶ - حسین بختیاری متخلص به پڑمان:

چو پڑمان شاعر شیرین سخن رفت
سر آورد و به شمس با سنا گفت
ز دنیا در پناه لطف باری
به تاریخش "حسین بختیاری"
۱۳۹۴ هـ ق

۴۷ - میرزا احمد خان اشتری "یکتا":

در جواب ازجعی لبیک گفت
ادخلی فی جنتی بشنید و گشت
نفس پاک مطمئن طاعتی
سال فوتش "اشتری جنتی"
۱۳۷۴ هـ ق

۴۸ - آقا میرزا طاهر تنکابنی طبرسی:

بهر تاریخش سنا پا در میان نهاد و گشت
شد رها جان مجرّد از قیود عنصری
۱۳۶۰ هـ ق

۴۹ - شیخ عبد المجید شیرازی مینوچهر:

من ز قول سنا نوشتم: "وای
رفت عبد المجید شیرازی"
۱۳۸۹ هـ ق

۵۰ - حاج شیخ محمد تقی آملی:

خواستم تاریخ فوتش از سنا
بهر تاریخش به شمس گشت: "آه"
کش ارادت داشت در صافی دلی
رفت از دنیا تقی آملی"
۱۳۵۰ هـ ش

۵۱ - حاج عبد العلی ارباب اصفهانی:

از پی تاریخ او کلک سنا زد رقم
"بودی ز ارباب فضل حاجی عبد العلی"
۱۳۸۴ هـ ق

۵۲ - شیخ علی عبد الرسولی:

چون علی از جمع بیرون شد به تاریخش سنا را
گونویسد در جنان بگرفته جا عبد الرسولی
۱۳۶۲ هـ ق
(علی = ۱۱) - (در جنان بگرفته جا عبد الرسولی = ۱۴۳۲) --- < ۱۳۶۲ هـ ق

۵۳ - میرزا علی روحانی وصال شیرازی :

سال رحلت او را از سنا پرسیدم گفت: "رفته روحانی در وصال یزدانی"
۱۳۷۳ هـ ق

۵۴ - محتبی مینوی :

سال وفاتش از سنا شمس هجری خواستم در پاسخ این جمله گفت "آه دروغ از مینوی"
۱۳۵۵ هـ ش

۵۵ - ماده تاریخ وفات استاد جلال همایی سنا به قلم و سروده خودش
(چند روز قبل از وفاتش):

سنا جلال همایی به گوش غیب نیوش ندای اِزجعی از بام عرش چون بشنفت
شکفته گشت به لبیک و بهر تاریخش "ز آشیانه تن شد رها همایی" گفت
۱۴۰۰ هـ ق

استاد همایی سنا، علاوه بر ماده تاریخ های دانشمندان و شاعران و بزرگان
دین و ادب، درباره آثار فرهنگی و تاریخی و کتاب ها و دیگر مسائل فرهنگی نیز
قطعات ماده تاریخ از خود به یادگار گذاشته اند، از جمله:

۱ - ماده تاریخ، بنای مدرسه طُلاب علوم قدیمه در قریه ریز لنجان (نزدیک
اصفهان):

چو گشت مدرسه بنیاد بهر تاریخش "اساس درس شریعت" سرود طبع سنا
۱۳۶۶ هـ ق

۲ - ماده تاریخ، لوله کشی آب و بنای بیمارستان پانصد تخت خوابی نمازی در
شیراز:

کلک مُشکین سنا از بهر تاریخش نوشت "از نمازی زنده شد شیراز با فرهنگ و ادب"
۱۳۷۱ هـ ق

۳ - ماده تاریخ حریق مسجد اقصی در بیت المقدس:

"جود" چو آمد به جمع حادثه شوم را سنا به تاریخ گفت: "مسجد اقصی بسوخت"
(مسجد = ۱۰۷ + اقصی = ۲۰۱ + بسوخت = ۱۰۶۸ + جود = ۱۳ --- < ۱۳۸۹) هـ ق

۴ - بنای آرامگاه بابا طاهر عریان همدانی :

سال اتمام بنا جستم، سنا گفت: "مست جام معنی طاهر است"
۱۳۹۰ هـ ق

۵ - ماده تاریخ اختتام طبع دیوان طرب اصفهانی :

با طبع قرین چو گشت گفتم دیوان طرب، طرب فراگشت

۶ - مادّه تاریخ بنای بقعہ آرامگاہ صائب در اصفهان به سعی و اہتمام انجمن آثار ملی ایران :

سنا با درمیان بنہاد و ممت از بہر تاریخش "اساس طرح این آرامگاہ از فکر صائب شد" ۱۳۸۴ ہق

۷ - مادّه تاریخ طبع کتاب مزارات بخارا تألیف احمد بن محمود معروف بہ "ملاّ زادہ" بہ کوشش احمد گلچین معانی متخلص بہ "گلچین" :

سنا خواست از بندہ تاریخ طبعش بگفتم: "بہ تاریخ گلچین احمد" ۱۳۷۹ ہق

تاریخ ہجری شمسی:

احمد گلچین "مزارات بخارا" طبع کرد وز سنا تاریخ جستم گفت در ابجد شمار نام گلچین با سر "احمد" از او چون کم کنی گرددت تاریخ طبع او بہ شمسی آشکار ۱۳۳۹ ہش

۸ - مادّه تاریخ شرح بوستان سعدی نوشتہ آقای استاد محمد علی ناصح:

بہر تاریخ سنا ایدون نوشت "کردہ ناصح تازہ بُتان کمال" ۱۳۹۵ ہق

۹ - مادہ تاریخ ، تعمیر بقعہ شاہ خلیل اللہ در قصبہ تفت یزد:

بقعہ شاہ خلیل اللہ ممت تازہ از لطف خداوند جلیل سال انجام بنا خواست سنا بگفتمش: "مقبرہ شاہ خلیل" ۱۳۲۳ ہش

۱۰ - مادہ تاریخ طبع دیوان سید کریم امیری فیروزکوهی بہ ہمت خانم امیر بانو امیری مصفا:

کلک مشکین سنا از بہر تاریخش نوشت "آن کہ دیوان خواندہ گوید یا کریم" ۱۳۹۵ ہق

۱۱ - مادہ تاریخ بنای خانقاہ سلسلہ نعمۃ اللہی در تہران بہ ہمت آقای حاج میرزا عبد الحسین ذوالریاستین نعمۃ اللہی شیرازی ملقب بہ مونسعلی شاہ:

بہر تاریخ بنا گفتم سنا "با صفا خانہ حقّ شد بنیان" ۱۳۵۵ ہق

شاد روان استاد محمد تقی ملک الشعراء بہار:

کلک مشکین سنا از بہر تاریخش نوشت "گلشن علم و ادب بفسرد با مرگ بہار" ۱۳۷۰ ہق

منابع

- ۱ - همایی نامه، به اهتمام دکتر مهدی محقق، چاپ و انتشارات دانشگاه تهران، سال ۱۹۷۷ م.
- ۲ - دیوان سنا، به اهتمام دکتر ماهدخت بانو همایی، ۱۳۶۷ هـ ش، چاپ تهران.
- ۳ - دیوان طرب اصفهانی، به اهتمام استاد همایی، چاپ تهران، انتشارات فروغی، ۱۳۴۶ هـ ش.
- ۴ - دیوان سه شاعر اصفهانی (عَنقا، سُها، طَرَب)، به اهتمام استاد همایی، چاپ تهران، انتشارات فروغی، ۱۳۴۶ هـ ش.
- ۵ - اطلاعات عمومی، تألیف: عنایت الله شکیبایور، چاپ انتشارات اشراقی تهران، ۱۳۴۴ هـ ش.
- ۶ - تذکره سخنوران معاصر تألیف: عبد الرحیم خلخالی، چاپ تهران، (ج ۱)، ۱۳۳۳ خورشیدی.
- ۷ - دریای گوهر، دکتر مهدی حمیدی، چاپ تهران (ج ۳)، ۱۳۴۸ هـ ش.



تاریخ ادبیات ایران

از قدیمیترین عصر تاریخی تا عصر حاضر

جلد اول و دوم

مشمول بر تاریخ ادبیات ایران از ازمته قدیم تاریخی تا حمله مغول

تألیف:

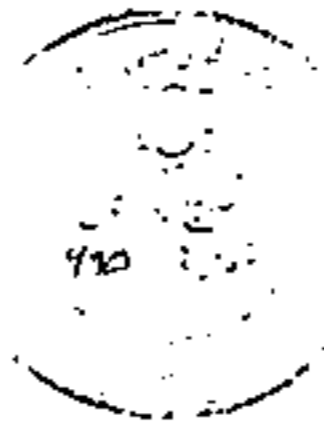
جلال الدین بهائی

استاد دانشگاه

از انتشارات کتابفروشی فروغی تهران خیابان شاه آباد

چاپ دوم

تهران ۱۳۴۰



مقالات
انجمن استادان زبان ادبیات فارسی

همای نامیه

مجموعه مقالات علمی و ادبی

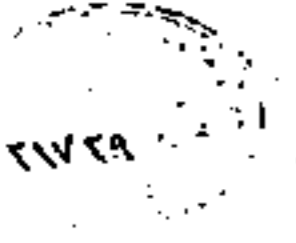
تقدیم شده به

استاد جلال الدین بهائی

زیر نظر

مهتابی محقق

تهران ۲۰۲۵



بای علی ملای
شعره و وصلی تو آنگه جهان خورشید
کای تو قد سم و اندام جهان با لب
بایب اننا بر اکتی بر بیان
بایب اننا بر اکتی بر بیان
جلال الدین بهائی
دوشنبه هفتم فروردین ۱۳۵۱
وایزده صفر ۱۳۵۱
بیت

هو الباقي ثم صنع
بایب بدی تو امام افکنده
اننا بایب آنگاه سنایی
تو مو لای
من نبوده عاصم
عفو اننا تو و ابوب آنگاه اننا

ابای از کرم پیش ساخته بودم با تصرف و تفسیر
تجدید کرم مناسب نشسته از کلاه لیدی
بکلام سر لیدیک نشسته هفتم آورده ۱۳۵۰
دشمن شوال ۱۳۹۱ قری هجری کتابت کرم
(جلال الدین بهائی)

تصوف و اسلام

کتابی بہ عرفان شیخ ابوسعید ابوالخیر

زینت استاد علامہ جلال الدین خانی

پہلی بار شائع: فروری ۱۹۸۱ء
دوئم بار شائع: فروری ۱۹۹۷ء

ابوریحان بیرونی
اخیر احوال و کشفیات

و فن نجوم



استاد جلال الدین خانی

۱۱۵۶۴

دیوان
سنا
مجموعہ اشعار استاد علامہ جلال الدین خانی

غزالی نامہ

شرح حال و آثار و عقائد و افکار ابنی

و مبدی فلسفی و عرفانی

امام ابو حامد محمد بن محمد بن احمد غزالی طوسی

مترجمہ ۴۵ سورتی ۵۰۵

طبع دوم

باجتہاد نظر و اضافات

تعمیر و تالیف

استاد جلال الدین خانی

مروارید پارسی :

زبان فرشتگان و بهشتیان

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان - ایرج تبریزی

حضرت آیه الله حسن حسن زاده آملی از چهره های تابناک عرفان اسلامی در مصاحبه با کیهان فرهنگی شماره پنج، در مرداد ماه سال ۶۳ شمسی، اشاره مهمی به این مضمون دارد که :

در بعضی روایات، زبان بهشتیان، زبان عربی فصیح یا زبان فارسی دری ذکر شده و منقول است که رسول خدا (ص) نیز به فارسی سخن گفته اند. شاید تا فظ در همین مقام است که می گوید:

مگر مطرب حریفان آن فارسی بخواند در وجد و حالت آرد پیران پارسا را
آقای دکتر حسین آذران در کتاب آیین نگارش خود، در صفحات ۱۴ و ۴۰۸
قریب به این مضمون می نویسد:

" پس از آنکه فرهنگ بارور ایران بادیانت اسلام به هم پیوست، زبان فارسی دری جلوه گاه آیین مقدس اسلام و جولا نگاه گسترش آن شد و رفته رفته جنبه تقدس یافت و علاوه بر آنکه قرآن و تفسیر قرآن و احادیث نبوی و اخبار اسلامی به زبان فارسی در آمد، در طول صدها سال هزاران سخن الهی و عرفانی و اخلاقی به نظم و نثر آفریده شد و فارسی را زبانی مقدس و ملکوتی ساخت، تا آنجا که امام " ابوحنیفه " صفات باری تعالی و بخشهایی از نماز و دعا را به فارسی ادا فرمود و " محمد بن محمد بلخی " از قول پیامبر بزرگوار اسلام نوشت که : " زبان بهشتیان فارسی دری است و فرشتگانی که در عرش اعظم اند به فارسی دری سخن می گویند " .

" ابن عراق کنانی " حدیث زیر را نقل نموده که : " در آسمانها به فارسی سخن می گویند و وحی ذات قیوم سرمدی در فرمانهای نرم و آرامش بخش به فارسی و در فرمانهای سخت، به عربی است. " همچنین " ابو الفضل میبیدی " و " ابی الشیخ "

احادیثی نقل کرده اند که شخص پیامبر اکرم (ص) در آنها کلمات فارسی به کار برده اند و با یاران خود از جمله " سلمان فارسی " و " ابا هریره " گاه به فارسی سخن گفته اند؛ من جمله به " ابا هریره " که شکم درد داشته فرموده اند: " یا ابا هریره اشکب درد " که البته شاید این روایت جای تأمل داشته باشد.

شمس تبریزی در بخشی از سخنان پراکنده خود که آقای دکتر صاحب الزمانی آن را در کتاب " خط سوم " نقل کرده است، می گوید: " زبان فارسی را چه شده است بدین لطیفی و خوبی، آن معانی و لطایف که در پارسی آمده در تازی نیامده است ". این کلام در بیان گرم مولوی چنین آمده است:

پارسی گوگرچه تازی خوشتر است عشق را خود صد زبان دیگر است
بوی آن دلبر چوپران می شود آن زبانها جمله حیران می شود

حضرت آیه الله خامنه ای رهبر معظم انقلاب اسلامی در سال ۱۳۶۷، در سمینار دو روزه زبان فارسی، در صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران، همین مفاهیم را ضمن سخنانی مبسوط و مهم بیان داشتند که به پاره ای از مضامین آن اشاره می شود:

" حقیقتاً زبان فارسی جزو زبانهایی است که در فضیلت آن باید چیزها گفت و نوشت دین اسلام به وسیله زبان فارسی به شبه قاره (هند) رفت و مردم مناطق شرقی و جنوب شرقی آسیا و اندونزی متون اصلی اسلامی را در آن مناطق از فارسی زبانان آموختند فارسی زبان دین و زبان اسلام بوده و زبان مقدسی است، همچنانکه در شبه قاره، امروزه کتاب گلستان سعدی و دیوان حافظ در نزد کسانی که با زبان فارسی آشنا هستند جزو کتب مقدس است. امروزه زبان فارسی، زبان انقلاب است، زبان اسلام راستین است، زبان اسلامی است که می تواند ملتها را بیدار کند پیامی که می تواند در خلال کلمات فارسی، منتقل بشود در خلال هیچ گفتار عربی ممکن نیست منتقل شود. خصوصیات خود زبان، فارسی ظرفیت وسعه آن است. شخصیتی مثل اقبال لاهوری که یک مغز بزرگ و یک سرچشمه جوشان تفکر اسلامی و انقلابی بوده است فارسی را در دوران کودکی و نوجوانی نمی دانسته بعد که به بلوغ فکری می رسد، افکار بلند اسلامی خود را - که هنوز برای ما شناخته نشده است - در قالب زبان فارسی می ریزد اقبال هم مانند

بسیاری که در اروپا زندگی کرده بودند می توانست زبان انگلیسی را که در شبه قاره رایج بود و زبان شیه به زبان مادری او بود، انتخاب کند، اما اقبال فارسی را انتخاب کرد. خود او می گوید: من دیدم که آن افکار جز در ظرف زبان فارسی ریخته نمی شود و این درست است. آن زبانی که سایش و هنجارهایی در حد غزلیات حافظ و شمس دارد و قالبهای از پیش ساخته، برای تمام مفاهیم عرفانی، شایسته آن است که کسی مثل اقبال آن را انتخاب کند. این ظرفیت زبان فارسی است. البته زبان عربی هم یقیناً زبان پر ظرفیتی است، لکن بنده شک دارم که زبان عربی این قدر معروف به سعه و ظرفیت، از زبان فارسی سعه بیشتری داشته باشد. (که این همان مضمون گفتار شمس تبریزی در پیش گفته است)

من نمی دانم حقیقتاً چطور می شود بعضی از اشعار حافظ را با همان مضامین در قالب عربی ریخت. در اشعار عربی هم انسان پیدا نمی کند چیزی را که اینهمه معنویت در قالب یک کلام ریخته شده باشد.

ایشان مطالب مهم دیگری درباره زبان فارسی و ارج و اعتبار آن فرموده اند که ان شاء الله در مقالات بعدی این سلسله مقالات، به آن اشاره خواهد شد. قدر مسلم فردوسی نیز بر همان باوری بوده است که شمس و مولانا بوده اند، چرا که به گفته خود با پرداختن به زبان فارسی نه تنها ایران، که عجم را زنده کرده است و جا دارد که ما فارسی زبانان به زبان فارسی که زیر بنای فرهنگ و مدنیت بسیاری از کشورهای اسلامی بوده و هست، بیاییم. زبان فارسی، زبانی است زنده و پویا که برای ادای مفاهیم گوناگون آمادگی کامل دارد. واژه هایی نظیر: هوا پیم، گرما سنج، گواهینامه، آزمایشگاه، آسایشگاه، ارزیابی، شهرداری، دانشکده، دانشسرا، دانش آموز، دانشجو، دانش پژوه، دانشنامه، دانشمند، دانشور و جز آن که امروزه کاربرد همگانی یافته، گویای درستی این نظر است. آنچه از عربی نیز وارد زبان فارسی شده نه تنها به آن لطمه نزده، بل بر غنای آن افزوده و مایه گشاده زبانی فارسی گویان شده است؛ به گونه ای که حافظ در قالب بهترین صورت الفاظ و استوارترین شیوه کلام که حتی در عربی به کار نرفته از آنها بهره جسته و شاهکار ماندگار خود را آفریده است. گو اینکه روح متحرک و جاودانی ادب پارسی نیز در کلمات عربی تصرفاتی داشته و آن را از حیطة ملکیت عربی خارج ساخته است؛ مانند: مدید، سلیح، حسیب، کتیب، عتیب،

اعتماد که در اصل عربی آن: مداد، سلاح، حساب، کتاب، عتاب و اعتماد بوده است. برای مثال مولوی می گوید:

گر شود تیشه قلم دریا مدید مثنوی را نیست پایانی پدید
البته درباره زبان عربی اهل علم بر این عقیده اند که اگر اسلام و قرآن نبود، لغت و ملیت عرب هم محفوظ نمی ماند. قرآن، لغت عرب را محفوظ داشت و اگر روزی اسلام از میان ملت عرب برود، عرب هم از میان خواهد رفت. مضافاً اینکه پارسی زبانان نیز با تبعات و تألیفات ارزنده خویش به ذخایر زبان عربی افزوده اند و در حدیث، تفسیر، فلسفه و عرفان و به ویژه در لغت عرب بیشترین دانشمندان غیر عرب را ایرانیها تشکیل داده اند تا آنجا که بسیاری از آنان سرآمد ابدال عرب شدند و بیش از تمام اقوام مسلمان، برای اسلام و گسترش فرهنگ اسلامی تلاش کردند.

رسالت استادان زبان فارسی

و اما زبان شناسان. منعقدند که زبان فارسی امروزه حساسترین مراحل حیات خود را می گذراند و مطالعه و تحقیقی جامع در این زمینه، به کار جمعی، پر حوصله و بلند مدت و دقیق نیاز دارد، که این مهم بی هیچ شبهه بر عهده استادان ازجمله زبان فارسی در دانشگاههاست؛ چرا که زبان نیز مانند هر پدیده دیگری به مرور زمان تکمیل و دستخوش دگرگونی خواهد شد و فراگیری زبان صحیح و فصیح ادبی، موقوف به فراگرفتن اصول و قواعد آن و پیروی از کلام نویسندهگان بزرگ است و اگر تصرفی در آن شود، باید بروفق روح زبان و ساخت و ریخت آن باشد، به طوری که خواص آن را بپسندند و عوام از فهم آن عاجز نمانند.

مسئله مهم دیگری که آقای ناصر پور قمی به مضمون زیر در کتاب "زبان فارسی از پراکندگی تا وحدت" اشاره کرده به این شرح است که امروزه رسایل ارتباط جمعی از عوامل عمده ای هستند که در مسیر کلی تمرکز زبانی عمل می کنند و زبان فارسی را در ایران به سوی "وحدت" یا "تهرانی شدن" می رانند، که خود حدیثی مفصل است و در این مقال نمی گنجد.

برخی از زبان شناسان "تهرانی شدن" یا "وحدت زبانی" را ناشی از دگرگونی

نظام اقتصادی و اجتماعی تازه، به جای نظام فئودالی گذشته قلمداد می کنند. نظام تازه ای که تمرکز در هر چیز، از جمله زبان را طلب می کند و یکی از پیامدهای آن انهدام نیمه زبانها و گویشها و نیمه گویشهای متفاوت فارسی است که امری طبیعی به شمار می رود و موافق با قوانین تکامل است و نظر می دهند که هر زبان از جمله زبان فارسی در فراروی وحدت خود، به طور آشکار به سوی مرکز اقتصادی و سیاسی و اجتماعی تمایل دارد.

به عبارت دیگر همان گونه که در انگلستان، زبان انگلیسی عمدتاً "لندنی" و زبان فرانسوی در فرانسه "پاریسی" شده است، طبیعی است اگر زبان فارسی نیز "تهرانی" شود؛ که صرف نظر از دشواری راه، هیچ مقاومتی نیز قادر به انسداد این سیر طبیعی نخواهد بود و محو گویشها و نیمه زبانهای وابسته به زبان فارسی و ایجاد وحدت زبانی، امری حتمی و اجتناب ناپذیر خواهد بود که هم اکنون شاهد این جریان جبری هستیم.

در هر صورت زبان پارسی علاوه بر آنکه زبان دل است و زبانی است که می توان عالیتین احساسات و اهتزازات روح را در قالب آن ریخت، در قرون متمادی بر دنیا حکومت می کرده است به طوری که مارکو پولو سیاح و نیز می گفت: "از پشت دیوار چین تا دریای سیاه قلمرو زبان فارسی است". تند باد حوادث و لشکرکشیهای اسکندر و حمله و حشیانه مغول هیچ یک نتوانست کاخ عظیم زبان فارسی را متزلزل سازد و هرگاه فتور و سستی ایجاد می شد، نخبگانی همچون فردوسی بر می خاستند و برای استحکام بنای زبان پارسی همت می گماشتند.

عده زیادی از مستشرقین و آشنایان به تاریخ عمومی دنیا معتقدند که مهمترین ضامن بقا و استقلال این کشور کهنسال با آنهمه لطمات و صدمات تاریخی، زبان فارسی است که همچون زنجیر، مردم این کشور را به هم پیوند داده است. به همین لحاظ است که برخی از بزرگترین نویسندگان مصری همچون طه حسین و سلامه موسی به ایرانیان رشک می برند که بزرگان آنان نتوانستند بارزترین نمونه ملیت یعنی زبان خود را از دستبرد زمان نگاه دارند؛ حال آنکه ایرانیان نه تنها آن را از دست نداده اند، که هر روز بر نقش و نگار این بنای رفیع و زیبا افزوده اند. اما از حق نباید گذشت اکابر شبه قاره هند و پاکستان نیز در غنای این زبان و

نگهداری آن سهم عمده ای داشته اند. آقای دکتر ذبیح الله صفا در پیشگفتار فرهنگ نویسی فارسی در هند و پاکستان تألیف آقای دکتر شهریار نقوی در این باره می گوید:

"من از آن باب که خود را یکی از خادمان ساحت سخن پارسی می شمارم، هیچ گاه نمی توانم از بیان سپاس و حق شناسی در برابر این همه کوشش هندیان در نگه داشت گنجینه ادب پارسی خاموش بمانم. این مردم جمال دوست هنر پرور، روزگاری دراز که ما در تنگنای حوادث گرفتار بودیم، خود را به عنوان مدافع قهرمان آثار پارسی معرفی کردند، شاعران ما را پذیرفتند، به نویسندگان ما پناه دادند، آثار ما را چون گوهرهای فروزان به جان خریدند و با کوششهای مداوم خود در آموختن و تتبع زبان و آثار پارسی بر شمار شاعران و نویسندگان پارسی و آثار آنان، به مقدار زیادی افزودند.

کتابهایی که در هر یک از فنون ادب پارسی در سرزمین پهناور هند و پاکستان نوشته شده بی شمار است و تحقیق در هر یک از آنها بواقع شایسته صرف عمرهای دراز است. چه خوش بود که همتها در این راه گماشته می شد تا نسلهای حاضر و آینده ایران از وجود این سرمایه عزیز ادب پارسی در آن دیار آگاه باشند."

مرحوم دکتر شهریار نیز در مقدمه کتاب یاد شده می نویسد:

"کتابخانه های عمومی و خصوصی در هند و پاکستان مملو از کتابهای گرانبها و پراج نثر و نظم پارسی است که در آن سرزمین تألیف شده است. اغلب ایرانیان مانند اعراب که ممکن است از عشر عشر تألیفات ایرانیان به زبان تازی آگاهی نیافته باشند، نامی از آنها نشنیده اند."

از ذات باری می خواهیم به ما توفیق دهد تا از اقیانوس بی کران هنر و ادب پارسی در شبه قاره، از جمله کتابخانه مرکز تحقیقات فارسی "اسلام آباد" و دیگر کتابخانه های پاکستان که گنجینه ای است سرشار از جلوه های متعالی روح انسانی و گهرهای ناب و لالی درخشان از حقایق و معارف گوناگون، به مرور نثار شیفتگان حقیقت و دوستداران فضیلت کنیم.

فصلنامه دانش با کمال اشتیاق پذیرای مقالات دانشجویان عزیز، به زبان فارسی است. چه بسا نقد و نظر درخصوص مقالات آنان نیز، راهگشا و موجب رشد و بالندگی ذوق هنری ایشان شود. لذا در تحقق این مهم و در ابتدای راه، مقاله ای از آقای جواد رسولی دانشجوی زبان فارسی دانشگاه بلوچستان - کویته را می خوانیم.

اقبال لاهوری فیلسوف شرق و حکیم برجسته

فیلسوف شرق، حکیم امت و متفکر پاکستانی شادروان علامه دکتر محمد اقبال لاهوری معروفترین سراینده شعر در دو زبان فارسی و اردو، بدون تردید از شخصیت های نادری است که به واسطه آثار جاودانی خود، مال شرق را تکان داده و به خود آورده است.

وی با منظومات پرخروش و اشعار مهیج خود که حاوی افکار بلند و اندیشه های عمیق است، احساس برادری، انگیزه همزیستی و همبستگی جذبه یگانگی و صلح جویی، عاطفه رفاقت و همکاری و میهن دوستی و غرور ملی را در قلوب افسرده همکیشان خود تولید نمود و بعد از مطالعات عمیق و بررسی و رسیدگی های پی گیر در مسائل لاینحل که سد راه آزادی آنها بود به این نتیجه رسید که مهمترین عامل عدم پیشرفت در جهت کسب آزادی و استقلال، همانا بیگانگی ملت شبه قاره هند از مذهب و سنن و فرهنگ بومی خود است.

اقبال اولین کسی است که برای تأسیس این خاک پاک، طرح ریخته و تحقق آن را پیش بینی کرده است. او نقشی سترگ در ایجاد آن ایفا کرد، به گونه ای که لقب «معمار سرزمین پاک»، زینده آن فقید سعید است: گرچه نمود مجال نیافت تا کشور پاکان را از آن نظر که خواسته بود، رؤیت کند. به گفته شاعر شهید دکتر صادق سرمد:

گرمناندی تا بینی کاروان در منزل است شد نوای کاروان آوای سوز و حال تو

مکتب اقبال به عالم انسانیت تعلق دارد و پیام او پیام محبت برای جهان بشریت است و شعر او الهام بخش دلهاست :

شعر را مقصود اگر آدم گیری است شاعری هم وارث پیغمبری است
اقبال برای بیان رسالت بزرگ خود زبان اردو را کافی و کامل ندانست بدین سبب روی به زبان وسیع فارسی آورد و در این ساحت پهناور هنرنمایی کرد، تا روح پژمرده ما را بیدار و به زیباترین و نشاط انگیزترین و روح پرورترین جهان معنی یعنی جهان ادبیات فارسی، آشنا کند. وی برای عموم مردم و خصوصاً برای ما دانشجویان یک دائرة المعارف کامل و رساست.

اقبال شعر فارسی را از خواب دو بیست ساله بیدار کرد و به کالبد نیمه جان زبان فارسی در شبه قاره که به راه زوال می رفت، روح تازه بخشید و این امر موجب شد که رشته الفت و پیوند شبه قاره با مردم ایران همچنان استوار باقی بماند و حتی محکمتر شود.

گرچه هندی در عذوبت شکر است طرز گفتار دری شیرین تر است
براستی که نظیرش را کم می شناسیم. اقبال بزرگمردی که با قدرت و تسلطی آن چنان که به ادب و فرهنگ پارسی داشته است، سیل افکارش چون مولوی در مثنوی جاری می شود. او به فارسی سلیس قصیده و غزل می سراید، قطعه می نویسد، به سبک خیام رباعی می گوید و ندای پرشور عشق سر می دهد :

نم گلی ز خیابان جنت کشمیر دل از حریم حجاز و نوازشیراز است
در غزلهایش ما امتزاج هر سه سبک معروف شعرای ایران، سبک عراقی، سبک خراسانی و سبک هندی را می بینیم، ولی چیزی که سبک مخصوص اقبال را آفریده است، نوآوری و ترکیب اصطلاحات جدید و نفوذ افکار و طرز بیان متفکران مغرب است، اقبال بدون اینکه روحیه شرقی خود را از دست بدهد، سالمترین و جالبترین صفات ادبیات جدید مغرب را کسب کرده و این امر بر جذابیت شعر و فکرش در میان مشرق زمینان و غریبان افزوده است. وی نه تنها اسالیب مخصوص ایران، بلکه طرز فکر مشرق و مغرب را با یکدیگر پیوند و وحدت و یگانگی معنوی قدیم و جدید را به بهترین وجهی با یکدیگر تطبیق

داده و برآستی چه درست تشخیص داده است.

شرق حق را دید و عالم را ندید غرب در عالم خزید، از حق رمید

اقبال از تاروپود دیرینه و نو از ارتفاعی معنوی تمایلات و احتیاجات روز
افزون را حس کرده است :

به سواد دیده تو نظر آفریده ام من به ضمیر تو جهان دگر آفریده ام من
همه خاوران بخوانی که نهان ز چشم انجم به سرود زندگانی سحر آفریده ام من

مطلب دیگری که توجه شعرا و ادبا را بیشتر جلب می کند، این است که شعر
وی به سبک هندی کمتر شباهت دارد و اقبال سوز و گداز و صمیمیت و خلوص
بیان را بر باریک خیالی و صنایع شعری ترجیح می دهد :

اگرچه زاده هندم فروغ چشم من است ز خاک پاک بخارا و کابل و تبریز

مرا بنگر که در هندوستان دیگر نمی بینی بر همین زاده ای رمز آشنای روم و تبریز است

اقبال در اشعار خود گاهی فلسفه خودی را بیان می کند و گاهی به انسان و
خصوصاً به امت اسلامی، درس عمل و حرکت می دهد و اشاره به صفات اسلاف
و عظمت رفته ملت اسلامی کرده، می گوید: «مرا دیگر تاب گفتار نیست».

البته وقتی کلام افکار و اشعار این نابغه بزرگ مشرق زمین، یعنی علامه دکتر
محمد اقبال را مطالعه می کنیم در می یابیم که اساس تفکرات او را دین و کتاب
خدا تشکیل می دهد که پر از نکات بسیار عمیق و دقیق است و سوز و مستی
اقبال، مثل چراغی راهنما، قلب و ذهن خواننده را تابناک می سازد، کلام ایشان
در قالب ارزشهای اخلاقی و روحانی ماورای زمان و مکان است و تازمانی که
انسانیت طرفدار دارد، نام او همیشه جاویدان خواهد بود.

* * * * *

نعت

درد فرقت چنان غلہ در دل
لذت درد هست چیز عجیب
دارد این درد راحت جان ہم
ایلی هست جستجوی سکون
من کہ عاشق شدم دل خود را
دل کہ خالی شود ز حبت نبی
رو بشو نقش خاک پای نبی
گیر محکم سفینہ بیتش
عامل عشق اہل بیت بود
زیستن در جهان بہ نقش نبی

دل نہد ماند در چنین مشکل
زیست را یک ہمین شود حاصل
گرچہ در عجب می شود بسمل
درد دل هست یکہ حاصل دل
دل من شد بہ شاہ دین مایل
دل نباشد کہ هست تودہ گل
ہست معراج دل ہمین منزل
می روی بی خطہ سوی ساحل
دل کہ او عرش را بود حامل
بس ہمین اشرف است مقصد دل

قول اشرف ہمیشہ یاد بردار
ہست دیوانہ نبی عاقل

سلطان المشائخ حضرت خواجہ
نظام الدین اولیاء کی نظر میں

حق

الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ وَعَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ
حق علی کے ساتھ اور علی ساتھ حق کے۔ حدیث رسولؐ

امامت را کسی شاید کہ شاہ اولیاء باشد
امام دین کسی باشد کہ چون تاج و کمر دارش
امام حق کسی باشد کہ بے امر خدا ہرگز
امام حق کسی باشد کہ اندر مدحت رویش
امام حق کسی باشد کہ در شرع نبی یکسر
امام حق کسی باشد کہ باشد جامع قرآن
امام حق کسی باشد کہ باشد بت شکن در دین
امام حق کسی باشد کہ باشد ہمسر زہرا
امام حق کسی باشد کہ از روئے منیر او
میان کعبہ و زمزم ہزاران عمر بگذاری
بہ زہد و عصمت و دانش مثال انبیاء باشد
بہ فرق ازہل اتی تاج و کمر از انما باشد
نکرده بیچ کاری او کہ آن کار خطا باشد
نوشته آیت رحمت چو خط استوا باشد
بہ ہر مشکل کہ در مافی تڑا مشکل کشا باشد
نبیؐ را حجت و برہاں بہ ہنگام دعا باشد
نہ ہیچو آن غنی بیدین کہ معبودش ریا باشد
چنان رفعت کہ می بینی بجز حیدر کرا باشد
زمغرب شمس برگردد کہ تا فرمان روا باشد
گرت مہر علیؑ نمود ہمہ عمرت ہبا باشد

نظام الدین حیا دارد کہ گوید بندہ شاہم
ولیکن قنبر اور اکینہ یک گدا باشد

میر عبدالعزیز

منقبت میرسید علی ہمدانی

دہر ماست مرد لاثانی کاشمیری و ترک و افغانی
 ہمہ می گویندش علی ثانی با تو گویم اگر نہی دانی
 میرسید علی ہمدانی

واقف راز زبیت ما را کرد نور اسلام آشکارا کرد
 ہمسر شاہ ہر گدا را کرد کیت آن باقی مسلمان
 میرسید علی ہمدانی

وئے بشر کو لاب آسود است حامی دین مصطفیٰ بود است
 صاحب علم و صاحب جود است بد فرشتہ بشکل انسانی
 میرسید علی ہمدانی

بہر تاجیک او امیر حبان اہل کشمیر را شد ہمدان
 رہ نموده بہ ملت افغان آن علمدار نور ہمدانی
 میرسید علی ہمدانی

هست او رهبرِ صغیر و کبیر خلق گویند و را امیر کبیر
واقف کار و ماہر تدبیر هست آن عنذیب بستانی

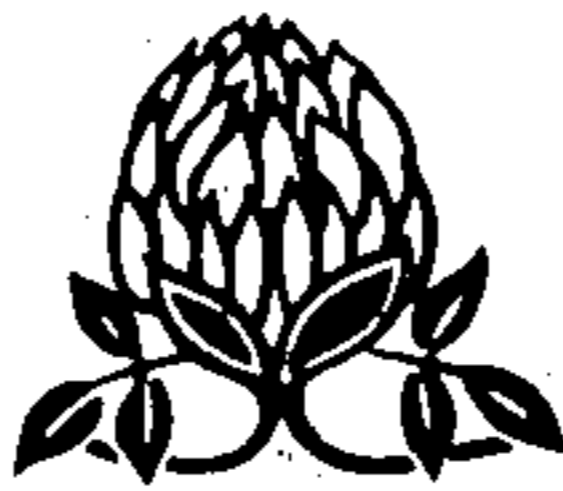
میرسید علی ہمدانی

گشت تاراجِ گلشنِ کشمیر سوی او یک نگاه کن اے پیر
بہر آزادیش بکن تدبیر بسکہ گشت است ظلم طولانی

میرسید علی ہمدانی

اہل تاجیک و پاک و ہم ایران این سہ ہفتند یک دل و یک جان
صاحب دین و صاحب ایمان ہر سہ را داد درس ایمانی

میرسید علی ہمدانی



سید حسنین کاظمی

فصل عشق

چو بلبلی ز ورود بهار داد نوید
 هزار غنچه نشکفته در چمن خندید
 بهار آمد و در دشت و کوه لاله دید
 لباس نوبه تنش کرد هر کسی که شنید
 بهار حسن بیابان چو گشته پدید
 هزار عاشق غم دیده آه و ناله کشید
 بیا بریم بدشت و دمن، قدم بر زمین
 که فصل عیش و سرور است و روز و عدو عید
 بفیض فصل بهار است اینک در گلشن
 هزارها گل زرگس گشوده چشم به دید
 هجوم خیل نگاران چو دید بر صحرا
 غزال وحشی دشتی بسوی شهر رسید
 شکستن دل خوبان نشاید ز نهار
 بدین بهار بیاید که ناز یار خرید
 ثبات عمر بشر در جهان چو پرسیدم
 شکوفه گل شد و گل هم شبانه روز دید
 به غنایب چو گفتم بگوز عیش جهان
 نشست بر سر شاخ، سرود نغمه، پرید
 سحر بخاطر یک خنده چمن، شبنم
 هزار قطره اشکش بروی گل بچکید
 خلافت اگر که بینی زیار خویش گهی
 بلا درنگ بیاید زیار خویش برید
 گل حیات درین کهنه خارزار جهان
 دمید و دامن صبر و تحملش برید
 بسوی خانه ی اصلیش رفت و از شادی
 بریش کهنه درختان آرزو خندید

ز بهر شادی و شور و نشاط قلب حزین

هزار چهره گلرنگ و شاد باید دید

عارف جلالی

رباعیات

از کار جهان - نشان بنمایان اثری
 وین مشکل بی گمان، آسان گذری
 ای عارف کائنات وای واقف راز
 از بود و عدم منزل و دوران خبری

این صحبت خوش نمائی مایک دودم است
 یک لحظه چه گفتی که ازین نیز کم است
 هشیار که تا خبر شدی قافله کو
 پندار که تا نفس کشیدی عدم است

تا باده زندگی به جامت باشد
 فرمان جهانیان به نامت باشد
 از روز قیامت چه بترسم آری
 روزیکه نباشیم قیامت باشد

دنیا است که حرص و طمع و آرزو
 یا ناز زده، سوز زده سا زده
 ما هم که درین قفس نمائی هستی
 مرغیم، ولی حسرت پرواز زده

عارف جلالی

غزل

چشم از غم و اندوه جهان دوز و دگر هیچ
 در آتش خود سوختن آموز و دگر هیچ
 باز انجمن ناز شد افسرده و تاریک
 باز آزدل مشعله اندوز و دگر هیچ
 خواهی که سلامت کشتی زین محشر گیتی
 یک حرف دلاویز بیاموز و دگر هیچ
 دنیاست که امرار مه و سال مسلسل
 عمریت که تکرار شب و روز و دگر هیچ
 از محمده اجر و جزا نیک رهانید
 نازیم برین عشق بد آموز و دگر هیچ
 ز آتش نفس سوخته سامان چه بر آید
 جز آه شرر بار جهانسوز و دگر هیچ
 آسوده زهر سود و زیان حضرت عارف
 مائیم و دل معرفت اندوز و دگر هیچ

اسلم انصاری

ای ایران

من که با قصه و عنوان تو دل باخته‌ام
 خاتمہ سعدی و حافظ چو حقیقت پیراست
 چه بهاری که ازین گلشن معنی بدید
 ای خراسان وری و شهید و تهران و اراک
 به همه دانش و فرهنگ هنر ارج نهم
 همچو آن شاعر مشهور جهان گوته بنام
 همچو اقبال خود آگاه و سخن گوی بزرگ
 حافظ و مولوی گوی که نگاران من اند
 انقلاب تو به دنیا چه دگر گونی داد
 چه فداکاری و پامردی و تسلیم و رضا
 فجر تو فجر همه دریایان می خواهم
 همه جلوه و سامان تو دل باخته‌ام
 بگلستان و به دیوان تو دل باخته‌ام
 به گل و سنبل و ریحان تو دل باخته‌ام
 بخدا با همه ایران تو دل باخته‌ام
 به روایات درخشان تو دل باخته‌ام
 به حکایات نگاران تو دل باخته‌ام
 به سخن های حکیمان تو دل باخته‌ام
 من به این نغمه سرایان تو دل باخته‌ام
 به هنرهای شهیدان تو دل باخته‌ام
 بشکوفایی ایمان تو دل باخته‌ام
 که باین فجر درخشان تو دل باخته‌ام

نا رسیده به چین های تو سر مست توام

ناچشیده زخمستان تو دل باخته‌ام

گفته: شاعر آلمانی و نویسنده جهانی که دوستار شعر فارسی بود و تحت تاثیر فرهنگ و هنر ایران و شعر حافظ و سعدی دیوانی از منظومات خود به عنوان دیوان غربی تالیف کرده بود و در جوابش علامه محمد اقبال لاهوری، شاعر بزرگ و متفکر پاکستان دیوان "پیام مشرق" نوشت.

مقصود جعفری

غزل

در دست یار ساغر صهبایا نیافتم
صد حیف در چمن گل رعنا نیافتم

عمری گذاشتم که بنیم جمال دوست
رفتم به دیر و کعبه خدا را نیافتم

بیمار عشق هستم و دانی که سالهاست
جز خاک کوی یار مداوا نیافتم

تا غرقه ام ز حسرت و محنت به جستجوی
جز گوهری عشق به دریایا نیافتم

دستم بگیر که همه عالم بریده اند
از معجز تو ره به مسیما نیافتم

از بسکه شوق دیدن رویت به سینه بود
اندیشه رهایی سردایا نیافتم

باشنو کنون تو ناله سوزان جعفری
دیگر به قلب غم زده اش جا نیافتم

مقاله حاضر چکیده تحقیقی ارزنده از خانم دکتر محموده هاشمی
برای دریافت درجه دکترای ادبیات فارسی در سال ۱۹۸۹ میلادی
از دانشگاه پنجاب - لاهور است که فصلنامه دانش اقدام به چاپ
آن برای دستداران ادبیات فارسی کرده است

تحول نثر فارسی در شبه قاره از عهد بهادر شاه اول تا بهادر شاه دوم (۱۷۰۷ م تا ۱۸۵۷ م)

تحول نثر فارسی در شبه قاره نخستین تحقیق جامعی است در این منطقه از جهان که مربوط به سده‌های دوازدهم و سیزدهم هجری برابر با هیجدهم و نوزدهم میلادی می‌شود، یعنی از آغاز پادشاهی بهادر شاه اول (۱۱۱۹ هـ/۱۷۰۷ م) تا خاتمه سلطنت بهادر شاه دوم یا بهادر شاه ظفر (۱۲۷۴ هـ/۱۸۵۷ م)، به این ترتیب این جستار، دوران یکصد و پنجاه ساله را در بر می‌گیرد.

این دوره اگرچه از لحاظ سیاسی دوران انحطاط پادشاهان مغول به شمار می‌رفته اما به لحاظ ادبی و دانشهای ادبی دوره‌ای بسیار فنی محسوب می‌شود. در واقع این عهد دوره ترقی و گسترش ادبیات فارسی است زیرا این دوره مقارن بوده است با دوره نهضت فکری، دینی، ادبی و فرهنگی مسلمانان شبه قاره، از آن رو که بر اثر اصلاحات عالمگیر شاه (۱۱۱۸ هـ/۱۷۰۶) آخرین پادشاه سلسله تیموریان بزرگ و ششمین پادشاه تیموری، تمایلات اجتماعی در میان مردم پیدا شد و به تدریج دگرگونی‌هایی نیز در روشهای ادبی پدید آمد.

در دوره سلسله مذکور پانزده تن از پادشاهان مغول حکومت کرده‌اند، که سهم ارزنده‌ای در راه گسترش و ترویج زبان و ادبیات فارسی داشته‌اند. این پادشاهان و سلاطین مانند اسلاف و نیاکان خود به زبان و ادب فارسی و هنر و فرهنگ ایرانی عشق می‌ورزیدند. آنان نه تنها شعر و ادب فارسی را ترویج می‌کردند، بلکه خود و فرزندانشان فارسی‌گوی فارسی‌دان و بعضی نویسندگان این زبان بودند، به این لحاظ زبان فارسی در عهد این پادشاهان گسترش یافت بلکه

در بارشان محل تجمع بسیاری از بزرگان علم و ادب بود. حتی شاهان و شاهزادگان مغول نامهای ایرانی مانند جهاندار، شهریار، خسرو، کام بخش نیکوسیر، فرخ سیر می نهادند و ماه های سال از فروردین تا اسفند ماه به شمار می رفت.

به سبب علاقه فراوان سلاطین و امرای این عهد، زبان و ادب فارسی نه تنها مقام و منزلت خود را در دربار پادشاهان حفظ کرد بلکه به عنوان زبان رسمی درباری و لسان اهل علم و ادب، مورد توجه بزرگان و اشراف قرار گرفت و بر اثر پیروی ایشان از نیاکانشان در راستای بزرگداشت سخنوران فارسی کارهای بسیار اساسی و ارزنده در زمینه ادبیات و علوم و تحول فرهنگ و ادب صورت پذیرفت.

نکته جالب توجه این است که در این عهد سرمایه نثر، غنی تر از نظم است به آن دلیل که ناآرامی های داخلی و هرج و مرج سیاسی باعث خود مختاری ایالت ها می شد و با اعلام خودمختاری ایالت های مختلف و تشکیل دربارهای متعدد امرا و نوابان و وجود خاندانهای بزرگ و ثروتمند، شمار شعرا و نویسندگان افزایش می یافت و آنان موضوعات گسترده تری برای خود بر می گزیدند و به جای نگارش زندگی نامه یک پادشاه و یا تألیف تاریخ یک عهد، به تصنیف تاریخ ایالت های گوناگون می پرداختند. علاوه بر این بر اثر رقابت های ادبی، مؤسسه های بیشتری برای انشا نگاری دایر شد، که از جمله بیت الانشاء و دارالانشاء معروفترین آنان به شمار می رفت.

نکته مهم دیگر، تمایل نویسندگان به شرح مثنوی، داستان نویسی، تذکره، تنقید یا نعت نویسی است که جای تراجم و تواریخ را گرفت و انقلابی در اشکار عموم به وجود آورد و معیار و زمینه آفرینش و نوآوری ادبی را افزایش داد و کتابهای بسیاری در تاریخ انشاء، تذکره، ترسل، دستور، لغت، جغرافیا، ریاضی، طب، نجوم، هندسه و غیره تألیف شد.

بررسی اجمالی تألیفات دوره تیموریان متأخر

۱) تاریخ نویسی

دوره حکومت سلاطین مغول با هرج و مرج سیاسی، ناآرامی های داخلی و شورشهای خارجی مقارن بود. به این لحاظ شمار کتابهای تاریخی این دوره بسی بیشتر از ادوار گذشته است. خورخان به علت تضعیف حکومت مرکزی و تشکیل دولت های داخلی و اعلام خود مختاری استانها و ایالت ها، عنوان و موضوع کتابها را به اشخاص و اوضاع ویژه ای اختصاص نمی دادند بلکه به موضوعات دیگر نیز می پرداختند به این لحاظ در تاریخ نویسی تنوع ایجاد شد و شیوه نگارش تغییر یافت.

سبک کتابهای تاریخ این دوره

نثر کتابهای این دوره به طور کل ساده است اما گاهی نثر مصنوع و فنی به کار می رفته است. روش ساده نویسی در این عهد به این منظور دنبال شد تا اکثر مردم از کتب آنان بهره ور گردند، مسجع و مرصع بیشتر در کتب دوره ابتدائی آمده است همچون نثر بهادر شاه نامه تألیف نعمت خان عالی که تنها نویسنده دقیق این دوره به شمار می رود، محمد هاشم خوافی خان مؤلف منتخب اللباب و محمد قاسم عبرت لف عبرت نامه، مبارک الله واضح مؤلف تاریخ ارادت خان، سیرالمتأخرین از غلام حسین طباطبایی شیوه درباری را دنبال کردند، زیرا وابسته به دربار پادشاهان و سلاطین دوره خود بودند و کتابهای تاریخ را درباره همین پادشاهان نگاشته اند، نثر این کتابها اگرچه در غالب موارد ساده و روان است، اما نویسندگان برای ابراز احترام و ستایش از پادشاهان سلاطین و بیان شجاعت و جوانمردی آنان در میدان جنگ، جمله های فنی و مصنوع به کار برده و در تزئین عبارات، از کلام منظوم بهره جسته اند.

اصلاحات و لغات محلی در نثر کتابها فراوان به کار رفته و گاهی ساختار جمله ها نیز به طرز محلی است، مانند: "لوت کردند" - به غارت بردند "لشکر خود را تیار ساخته میدان عزم را قایم کرد" - لشکر خود را آماده ساخته، عازم میدان جنگ شد و نظایر آن.

گاهی آیه های قرآن مجید نیز برای تاکید مطالب به کار رفته است،

(۲) تذکره نویسی

تذکره نویسی در این دوره رواج بسیار داشته و از مآخذ مهم ادبی، تاریخ و فرهنگی به شمار می آمده است. تعداد تذکره های این دوره به هفتاد می رسد که پنجاه و نه مجلد آنها شهرت بسیار دارد. دیگر تذکره ها به ندرت یافت می شود، از این تعداد شش جلد را تذکره نویسان ایرانی و بقیه را نویسندگان محلی تدوین و تألیف کرده اند.

مشهورترین و مهمترین تذکره های این دوره عبارت اند از: همیشه بهار از کشن چند اخلاص، سرو آزاد از آزاد بلگرامی، سفینه شیخ علی حزین، مردم دیده از ملا عبدالحکیم لاهوری، گل رعنا از لچهمی مزائن، انیس الاحبا از موهن لال انیس، مقالات الشعراء از شیر قانع تتوی، نشتر عشق از حسین قلی خان، مجمع الثفایس از سراج الدین علی خان آرزو.

تذکره های بسیاری درباره اولیا و صوفیان تألیف و در پنج قسم به عبارت زیر

طبقه بندی شده است:

۱ - تذکره های مجموعی

۲ - تذکره های انفرادی

بعضی از اصطلاحات را خود ابداع می کرده اند، مانند بلاناغه = بدون تعطیل، پوره، کامل و امثال اینها، شیوه نگارش تذکره های اولیا و علما سبک مختصرص عارفانه و عالمانه است. جمله های طولانی، لغات و اصطلاحات عربی، اقتباس از احادیث، اقوال بزرگان و آیه های قرآن مجید به همراه تفسیر آیات آورده شده است. کلام منظوم عربی و فارسی برای زیبایی عبارت به کار برده شده است.

(۳) دین - تصوف - اخلاق

علما، مشایخ و صوفیان معروف در این دوره ظهور کردند و کتابهای متعدد درباره دین، اخلاق، عرفان و تصوف به نثر فارسی تألیف شد، سبک این کتابها عالمانه، عارفانه و منشیانه است. گاهی کتابها به دو بخش فارسی و عربی تصنیف شده، مانند تفهیمات الله و شرح مؤطا تألیف شاه ولی الله محدث دهلوی، چون

اغلب علما، شاعر نیز بودند برای زیبایی عبارات جمله های موزون و کلام منظوم می آورده اند.

۴) انشا نگاری

انشا نگاری در شبه قاره در قرنهای شانزدهم و هفدهم به حد کمال و نقطه عروج خود رسیده بود. در دوره مورد بحث انشا نویسی از موضوعات مطابوب منشیان مسلمان و هندو بوده و آنها می کوشیدند در این فن تا آن حد مهارت داشته باشند که در دربار پادشاهان، امرا و نوابان به عنوان منشی استخدام شوند. بدین ترتیب برای ابراز علم و فضل در هنر انشا نگاری مسابقه ای آغاز می شد و هر یک سعی بر آن داشت تا گوی سبقت را از دیگری برآید. در نتیجه، برای تزیین و زیبایی عبارات، از اصطلاحات جدید و گوناگون استفاده شد و سجع و ترصیع و تشبیه و استعاره و تلازمه بندی در انشا نویسی رواج یافت.

سبک، انشاهای این دوره

نثر انشاهای مصنوع، فنی و منشیانه همراه با سجع، ترصیع، تشبیهات، کنایات و استعارات، گوناگون و جالب است. گاهی برای زیبایی عبارات از صنایع معنوی، لفظی و مترادفات نیز استفاده شده و در بیشتر موارد کلام منظوم برای تاکید مطلب و آرایش عبارات آمده است.

سبک انشاها به طور کلی به فارسی محلی نگاشته شده و دارای لغات و اصطلاحات محلی فراوان است. ساختار جمله ها نیز در بیشتر موارد به سبک مخصوص محلی است. گاهی انشا نگاران برای اظهار مهارت به زبانهای مختلف حمد، نعت و منقبت را به عربی، ترکی و فارسی نگاشته اند، مانند رقعات قتیل که در آن حمد به عربی، نعت به ترکی و منقبت به فارسی آمده است. در بعضی موارد فعل به سبک فارسی هندست. و در منقبت به فارسی آمده است. و در بعضی موارد فعل به سبک فارسی هندی به کار رفته است مانند: آگاهانید، کنانید و امثال آن.

۵) قصه نویسی و داستان سرایی

مهمترین وسیله تفریح و آموزش اخلاقیات و آداب، تدبیر و هوشمندی، راست گویی و حق پرستی به شمار می رفته است. از قصه های بسیار معروف، قصه حاتم طایی، قصه چهار درویش، بوستان خیال، داستان و امق و عذرا، قصه گل بکاولی و قصه دقیانوس را می توان نام برد.

سبک قصه های این دوره

نثری است داستانی یا حکایتی که به زبان ساده و سهل نگاشته شده است. چون هدف تنها بیان حکایات نبوده، بلکه آموزش اخلاق، آداب معاشرت، میهمان نوازی، راستگویی، نیکوکاری و توکل به خدا منظور نظر بوده است، بنابر این، اقوال بزرگان، حکایات و ضرب الامثال با کلام منظوم در آنها به کار رفته است. مقدمه بیشتر این کتابها با حمد و مدح پیغمبر آغاز می شود و دارای نثر مصنوع، مسجع و مرصع است. گاهی، کلام منظوم و صنایع معنوی و لفظی نیز آورده شده است.

۶) کتابهای علمی و فنی

۱ - طب: در عهد تیموریان متأخر در دربار پادشاهان و امرا، اطبای برجسته و معروف بسیاری حضور داشته اند و تألیف و تصانیف گرانبهایی را در این زمینه به جای گذارده اند. معروفترین آنها مفرح القلوب، میزان الطب و مجربات از حکیم محمد اکبر ارزانی و خلاصه قوانین العلاج و مجمع الجوامع از میر محمد هاشم و محمد حسین خان است.

سبک کتابهای طب

نثر کتابهای طب علمی است. در بیشتر موارد اصطلاحات واژه های مخصوص طب و گاهی کلمه های یونانی به کار رفته است. از آیه های قرآن مجید و لغات عربی فراوان استفاده شده و برای اشخاصی که به واژه های طب آشنایی ندارند، قابل فهم نیست.

ب - موسیقی

در زمان تیموریان متأخر موسیقی رواج بسیار داشت. در اواخر زمانی که سلطنت به ایالت های مستقل و آزاد تجزیه شد، موسیقی از دربار سلطنتی به دربار نوابان راه یافت. آنان برای پرورش و توسعه موسیقی کوشیدند. در زمان نواب واجد علی شاه موسیقی به درجه اعلا و اوج کمال رسید. در عهد وی آهنگی به نام "تھمیری" اختراع شد. کتب بسیار تألیف گردید. از کتابهای معروف موسیقی اصول النغمات، تشریح الموسیقی، مطلع و مجمع الفنون و مجمع العلوم را می توان نام برد.

سبک کتابهای موسیقی، هندی است. کلمه های خالصاً هندی در اثر بسیار به کار رفته است مثلاً: مت = عقل، مذهب یا دین، مها = بزرگ لغات عربی هم اغلب آورده شده مانند: منطبه، خوض، از سخن منظوم نیز برای زیبایی عبارات و توضیح مطالب استفاده شده است.

ج - خطاطی یا خوشنویسی

خوشنویسی در عهد مغول متأخر به اوج کمال رسید. از خوشنویسان بسیار معروف این دوره حفیظ الله، غلام علی، قاضی نعمت الله و حافظ نورالله بودند که در خط نسخ و نستعلیق و طغرا نویسی شهرت داشتند. نجوم، هیئت و رمل

در دوره مورد مطالعه، مسلمانان آثار گرانبهایی در زمینه نجوم و هیئت به جای نهاده اند. از قرار معلوم تعداد کتب علم نجوم و هیئت به بیست و هفت می رسد. از این میان حکیم ریاضی، تقریب التحریر، اسرارالنجوم، معراج التوحید نجم الصدر، انوار نجوم، کنزالعاشقین، مفتاح النجوم و حدایق النجوم شهرت فراوان دارد. معروفترین هیئت دانان و منجمان این دوره عبارت بودند از: محمد صادق انبالوی، خیر الله مهندس و قبول محمد انصاری.

علم رمل نیز یکی دیگر از دانشهای مطلوب مسلمانان بود. از در شبه قاره شهرتی که در این علم نصیب مسلمانان شد، نصیب رمالان هندو نشد.

در قرن هفتم هجری / سیزدهم میلادی، حیدر شیرازی و دو فرزند او ناصر الدین و عمر در این علم مهارت خاصی به دست آوردند و کتابهای تحفة الرمل، و

خلاصه الرمل را تألیف کردند. در این عهد کتابهای متعددی دیگری نیز تهیه گردید. معروفترین آنها انوار الرمل از عبدالغنی شروانی، اختصار الرمل از مولوی روشن علی و ضیاء الرمل و مرآة الرمل از عبدالرحمن. سبک کتابها، نثری علمی به زبان فارسی همراه با جمله های طولانی به زبان عربی است، گاهی آیه های قرآن مجید برای توضیح مطالب آورده شده. جدول مختلف برای نشان دادن برج ها نقاشی شده است، گاهی از مناسبات لفظی و صنایع لفظی استفاده شده است، مانند: مال و اموال، شغل و عمل.

علم هند سه سیاق و حساب

این علم در دوره مورد بحث ترقی و رواج بسیار یافت. کتابهای جداگانه در موضوع هند سه و سیاق تألیف گردید و روند تألیف این نوع آثار به فارسی تا آغاز حکومت انگلیس (۱۸۵۷ م) ادامه داشته است. از کتابهای معروف علم هند سه و سیاق خلاصه السیاق و سیاقنامه رساله جبر و مقابله، دستور السیاق، شمس الهند، تحریر الاشکال و تقریر التحریر و هیئت السیاق را می توان نام برد. تعداد کتب حساب به قرار معلوم در این دوره به (سی و سه) ۳۳ می رسد. کتب معروف حساب، غایه جهد الحساب، دیوان پسند، تحریر الصدر، نقود الحساب، زبده الحساب، بدیع الحساب، مرآة الحساب، دستور الحساب است. سبک این کتابهای علمی همراه با لغات و واژه های عربی و محلی فراوان است. ساختار جمله ها در بیشتر موارد محلی است، گاهی مناسبات لفظی نیز آورده شده است، مانند: قطعه قطاع، ثلث و نالن، جامع و قطاع و امثال اینها.

۷- روزنامه نگاری

روزنامه نگاری در شبه قاره از عهد پادشاهان تیموری به صورت رقابعتی نگاری خطی رواج داشت. نخستین هفته نامه فارسی زبان "مرآة الخبار" است، که در تاریخ ۱۲۰۱ شمسی با مساعی رام موهن (لعل) هر جمعه منتشر می گردید. پس از این، جام جهان نما، به عنوان دومین هفته نامه فارسی در شهر کلکته چاپ می شد.

از دیگر هفته نامه ها و روزنامه های معروف زبان فارسی شمس الاخبار،

اخبار سی رام پور، آینه سکندر، لدهیانا اخبار، زبده الاخبار و سراج الاخبار را می توان نام برد.

سبک روزنامه ها

نثر فارسی دوره تیموریان متأخر بسیار مهم و بسیار غنی شمرده می شود، زیرا تعداد کتابهای که در این عهد به وجود آمد بسی بیشتر از ادوار گذشته انواع و اقسام نثر بوده است.

شیوه نثر در این دوره اگرچه به طور کلی ساده و سهل بود اما در عین حال نثر فنی و مصنوع فراموش نشد، بلکه در بین منشیان دربار و اهل فضل رواج و مقبولیت داشت. چون این گروه از نویسندگان بیش از دیگران مایل به هنرنمایی و نشان دادن مهارت در نویسندگی بود. سجع و تکلفات، کثرت تعارف و تکرار، اعاده جمله های مکرر و فنی از مختصات نثر منشیان این دوره است که گاهی در این مسابقه هنر نمایی، عبارات فنی و مصنوع همراه با تشبیهات و استعارات و کنایات گوناگون آورده شده است.

یکی دیگر از خصایص انشانگاری این دوره سبک مخصوص محلی یا سبک فارسی هندی است که در آن ساختار جمله ها به سبک فارسی این منطقه و محلی آمده است. لغات و اصطلاحات محلی یا هندی بسیار به کار رفته است، تا زمانی که خواننده به آن آشنایی نداشته باشد فهم آن دشوار است، مثلاً بی دماغ شدم، یعنی عصبانی شدم. یا کلمه هایی مانند کره - النگوی، بیتکهک - اتاق پذیرای، چوکی = موضع، چبوتره = سائبان وغیره.

تأثر لغات و اصطلاحات محلی در زبان فارسی

در شبه قاره، فارسی، زبان اصلی مردم نه بوده است بلکه به عنوان زبان خارجی از ایران به این دیار وارد شد و پس از تسلط غزویان در قرن پنجم رواج یافت و مورد توجه نویسندگان و شعرا قرار گرفت.

در عهد پادشاهان تیموری که سرپرست و مشوق این زبان بودند و علاقه زیادی به زبان و ادبیات فارسی داشتند به اوج کمال رسید. عهد آنان دوره طلایی و فصل درخشان ادبیات فارسی در تاریخ شبه قاره محسوب می شود. اما چون

زبان فارسی زبان اصلی مردم نه بود، رنگ زبانهای محلی را به خود گرفت و صدها لغت و اصطلاحات محلی در آن راه یافت. این کاربرد لغات و اصطلاحات محلی به نام "استعمال هند" معروفیت پیدا کرد.

استعمال هند "در ادبیات فارسی به معنی به کار بردن لغات و اصطلاحات هندی آمده است. این کاربرد در عهد اورنگ زیب عالمگیر متوفی (۱۱۱۸ هـ) با محدود شدن رفت و آمد ایرانی ها به این سرزمین افزایش یافت زیرا برای مردم برای مردم آشنایی به لغات و اصطلاحات جدید فارسی دشوار گردید. به این لحاظ نویسندگان و شعرای شبه قاره از لغات هندی و محلی بیشتر استفاده کردند که برای نویسندگان و ادبای ایرانی قابل فهم نه بود و آنان این گونه کاربرد لغات و اصطلاحات محلی را به باد انتقاد گرفتند. سراج الدین علی خان آرزو، شاعر و نویسنده معروف این دوره در ضمن دفاع از این "استعمال" چنین اظهار نظر کرده است:

"آوردن الفاظ عربیه و ترکیه بلکه زبان ارمنی در فارسی مسلم است و باقی ماند الفاظ هندی و آن نیز به مذهب مؤلف در این زمان ممنوع نیست"

اختلاف ادبی میان دوگروه هندی و ایرانی موجب انجام کارهای اساسی و تدوین فرهنگهای فارسی در این سرزمین شد مانند قاطع برهان، مؤید برهان، ساطع برهان، رفیع هندیان، قاطع قاطع تنیه الغافلین، متمر، چراغ هدایت، سراج اللغات، نوادر اللغات مرآة اصطلاح، چمنشان و بدایع و قایع بهار عجم و امثال آن.



دکتر عباس کی منش
دانشکده ادبیات، گروه ادبیات فارسی
دانشگاه تهران - ایران

کتابخانه های ایران در دوره تیموریان

کتاب و کتابخانه در بررسی قلمرو اندیشه و آثار ذوقی و هنجارهای علمی و فرهنگی، ملاک اصالت تمدن هر ملت و پایه استوار فرهنگ تواند بود، بدانگونه که سیر تکاملی تمدن هر قوم را بدان بازتوان شناخت.

اگر به پیشینه پیدایش تمدن ملت ها در نگریم، در می یابیم که پژوهش در کار کتاب و کتابخانه، بر هر چیز تقدم دارد. چه، استمرار خط سیر ذوقی و فرهنگی ملتها را بدان باز می شناسند.

در تمام حوزه جغرافیایی زبان فارسی از خراسان تا آذربایجان و فارس، و از ماوراء النهر (ازبکستان و تاجیکستان) تا شبه قاره (هند و پاکستان و بنگلادش) کتاب و کتابخانه صورت یک مرزبندی علمی و فکری در فراسوی مرزبندی حکومت ها نقشی حساس و اثر بخش داشته است.

قرن نهم، آخرین دوره مهم ادبیات ایران بوده و از آن دوردای به این سو تا این درجه از اهمیت در تاریخ فرهنگ ایران پیدا نشده است، پس از آن، ادب و فرهنگ ایرانی راه تنزل و انحطاط پیش گرفته است و اگر ادوار تجدید و احیایی هم روی نموده، محدود بوده باشد.

اگر کشورگشایی امیر تیمور گوزکان و عواقب مترتب بر آن، بر ایرانیان گران آمده است، نتیجه آن، پدید آمدن آثار علمی و ذوقی و هنری و ادبی است که با ولایتداری اعقاب وی در حوزه زبان فارسی پیدا شده است. چه، با تاسیس مراکز علمی، دارالشفاء، مدرسه، کتابخانه و حمام تجدید بنایی در فرهنگ اسلامی و ایرانی روی داده است. برخی از دانشمندان مانند امیر علیشیر نوایی، تیمور را صاحب ذوق ادبی دانسته و نقاد سخنش خوانده اند. (۱)

آنگاه که تیمور به دهلی رفت، از جامع، آن شهر خوشش آمد، بنا بر این گروهی از استادان معماری هند را با خود به سمرقند برد و برجی شبیه جامع دهلی در آن شهر بنیاد نهاد و بر آن جامع کتابخانه ای عظیم وقف داشت. (۲)

امیر تیمور پیوسته وقت خود را در میدانهای جنگ می گذرانیده و شاید

مجالى برای پرورش نبوغ و استعدادهاى هنرى و علمى، آنگونه که باید، نمى یافته است. اما با پدید آوردن محیط مساعدى چون سمرقند، فرزندان و جانشینان او از بزرگترین مشوقان طالبان علم و هنر و صنعت بوده، با ترغیب آنان مکتب تازه‌ای در عرفان و ادب، معماری، خط، تذهیب، نقاشی، کاشی‌سازی صحافی و سایر فنون ظریفه گشوده شده است که این مکتب نو آیین تأسیس کتابخانه را الزامی مى نمود که شرح آن به وضوح گفته خواهد شد.

کتابخانه های شاهرخ

شاهرخ چهارمین فرزند امیر تیمور (۷۷۹ - ۸۳۰) برای بازسازی خرابیهایی که تیمور به وجود آورده بود کوشش فراوان به کار بست، چه، دیوارهای هرات و مرو را بر بنیادی استوار نهاد و در آبادی شهرها کمر همت بر میان بست و چه بسیار مدرسه، مسجد، رباط، خانقاه دارالشفاء که بنیاد کرد و بر همه آنها کتابخانه‌های شایان اعتنا جهت استفاده طالبان علم وقف نمود. (۳)

شاهرخ در سال ۸۱۳ هـ ق مدرسه شاهرخیه هرات را در برابر قلعه معروف اختیارالدین بنا کرد و به این مدرسه، کتابخانه بزرگی همراه با کتب بسیار نفیس وقف داشت و دانشمندانی چون محی الدین غزالی طوسی، یوسف اوبهی و ناصرالدین لطف الله را به تدریس و تحقیق در آن مدرسه فرا خواند و خواهجه علاء الدین چشتی را سرپرستی آن مدرسه داد و خازن کتابخانه‌اش نمود و کتابخانه را مزین به انواع کتب و نیز آراسته به قرآنهایی به خط نسخ و نستعلیق ساخت.

شاهرخ میرزا از میان پسران تیمور پیش از همه به ادبیات و فرهنگ ایران دلبستگی داشت. به ویژه که بیشتر از همگان شیفته تاریخ بود و بدین لحاظ بسیاری از تاریخ نگاران را به نگارش کتابهای سودمند برانگیخت و آنان را در دارالسلطنه هرات کتابخانه‌ای بزرگ آراسته به انواع کتب در زمینه‌های گونه‌گون ارزانی داشت.

در میان خطاطان چابکدست دربار شاهرخ، مولانا معروف بروی را نیز توان دید که نه تنها از خوشنویسان دستگاه او بوده، بلکه در دربار بایسنقر میرزا نیز حرمتی تمام داشت. وی چندگاهی سمت کتابداری کتابخانه شاهرخ را در هرات

برعهده گرفته است. (۴)

کتابخانه بایسنقر

غیاث الدین بایسنقر، پسر شاهرخ و نوه امیر تیمور گورگان (م ۸۳۷ هـ) با رفتن یکی دو مأموریت به تبریز و استرآباد، چون جوانی با ذوق و هنرمند و دوستدار ادب و در عین حال بسیار خوشگذران بود، از کارهای پادشاهانه کناره جست و عمر خود را با جمع آوری کتب و نشست و برخاست با مردان و شاعران و ادیبان گذراند، و در بارش را مجمع موسیقیدانان نقاشان، خطاطان، مذهبیان، صحافان و فاضلان و سخنوران کرد. چه، این هنرمندان از عراق، فارس و آذربایجان و دیگر بلاد به دربار وی روی می آوردند.

او در خط، استاد بود و رقم استادانه او بر طاق و پیرامون سر در مسجد گوهر شاد مشهد، آراسته به آیاتی از قرآن مجید نشانه کمال هنرمندی وی است. هم اوست که حماسه بزرگ ایرانی یعنی شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی را جمع آوری کرد و دستور داد تا مقدمه ای بر آن نویسند و از آن شاهنامه بایسنقری را فراهم آوردند.

بایسنقر دارالصنایع هرات را برای کتابخانه خود بنیاد نهاد و هرات را مجمعی از دانشمندان، ادیبان، هنرمندان و خوشنویسان ساخت تا برای کتابخانه عظیم و پربهای او آثار نفیس فراهم آورند. از این روی کتابهای ارزنده ای به خط ثلث، نسخ و نستعلیق نوشته آمد، که از آن جمله است: نسخه هایی از گلستان سعدی که به خط یاقوت مستعصمی خطاط معروف نوشته شده است.

این نسخه های زیبا به تذهیب و مجالس نقاشی زینت یافته و با تجلید نفیس به صورت مجموعه ای از هنر درآمده است و با این ترتیب هنر نقاشی و تذهیب و تجلید و خطاطی در ایران به اوج کمال خود رسید و مکتب هنری هرات که از درخشانترین مکتبهای هنر ایرانی است اساس نهاده شده است. (۵)

کتابخانه عظیم بایسنقر یکی از پراچ ترین کتابخانه هایی است که در طول تاریخ ایران بنیاد شده است و تنها نظیر آن، کتابخانه سلطان حسین میرزا (بایقرا) است.

نسخه های نفیسی که از کتابخانه بایسنقر برجای مانده، بهترین نمودار ترقی و

تکامل فن کتاب سازی و هنر تجلید و تذهیب و نقاشی در ایران به شمار تواند آمد. در کتابخانه های ایران نسخه های گرانقدری از کتابخانه بایسنقر و شاهرخ محفوظ و مضبوط است که از دیدگاه ارزش هنری، فراتر از هر قیمتی است که بر آن نهند. چنانکه در کتابخانه حاج محمد نخجوانی تبریزی جنگی نفیس به خط مولانا اظهر تبریزی از شاگردان کمال الدین جعفر خطاط شهیر برجای مانده است. این جنگ حاوی اشعاری است که خطاطان کتابخانه بایسنقر میرزا پس از در گذشت ناگهانی این شاهزاده فضل دوست و هنر پرور در سال ۸۳۷ در قلم آورده و به عنوان تسلیت نامه به حضور شاهزاده بها درخان پیشکش داشته اند.

عبد الرزاق سمرقندی نوشته است که چهل نفر کاتب از جمله مولانا ظهیرالدین اظهر، شهاب الدین عبدالله، جلال الدین شیخ محمود، شمس الدین هروی، آصفی هروی، واحدی، در کتابخانه بی نظیر میرزا بایسنقر به کار کتابت و استنساخ نسخه های نادر سرگرم بودند. (۶) و نیز کسانی چون مولانا منشی، مولانا محمد جرده، مولانا زاهدی، مولانا زین الدین، مولانا ولی، مولانا جلال کرمانی و امیر جلال الدین یوسف متخلص به امیری در سلک خوشنویسان و شاعران و صاحب نظران کتابخانه بایسنقری نام برآورده اند.

رئیس کتابخانه بایسنقری کمال الدین جعفر تبریزی مشهور به جعفر بایسنقری از خوشنویسان معروف قرن نهم هجری است وی در نوشتن همه خطوط هنرمندی نموده، اما خط نسخ نستعلیق را بهتر از همه معاصران خود نوشته است (۷).

بایسنقر میرزا نیز در خط استاد بود و در خط ثلث کم نظیر. او کتیبه های مسجد گوهر شاد که بانی آن مادر خود او بوده، در سن بیست سالگی نوشته و در پایان آن رقم کرده است (بایسنقر بن شاهرخ بن امیر تیمور گورکان فی سنه ۸۲۸) و معروف است که قرآن را نیز به خط ثلث در طول ۲ متر و نیم نوشته که شاهرخ صله آن را خراج یکساله خراسان قرار داده است.

میرزا بایسنقر مؤسس و بنیانگذار زیباترین مکتب کتاب نویسی در ایران است. وی با پرداخت دستمزدهای فراوان و اعطای جوایز ارزنده هنرمندترین استادان خط و تذهیب و صحافی را در دستگاه خود گرد آورده و آنان را برای پدید آوردن ظریف ترین آثار هنری بکار گمارده و به نیکوترین وجهی می

نواخته است.

کتابهای کتابخانه وسیع این شاهزاده هم اکنون در تمام کتابخانه‌های جهان پراکنده است و هر جا که هست به کمال حرمت و دقت نگریسته می‌شود. (۸)

کتابخانه الغ بیگ

الغ بیگ بزرگترین فرزند شاهرخ (۷۹۶-۸۱۲) مدرسه‌ای بزرگ برای طالبان علم در رشته‌های گوناگون در سمرقند بنیاد نهاد و بر آن کتابخانه‌ای عظیم وقف داشت و نیز خانقاهی در آن شهر برپا کرد و مزارع بسیار و مستغلات فراوان بر این و رصدخانه و مدرسه و خانقاه وقف نمود که از محل عواید آن به کارمندان مواجب پرداخت می‌شد.

الغ بیگ نه تنها در سمرقند بلکه در دیگر شهرهای ماوراءالنهر مدارس، خوانق، صوامع، مساجد و بقاع خیرساخت و تکریم و تعظیم علما و فضلا را بر خود لازم دید و بر هر یک از این مراکز تعلیم کتابخانه‌ای آراسته به انواع کتابها وقف کرد. (۹)

الغ بیگ مدرسه‌ای بزرگ همراه با کتابخانه‌ای وسیع بر سرچار سوق شهر بخارا بنا نمود که هر روز طالبان علم گروه‌گروه بدان کتابخانه آمد و شد داشتند و از کتابهای نفیس آن سود می‌جستند. (۱۰)

کتابخانه خلیل سلطان

خلیل سلطان فرزند میرانشاه پسر دیگر امیر تیمور (م ۸۱۲) نه تنها حامی شعرا و نویسندگان و هنرمندان و اهل ذوق و حرفه‌ها بوده است بلکه خود نیز شعر نیکو می‌گفت. که نمونه‌هایی از اشعارش را در تذکرة الشعراء دولتشاه سمرقندی توان جست.

این شاهزاده تیموری را مانند دیگر شاهزادگان آن سلسله علاقه فراوان به جمع‌آوری کتاب و تشکیل کتابخانه بود. چنانکه در تاشکند کتابخانه‌ای مزین به انواع کتب اعم از کتب ادب، تاریخ، نجوم پزشکی، داروسازی، جغرافیا، و بسیاری از علوم دیگر برپا داشت و نسبت به اهل علم و طالبان ذوق به رفق و مدارا عمل می‌کرد و آنان را از پادشاهی فراوان خود برخوردار می‌ساخت.

وجود این کتابخانه در تاشکند و تشویق و ترغیب او نسبت به دانشمندان مایه رونق این شهر گردید. چه علما و فضلا به منظور استفاده از کتابخانه وسیع و با ارزش تاشکند بدان دیار آمده و این شهر را مجمع علم و علما ساختند و این خود سبب بنیاد کردن کتابخانه‌های دیگر در آن سرزمین شد و این شهر را نسبت به دیگر شهرها مرکزیت علمی داد.

کتابخانه پیر محمد بن عمر شیخ

میرزا پیر محمد بن عمر شیخ شاهزاده تیموری که از جانب امیر تیمور حکومت فارس داشت به مانند برادر و برادرزادگانش به کتاب و کتابخانه علاقه فراوان نشان میداد. بدین روی در شیراز کتابخانه‌ای بنیاد نهاد که در آن روزگار در حوزه فارس همانند نداشت و خطاطان، نقاشان و تذهیب کاران را بر آن داشت که به رقابت و همچشمی با دربارهای دیگر شاهزادگان تیموری به استنساخ و تحریر و تنظیم و تدوین کتابهای ارزنده پردازند. این رقابت سبب آمد که هنر نقاشی و کتاب سازی در فارس روی به ترقی نهاد. و مکتب هنری جدیدی که آمیزه‌ای از نقاشی و کتابسازی هرات و عراق و بود در فارس بوجود آید و مکتب شیراز را پدید آورد. اهمیت کتابخانه شیر محمد این بس که در بسیاری از کتابخانه‌های با شکوه جهان کتب ارزنده‌ای از آن توان یافت.

علاوه بر این کتابخانه وسیع، کتابخانه‌ای نیز به مسجد جامع عتیق شیراز منظم ساخت. (۱۱)

کتابخانه سلطان حسین بایقرا

این پادشاه ادب دوست درباری ترتیب داد که به وجود بسیاری از شاعران نویسندگان، خطاطان و هنرمندان آراسته بود و بدین ترتیب خط بطلان بر شهرت دربار سلطان محمود غزنوی کشید. وزیر دانشمندی داشت به نام امیر علیشیرنوائی که او نیز مردی ادب پرور و دوستدار هنرمندان بوده است.

سلطان حسین میرزا بایقرا، (۸۴۲ - ۹۱۰) گروهی از خوشنویسان نامدار ایران را که بیشتر آنان دست پرورده او و یا وزیر با تدبیرش بودند گرد آورده بود ایشان مأموریت داشتند که روز و شب به نگارش و استنساخ نسخه‌های بدیع برای

کتابخانه سلطان، عمر گذارند. بذل عنایت او به زیبایی خط، سبب آمد که گروه بیشماری از خوشنویسان پیدا آیند و خط فارسی را، چه نستعلیق و چه نسخ به زیباترین صورت در جلوه آرند. (۱۲)

از جمله این خوشنویسان سلطان علی مشهدی است که به زیبایی صورت و محاسن سیرت موصوف بود و در خط نستعلیق و نسخ آن مقدار مهارت حاصل نمود که خطوط استادان متقدم را منسوخ ساخت و در زمان سلطان حسین بایقرا همواره به اشارت او و التماس علیشیر به کتابت می پرداخت.

سلطان حسین بایقرا به سبب علاقه فراوانی که به کتابت و کتاب و هنر و هنرمندان داشت استاد کمال الدین بهزاد را به عنوان خازن (رئیس) کتابخانه عظیم خود برگزید. در این کتابخانه آثار گرانبهایی به خط استادان معروف آن روزگار بجا مانده که از جمله آنهاست شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی و مجالسی از تصاویر هنرمندان استاد کمال الدین بهزاد و دیگر نقاشان دوره سلطان حسین میرزا که شاهنامه بازمانده از دستگاه سلطان حسین شاهکاری است از هنر کتاب سازی در ایران و صاحب نظران برآند که همسنگ آن را در همه جهان نتوان یافت. (۱۳)

سلطان حسین با بنیاد کردن این کتابخانه وسیع و با عظمت و مدرسه‌ای که در هرات اساس نهاده بود، توانست نزدیک به ده هزار طالب علم را با هزینه دربار در آن مدرسه به تحصیل وادارد و به استفاده از آن کتابخانه ملزم کند. به نام این سلطان تیموری مورخان کتابها نوشته و شاعران اشعار فراوان پرداخته‌اند. (۱۴)

کتابخانه امیر نظام الدین علیشیر نوائی

امیر علیشیر نوائی جغتائی (۸۴۴ - ۹۰۶) از بزرگ زادگان خاندان جغتای بن چنگیز خان حاکم ماوراء النهر و کاشغر و بلخ و بدخشان بود. (۱۵)

امیر علیشیر به دو زبان فارسی و ترکی شعر می گفت به همین جهت مشهور به "ذواللسانین" بود، در شعر ترکی نوائی تخلص می کرد و در شعر فارسی "فانی" یا "فنائی" دیوان فارسی و نزدیک شش هزار بیت شعر دارد. او مکتبی در ادبیات فارسی در هرات به وجود آورد که آن را "مکتب هرات" گفته‌اند.

علیشیر نوائی در رعایت اهل فضل نهایت کوشش خود را به کار بسته در تربیت

اهل هنر و صاحبان ذوق کوشش بسیار نموده است. از این روی چه بسیار که شعرا در مدح وی قصاید غرا پرداخته اند.

در شرح احوال او آمده است که سیصد و هفتاد مسجد و مدرسه و خانقاه و کتابخانه بنیاد نهاده است.

این وزیر دانشمند شیفته و دلباخته کتاب بود. از این روی کتابخانه‌ای در هرات فراهم آورده بود آراسته به انواع کتب در هر زمینه و بابی. و گذشته از جمع آوری نسخه‌های نایاب، نسخه‌هایی نیز خطاطان نامداری چون سلطانعلی مشهدی و محمد نور و خواجه عبدالله مروارید و امثال آنان برای کتابخانه تحریر می کردند. بنابر این کتابخانه نفیس او از این کتب گرانبها فراوان در مخازن خود جمع داشت.

امیر علیشیر به منظور اداره کتابخانه با ارزش و وسیع و عظیم خود دانشمندی گران سنگ بنام حاج محمد ذو فنون را منصب کتابداری داده بود که وی هم نقاش بود و هم مذهب و هم خطاط.

ذو فنون سالی چند رئیس کتابخانه امیر علیشیر نوائی بوده و کمر به خدمات ارزنده‌ای بسته است، علاوه بر این کتابخانه بزرگ که جنبه عمومی داشت برای کلیه مدارس و خانقاهها و مساجد کتابخانه‌ای ذی قیمت فراهم کرده بود. و به هر یک از دانشمندانی که از کتابخانه او استفاده می کردند مقرری ماهانه پرداخت می کرد. (۱۶)

کتابخانه مولانا جامی

مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی (م ۸۹۸ هـ) در هرات کتابخانه‌ای بنیاد نهاد که سرپرستی این کتابخانه را به خواهرزاده‌اش که یکی از خوشنویسان معروف آن روزگار بود یعنی محمد نوردادو خوشنویسانی چون سلطانعلی مشهدی و سلطان محمد خندان برای او نسخه‌های زیبایی می نوشتند. بویژه که محمد نور آثار او را به خط زیبای خود می نوشت و به پادشاهان ایران و عثمانی و هند که طالب آثارش بودند اهدا می کرد. کتابخانه جامی یکی از کتابخانه‌های بزرگ ایران در طول حیات فرهنگی این کشور دیرینه سال است در این کتابخانه انواع کتب در زمینه‌های مختلف وجود داشت. جامی نه تنها به مولفان کتابخانه

بلکه به کسانی که در این کتابخانه به تحقیق و پژوهش می پرداختند، مشاھرہ می داد. (۱۷)

کتابخانه بدیع الزمان میرزا

بدیع الزمان میرزا، فرزند سلطان حسین میرزا با یقرا که پس از پدر جانشینش گردید، نیز به پدر تاسی جسته کتابخانه‌ای عظیم در هرات ترتیب داد و نیز کتابخانه‌ای در استرآباد بنیاد نهاد که به داشتن کتابهای نفیس آن چنان آوازه برآورد که توانست محل اجتماع دانشمندان آن نواحی گردد. (۱۸)

کتابخانه فردون حسین میرزا

ابوالفتح فریدون حسین میرزا بن سلطان حسین میرزا با یقرا کتابخانه‌ای در هرات بنیاد نهاد که گروهی از دانشمندان چون ملا حسین واعظ کاشفی و معین الدین رمچی اسفزاری در آن جمع شده به تحقیق و تتبع می پرداختند علاوه بر آن کاتبان و خوشنویسان و نقاشان دربار سلطان حسین میرزا با یقرا را بر آن داشت تا برای کتابخانه او نیز نسخه‌هایی بنویسند.

خواجه افضل الدین در هرات مسجد جامع و مدرسه و خانقاه ساخته و بر هر یک از این سه بنگاه علمی مذهبی کتابخانه‌ای بزرگ وقف کرده بود. علاوه بر آن کتابخانه‌ای در خورنگرش در هرات بنیاد نهاد که با هزاران جلد کتاب میعادگاه شاعران و نویسندگان و عالمان و وقایع نگاران آن روزگار بوده است. ۱۸.

کتابخانه گوهر شاد

گوهر شاد بیگم همسر سلطان شاهرخ میرزا از زنان نامدار نیکوکاری است که در بسیاری از شهرها بناهای با عظمت بنیاد نهاد که از آن میان می توان از مسجد جامع، مدرسه و خانقاه شهر هرات و مسجد جامع مشهد مقدس رضوی یاد کرد. چه در این هر دو شهر او را مسجدی است بنام گوهر شاد که املاک فراوان بدان وقف کرده بود. اور مدرسه‌ای در نزدیک نهر ایجیل برپا کرده و کتابخانه عظیم بر آن وقف داشته بود. نوشته اند که مسند تدریس آن مدرسه را به شمس الدین محمد بن الاوحد سپرده بود. گوهر شاد بیگم بر مسجد مشهد مقدس رضوی

کتابخانه‌ای آراسته به انواع کتب از هر درسی وقف داشته بود.

ارجاعات و یادداشت ها

- ۱ - معین الدین محمد زمچی اسفزاری. روضات الجنات، ج ۱ ص ۲۲۵
- ۲ - نظام الدین شامی، ظفرنامه، با مقدمه و کوشش پناهی سمنانی، چاپ آشنا سازمان نشر کتاب، تهران ۱۳۶۳، ص ۱۶۹
- ۳ - لسترنج: سرزمینهای خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۳۷ ص ۴۸۵.
- ۴ - کمال الدین عبد الرزاق سمرقندی: مطلع سعدین و مجمع بحرین، به اهتمام دکتر عبدالحسین نوایی، کتابخانه طهوری، تهران ۱۳۵۳ ج ۱، ص ۱۳۴.
- ۵ - ملک الشعراء بهار، سبک شناسی، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۳۷، ج ۳، ص ۱۹۰.
- ۶ - عبد الرزاق سمرقندی، مطلع السعدین، ج ۲ ص ۶۵۵
- ۷ - سعید نفیسی: تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، انتشارات فروغی سال ۱۳۶۳ ج ۱ ص ۲۲۶ - ۳۴۹.
- ۸ - ادوارد بزون: از سعدی تا جامی ترجمه و حواشی علی اصغر حکمت، کتابخانه ابن سینا، سال ۱۳۳۹، ص ۵۵۵. رکن الدین، همایون فرخ
- ۹ - زین الدین محمود واصفی: بدایع الوقایع، تصحیح الکساندر بلدروف، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ج ۱ ص ۳۸
- ۱۰ - همان ماخذ ص ۱۶۴.
- ۱۱ - ابن عربشاه: عجایب المقدر فی اخبار تیمور، ص ۲۰۷، ۲۴۴، ۲۶۹، ۲۷۵.
- حبیب السیرج ۳ ص ۴۵۳، ۴۵۴، ۵۲۰. تاریخچه کتابخانه‌های ایران رکن الدین همایون فرخ ص ۶۴، ظفرنامه ج ۲، ص ۲۱۳.
- ۱۲ - برون: از سعدی تا جامی ص ۵۴۶ و ۵۴۷.
- ۱۳ - علیشیرنوائی، مجالس النفائس، ص ۲۷۴
- ۱۴ - ریحانه الادب ج ۴ ص ۲۳۵، و مجمع الفصحاء، ج ۱ ص ۴۱ و قاموس الاعلام ج ۶ ص ۳۱۹۵ و تذکره نصرآبادی ص ۴۷۰ و حبیب السیرج ۴ ص

۱۳۷ و ۱۵۹ دستورالوزراء خواند مير ص ۳۹۷ و ۴۰۴

۱۵ - آقا بزرگ تهرانی: الذریعه، ج ۹، ص ۸۰۴، مقدمه مجالس النفاثس، ص ۲۴۴، تحفه سامی ۱۷۹، مرآة الخيال ۱۷۲، تاریخچه کتابخانه های ایران، ص ۶۹.

۱۶ - حسن پیرنیا مشیر الدوله، عباس اقبال آشتیانی، تاریخ ایران کتابفروشی خیام، ص ۶۵۰، تاریخچه کتابخانه ایران ص ۶۹.

۱۷ - میر نظام الدین علیشیر نوائی: مجالس النفاثس ص ۱۲۷، و ملا عبدالنبی فخر الزمانی قزوینی، تذکره میخانه به اهتمام احمد گلچین، معانی چاپ اقبال، ۱۳۶۲، ص ۱۱۴، و قاموس الاعلام ترکی ج ۲، ص ۱۲۵۷.

۱۸ - میر نظام الدین علیشیر نوائی: مجالس النفاثس، ص ۱۱۹، ۲۹۶.





مختار علی خان پرتو روهيله
معاون رئيس انجمن دوستداران فارسي

ورق گمگشته ای از فارسی

نواب عبدالعزیز خان نیرة والی روهیلکنده، حافظ رحمت خان بود. پدر وی نواب سعادت یار خان که خودش شاعر بود نوعی ارتباط قلبی با شاه عبدالعزیز داشت بدین لحاظ اسم یکی از فرزندان خود را عبدالعزیز خان گذاشته بود. محمد یاور علی یاور مؤلف "دیوان عزیز" می گوید که او به بیست و یکم ربیع الثانی ۱۳۰۹ هـ ق روز سه شنبه در پنجاه و هشت سالگی بدرود حیات گفت، الطاف، علی بریلوی در تاریخ رحمت خان می نویسد که نواب عبدالعزیز خان بسیار هوشمند و خردمند بود و از اوائل عمر خود به مطالعه علم و ادب علاقه داشت. در میان فرزندان نواب حافظ رحمت خان مانند او پیدا نشد. وی درس ابتدایی را از مولوی یعقوب علی خان و علامه مفتی عنایت احمد که در آن زمان از علمای معروف و برجسته به شمار می رفتند، کسب کرد و به سبب هوش موهوبی در مدتی قلیل عالم متبحری شد. سپس چون علاقه مند به زبان و ادب سانسکریت شد در مدت کوتاهی گوی سبقت از دانشمندان و بزرگان آن زمان ربود و در عنفوان جوانی بود که جامع علوم معقول و منقول به حساب می آمد. حافظه اش آنقدر قوی بود که در اندک مدت یعنی در بیست و هشت روز قرآن کریم را حفظ کرد.

از جمله آثار معروف او "سیل بخشش"، "آئینه آخرت"، "جزر و مد" و "مجالس العلوم" است که تا کلیه محتوا، مضامین محققانه و عالمانه بود. آقای یاور علی یاور اسم یک کتاب دیگر به عنوان "شکایات معشوفان" هم از جمله آثار او بوده است. مجموعه اشعار وی بعنوان "دیوان عزیز"، "ساغرمی" و "معیار نظم" به همت یکی از عقیدتمندان وی آقای محمد یاور علی یاور در مطبع شوکت اسلام در لکهنؤ چاپ شد.

الطاف علی بریلوی در "تاریخ حیات حافظ رحمت خان" می نویسد که در

نتیجهٔ اوضاع و خیم ۱۸۵۷ م، نکبت و ادبار بر خانوادهٔ حافظ رحمت خان مانند بلای آسمانی نازل شده و این امر خاطر نواب عبدالعزیز را خیلی مکدر و قلبش را ناراحت کرده بود و چون به علت این قیامت صغری بسیاری از نزدیکان و بستگان نواب مذکور از ظلم و تعدی فرنگیان کاملاً مفلس و بیچاره شده بودند، وی وکالت و دادگستری را به لحاظ خدمت به اقربا و خویشاوندان اختیار کرد و از درآمد این کار که در آن زمان ماهانه تقریباً دو تا سه هزار روپیه بود به اقربای گوشه نشین و شرفای عزلت گزین که پیش کسی نمی توانستند دست احتیاج دراز کنند، کمک می کرد. امانت و صیانت او مشهور بود و مهارتش در حقوق و فراستش در زبان فارسی به قدری معروف بود که هر جا مسئله‌ای پیچیده و نکته ای مشکل پیش می آمد به نواب مذکور برای حل آن مراجعه می کردند.

عبدالعزیز خان شخصی بود متقی و پرهیزگار و عابد شب زنده دار. خدمت خلق را همیشه وسیلهٔ نجات خود می پنداشت و مردم نوازی و فقرا پروری را شعار زندگی می دانست، حاجات دیگران را بر حاجات خود ترجیح می داد. در مهمان نوازی معروف بود و سفرهٔ او خیلی وسیع و پهن بود.

مادروی هم بهره وافر از علم و ادب داشت. می گویند که روزی مادرش از دست نواب خیلی عصبانی شد و آن زمان بود که خان مذکور از جوانی به پیری قدم نهاده بود. مادرش با همه ناراحتی گفت.

چهل سال عمر عزیزت گذشت مزاج تو از حال طفلی نکشت

بعد از مرگ، نواب مذکور را در مقبرهٔ حافظ رحمت خان دفن کردند. مولوی قاسم علی بریلوی از شعر خان مذکور تاریخ وفاتش سرود و این بیت بر سنگ مزارش کنده اند.

ابر آید و بر تربت من مرید و مویید این گور عزیزست که از باده کشان بود

"دیوان عزیز" که محتوی اشعار اردو و فارسی است، مشتمل بر ۲۶۱ صفحه است. البته قسمت فارسی دارای ۳۷ غزل، یک قصیده منقبت، دو تضمین، هفت رباعی، و سه چستان یا معماست، همچنین بیش از پنجاه قطعه تاریخ است که برای دوستان و رفیقان در هنگام شادی و غم سروده است. مرتب دیوان آقای

یاور علی می نویسد که خان مزبور اصلاً به فکر جمع آوری اشعار خود نبود و مانند اموال دیگر خود این سرمایه فکر را هم به محتاجان و عقیدتمندان با هر دو دست نثار می کرد و در نتیجه بیش از صد هزار شعر او از هر نوع درمیان تلامذه و عقیدتمندان او توزیع شد. خان مرحوم در فن شاعری از مولوی عبد الملک ممتاز سرهندی بریلوی پیروی می کرد.

با مطالعه دیوان او به این نتیجه می رسیم که سبک شعر او کلاً به تقلید از استادان قدیم فارسی است و اکثر مضامین وی همان است که استادان قدیم به کار برده بودند و در آن زمان معروفیت داشت. انتخاب کلمات و طرز اظهار فکر هم همان است که مخصوص سبک هندی است. البته نظر به قدرت کلام و مهارت زبان کا، خان مزبور دارد هیچ کس نمی تواند گمان کند که این کلام کسی است که غیر از پشتو یا اردو زبان دیگر به گوشش رسیده است. معیار زبان که از کلامش آشکار است اعم از اصطلاحات و انتخاب کلمات کمتر از ایرانیها نیست. ما درباره اینکه خان مزبور چقدر صوفی عامل و سالک طریقت بود، اطلاعی نداریم البته از کلام وی مسائل و عقائد صوفیانه آشکار است، مثلاً:

چنان بی پرده در چشم خلایق جلوه آراید عزیز آن بت که عکسش نیز از مردم حیا دارد
چون مهر خرد تافت نهفتیم ز ابصار پیدائی ما از اثر وهم و گمان بود
خالی از انکار کن دل را که پر ایمان شود می ننگد تا نه پردازی ز "لا" مینای خویش
عقیده وی درباره عشق بدین قرار است.

خضر است همچو سبزه در این دشت پایمال ای دل براه عشق کرا رهنمون کنم
نفس شمرده زن و جامه خودی برکن به بحر عشق تو خواهی اگر شنا کردن
خان مزبور بهره ای از تمثیل نگاران ما قبل مانند غنی کاشمیری ابوطالب کلیم و طالب آملی هم برداشت زیرا اثر آن سبک از کلام وی هویدا است.

ستمگر را ستمکش می کند حکم قضا آخر فلک بر سینه خود از کواکب داغها دارد
ز اندیشه تو داغ بدل یادگار ماند رهرو گذشت و نقش قدم برقرار ماند
مضمون آفرینی یکی از محاسن فن شاعری است و این از ویژگی سبک

هندی است. چند بیت از وی برای نمونه نقل می شود:

دست بر رخسار سودم زلف یار از دست رفت

فکر تسخیر حلب کردم تترار از دست رفت

لطف چاک پیرهن در ضعف و عریانی نماند

وای قسمت رفت دست از کار و کار از دست رفت

مانع صید معانی شد صریر خامه‌ام

از صدای نعل این مرکب شکار از دست رفت

در شعر او بعض مضامین و تشبیهات نادر به نظر می آید که هیچ جای دیگر

اعم از اردو و فارسی به کار نرفته است:

محتاج به فرسودن پان نیست سلوکم درخانه خویش است چو مردم سفر من
چنان روشن ز انجم شد به من حال شب فرقت که بر روز سیاهم خنده دندان نما دارد

گاهی در غزلش مضامین لطیفی که بر درک روانشناسی بشر دلالت می کند

دیده می شود، مانند:

شد حجابی در میان از شکوه کردنهای ما تا پشیمان گشته‌ای ما را پشیمان کرده‌ای

در دیوان مختصر عبدالعزیز خان چند غزل از حیث سلاست، و روانی تقریباً

هم رتبه غزلهای استادان قدیم است. مثلاً این غزل ذیل مقائسه غزل حسن دهلوی

و خسرو می کند.

سر صید دل دیوانه داری زلف و خال دام و دانه داری

برآر از بند آن گیسو دلم را اگر دست دراز ای شانه داری

کمر و همی دهانت احتمالی ست نداند کس که داری یا نداری

برآ از پرده قدر حسن بنگر چرا این گنج در ویرانه داری

عزیز از تابش حسنت عبث سوخت تو کی پروای این پروانه داری

شعر فارسی پر از آیات برجسته به عنوان حسن تعلیل است، همچو!

برقع برخ افکنده برد ناز به باغش تا نکهت گل بیخته آید به دماغش

در دیوان عزیز هم اشعار برجسته بعنوان حسن تعلیل آشکار است مانند:

نرگس به باغ چشم شود بهر دیدنت گل گوش گردد و شنود گفتگوی تو

کم نه شد قدر مگر از حادثه رفتیم به باد خاک ما سرمه چشم ملأ اعلی شد

شعر معروف امیر خسرو هست.

می روی و گریه می آید مرا ساعتی بنشین که باران بگذرد

خان مزبور می گوید:

رسیده است بجه نزع نوبت دیدار دمی درنگ کن ای جان که یار برخیزد

این چند بیت از غزل دیگر خان مزبور نقل می گردد.

لبت را شکرستان آفریدند	دهانت را نمکدان آفریدند
نسیم از چشم پاکت نکهتی برد	از آن نسیرین و ریحان آفریدند
چو خورشید خیالت جلوه گر شد	ز تابش نور ایمان آفریدند
پنی جان باختن در راه عشقت	عزیز خانه ویران آفریدند

این اشعار غزل معروف عراقی را به یاد می آورد به مطلع زیر:

نخستین باده کاندرا جام کردند ز چشم مست ساقی وام کردند

در این دیوان یک قصیده دارای ۶۵ بیت، در منقبت حضرت، علی (ع) است. این قصیده که عنوانش "سیل بخشش" است در یک شب نوشته شده و عنوانش ماده تاریخ است که از آن سال ۱۳۰۴ هـ برمی آید. این قصیده عکاس قدرت کلام خان مزبور و آئینه ارادت عقیدت وی حضرت علی (ع) می باشد.

صبحدم آمد بیالینم نگار گلزار با دو رخسار منور با دو زلف تابدار

آن گلزار به شاعر شرابی را می دهد که درد و رنجش را بر باید اما شاعر این پیشکش را قبول نمی کند و میگویند که شرابی که من میخوام باید این طور باشد.

مستی ای جویم که باشد هوشیاران را مراد	باده ای خواهم که باشد خواهش پرهیزگار
مستی از کز وی نهان گردد نمود این و آن	باده ای کز وی شود راز حقیقت آشکار
قلب صاف عارفش میناو کیفش معرفت	کوثرش میخانه و ساقی امام رازگار

سپس منقبت امیرالمومنین حضرت علی (ع) آغاز می گردد.

حیدر صفدر علی ابن ابی طالب که هست	اولیا را پیشوا و انبیاء را یادگار
سعادت قهر و غضب شیر خدا او را لقب	نام او وقت تواضع بوتراب خاکسار
در معارک صف شکن در طاق کعبه بت شکن	گاه بر دلدل گهی بر دوش پیغمبر سوار

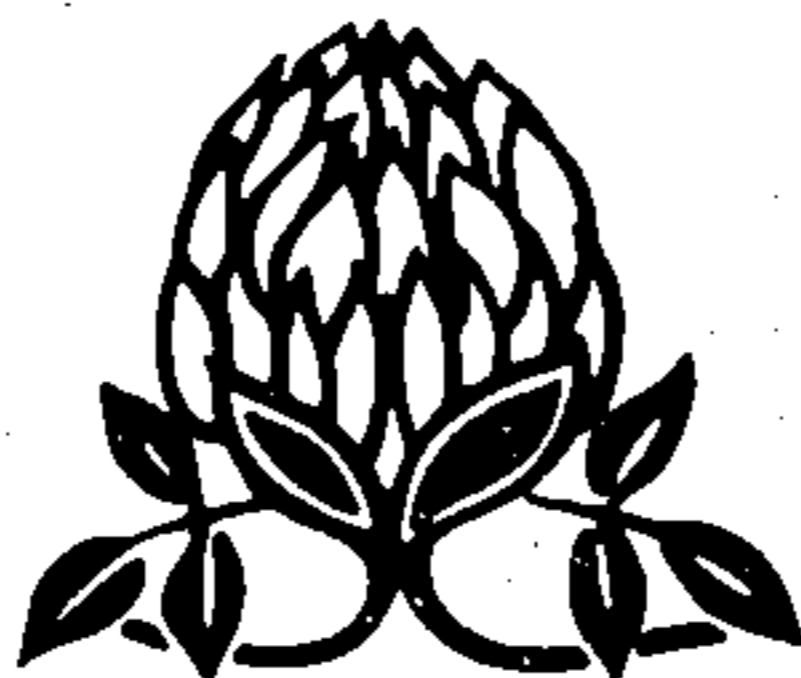
قهرمان اشقیبا و مهربان اتقیبا
عارف اسرار وحدت کاشف رمز شهود
هم برای کشتنی آل محمد بادبان
مومنان را حب او از فتنه محشر پناه
رشحه از باده عرفان بکام من بریز
مشرکا را جانستان و مصطفی را جان نثار
واقف انوار کثرت رازدان و رازدار
هم برای چشمه فیض الهی آبشار
عاملان را نام او از لشکر شیطان حصار
لمعه از نور صدق افکن بقلب تنگ و تار

در تمام دیوان هیچ قصیده‌ای نعتیه نیست. امکان غالب آنست که طبق مرتب
بسیاری از این تخلیقات نذر علاقمندان و حاجتمندان شده. البته رباعیات نعتیه در
این دیوان هست که بر پایه بلند و ارفع قرار دارد مانند.

آن راه نمای جاده صدق و یقین
مدحش بود این بس که خدایش بستود
در انجمن پیمبران صدر نشین
مداح چنان باید و ممدوح چنین
کو بخت که در مدینه ام جا باشد
گر در ته آن خاک شود مدفن من
پیش نظرم روضه والا باشد
زیر قدمم عرش علی باشد

در این دیوان دو تضمین یک بر غزل محتشم کاشی و دیگر بر غزل مرزا صائب
هم است.

القصه کلام وی چندان توانا و موثر می باشد که علاقمندان و دانشجویان ادب
فارسی نمی توانند از آن صرف نظر نمایند و در خیال بنده تذکره فارسی گریان
هندوپاک بدون ذکر وی بتکمیل نمی رسد.



دکتر خانم ام سلمی
دانشگاه داکا
ترجمه: دکتر محمود هاشمی

فارسی در خانواده تیپو سلطان

تیپو سلطان از سلاطین بسیار معروف شبه قاره هند به شمار می رفته است. وی در تاریخ دهم نوامبر سال ۱۷۵۰ میلادی متولد شد و به سال ۱۷۹۶م دارفانی را وداع گفت. پدرش حیدر علی از نوابان برجسته منطقه میسور محسوب می شد. علاقه فراوانی به زبان و ادب فارسی داشت. بسیاری از اقوال وی در بین خاص و عام شهرت یافته بود، از جمله این سخنان: "کارهای نمایانی که از جانب جاهلی چون من انجام گرفته، نمونه و مظهر خواست الهی است" بهترین جای مرد زین اسب است "صدای توپ و تفنگ خوشتر از آهنگ و سرود است" و نظیر آن. (۱) تیپو سلطان پنجساله بود که پدرش برای تعلیم و پرورش او اقدام کرد و به سرعت علاوه بر تعلیمات دینی، زبانهای عربی، فارسی، انگلیسی و فرانسوی را آموخت. وی سپس به زبان "کنتری" که زبان محلی این منطقه بود، آشنایی کامل پیدا کرد. شایان ذکر است که در آن زمان زبان اردو مراحل تکمیلی را طی می کرد.

تیپو سلطان مردی دانشمند بود و از اهل علم قدر دانی می کرد. نسخه های خطی بسیاری به زبانهای عربی، فارسی، اردو و هندی در کتابخانه شخصی وی موجود بوده است. (۲)

حکومت تیپو سلطان در ماه مه سال ۱۷۹۹م به دلیل جنگ با انگلیسها و حکمران ایالت حیدرآباد، منقرض شد. وی در همین جنگ به شهادت رسید. شجاعت و شهامت وی در میدان جنگ بی نظیر بود، به گونه ای که زبانزد خاص و عام شد.

با شهادت او سلطنت بین حکمران حیدرآباد و خانواده سلطنتی ایالت میسور تقسیم شد. حکومت، سالیانه مبلغ دویست و بیست و چهار (۲۲۴) هزار روپیه برای فرزندان او از جمله دوازده پسر و یک دختر به صورت مقرر تعیین کرد و

آنان را در قلعه ای به نام ویلور، محصور ساختند.

از فرزندان تیپو سلطان، شکر الله سلطان شهرت یافت. برخی از دوستان ااران وی در سال ۱۸۰۷م او را از زندان رهایی دادند تا بر تخت سلطنت بنشاندند، ولی این طرح زمانی با شکست روبرو شد که انگلیسیها از این اقدام آگاهی یافتند و آن را خشی ساختند، سپس تصمیم گرفته شد تا این خانواده از میسور بیرون رانده شوند آنان به صورت قافله رهسپار شهر کلکته در بنگال غربی شدند و در محلی به نام "تالی گنج" در این ایالت مقیم شدند. (۳)

اقامتگاه سلطان شکر الله مهد علم و ادب به شمار می رفت. از فیلسوفان و ریاضی دانان معروف عهد وی، عبدالرحیم تمناگورکھ پوری و "سلطان محمد بشیرالدین توفیق" را می توان نام برد. سلطان محمد بشیرالدین و برادرش سلطان محمد اعظم الدین متخلص به "سلطان" از شاگردان وی بوده و اصلاح سخن می گرفت و اشعار خود را به تصحیح وی می رساند. (۴)

از دیگر افراد خانواده مذکور شاهزاده بشیرالدین توفیق در شعر فارسی شهرت یافت و از پدرش در زمینه علم و ادب بهره فراوان برد و سنتهای خانواده خویش را حفظ نمود. اخلاق حمیده و اوصاف برگزیده وی مردم را تحت تأثیر قرار می داد، به گونه ای که او مورد ستایش و تمجید خاص و عام قرار می گرفت. شاهزاده توفیق به هر دو زبان، یعنی عربی و فارسی تبحر داشت و محقق کابل به شمار می رفت؛^(۵) نظم و نثر وی به این زبانها از آثار گرانمایه این دوره بوده است. یکی از شعرای معروف عهد وی، عبدالغفور نساخ بود که به شاهزاده ارادت خاصی داشت و از دیوان و یکی از مثنویهای وی به نام "نہال خیال" سخن رانده است. چنانکه درباره توفیق می گوید: "در هجو سرائی ید طولی دارد. سخنانش ساده پرکار است و بعضی از آن سهل ممتنع". (۶)

از دیگر ارادتمندان و یاران توفیق، شاعر و ادیب معروف زبان فارسی، اردو و عربی، مولانا عبید الله العیدی بود که در زندگینامه خود به نام "داستان عبرت" درباره بشیرالدین توفیق چنین گفته است:

"با بنده خیلی محبت داشتند، بنده هر روز عصری، خدمت ایشان می رفتم و مذاکره شعر و سخن گرم داشتم، ایشان توفیق تخلص می کند، نه تنها در فن سخن سازی درمی و تازی یگانه عصرند، بلکه در دانستن دقایق محاورات فارسی و

نکات ادبیه عربی همالی ندارند." (۷)

عیدی در زندگینامه دو غزل فارسی توفیق را برای مثال ذکر کرده است. علاوه بر این در سال ۱۸۷۴م، زمانی که عیدی در مدرسه دهاکا به سمت ناظرین اداره مأموریت داشت، توفیق نیز قصیده ای برای وی سرود و آن را شامل سوانح حیات گردانید.

توفیق از تلامذه اسد الله خان غالب، شاعر بزرگ شبه قاره نیز بوده است. در اثر معروف غالب به نام "اردوی معلنی" و پنج عدد از نامه های او به نام توفیق نگاشته شده، که مظهر روابط نزدیک و صمیمانه آنان است. اگرچه توفیق از شاگردان غالب بود ولی نحوه نگارش، همان شیوه ای است که وی برای رؤسا و نوابان به کار می برد؛ اگرچه بسیاری از نامه های غالب به نام نواب رام پور است وی در بیشتر موارد شعر زیر را آورده است:

تم سلامت رهو هزار برس هر برس کے ہوں دن پچاس ہزار

یعنی:

تو هزار سال که هر سال آن پنجاه هزار روز است، زنده باشی.

اسد الله خال غالب در نامه ای که به توفیق نگاشته این شعر را نیز آورده است و نحوه نگارش آنها مانند نامه هایی است که به رؤسا و نوابان آن عهد است. از نامه هایی که وی به توفیق نوشته چنان استنباط می شود که امکان دارد او طی اقامتش در شهر کلکتہ با توفیق ملاقات کرده باشد، ولی از نامه های به دست رسیده اشاره ای به این موضوع نشده است.^(۸) در زمانی که غالب مجموعه نثر خویش را برای توفیق فرستاد، اشعار و غزل فارسی زیر را نیز برای وی ارسال داشت: (۹)

کین من آیین توست مهر تو آیین من
داد که انگیختند از دل تو کین من
صاف ترا ز شعر من پاکتر از دین من
کز صفتش عاجز است خامه مسکین من
بر رخ من شد روان اشک چوپروین من
شربتی از قند ساخت از پی تسکین من
سهل نبرد همی کوه بمتین من
در خور حسنش کجاست زیور تحسین من
یارب مقبول باد دعوت و آمین من

ای دل سنگین تو شیفته کین من
آه که آمیختند با گل من مهر تو
تیره دن از غم شدم باده روشن کجاست
کرد مرا تر دماغ نامه مشکین او
شعر چو شعرای او دیدم و از فرط شوق
کلک شکر ریز او گرمی شوقم شناخت
وصف تو کوهی بود خامه من تیشه ای
شاید فکر ترا، ست حسن خدا داد بس
غالب پاینده باش توفیق آمین بگو

نمونه دیگر از اشعار فارسی توفیق : (۱۰)

دلی آزاده داری ازین خوشتر چه می خواهی

درونی ساده داری ازین خوشتر چه می خواهی
 لرزید سر شک و ریخت از جوش دلم آری
 سیماب چو شد جوشان می لرزد و می ریزد
 می غلتد و می لرزد تا بر رخ او کاکل
 زین دیده در غلتان می لرزد و می ریزد
 تا گوهر دندان در خنده نمایان شد
 از دیده من مرجان می لرزد و می ریزد
 توفیق غزل گفتیم گر بود زمین مشکل
 بستن نتوان آسان می لرزد و می ریزد (۱۱)

توفیق در سال ۱۸۸۵ م (۱۳۰۲ هـ) فوت کرد. نساخ، تاریخ وفاتش را چنین آورده است:

رفت شهزاده بشیر الدین توفیق از جهان سوی خلد و داغ هجر خویش در دلها سپرد
 زد رقم سال رحیلش کلک نساخ حزین وای! حیف و آه! شهزاده بشیر الدین بمرد

تاریخ دیگر چنین است: "رونق فردوس توفیق ۱۳۰۲ هـ". (۱۲)

اعظم الدین متخلص به سلطان، برادر شاهزاده بشیر الدین بود. به زبان فارسی تسلط داشت و دیوانی به فارسی برجای گذاشته است. شاعر معروف، نساخ درباره شخصیت و اشعار وی چنین اظهار نظر کرده است: "اخلاق کریمش نجسته و همایون، کلام فصیحش صاف و شسته و خوش مضمون". (۱۳)

سید نور الحسن درباره وی چنین گفته است:

"سخنش لطیف و کلامش نیکو" (۱۴)

اعظم گاهی به زبان اردو شعر می گفت، نساخ در اثر خود تذکرة المعاصرین بسیاری از غزلیات او را آورده است. نمونه ای از اشعار فارسی وی در زیر نقل می شود:

عشق آمد و آزمود ما را	غم بر سر غم لزود ما را
بگذاخت دل حزین و از چشم	صد چشمه خون کشود ما را
واسوخت به آه آتش آهنگ	هر خشک و تری که بود ما را
آینه دل چو گشت روشن	حلق ز آینه رخ نمود ما را

*

بر سر خار و خس کشید مرا
چشم زخمی از آن رسید مرا
شاهد کفاری شهید مرا
(۱۵)

مژه بگشود یار و دید مرا
داشتم چشم مرهمی از دوست
کرد از تیغ جور از سلطان

*

گشت بیگانه چه سازم چه کنم
نامد آن ماه چه سازم چه کنم
آخر ای آه چه سازم چه کنم
با تو گمراه چه سازم چه کنم
عمر کوتاه چه سازم چه کنم
نیست آگاه چه سازم چه کنم
آه ازین جاه چه سازم چه کنم
(۱۶، ۱۷)

شد غلط راه چه سازم چه کنم
آفتابم به لب بام آمد
ز آهیم آزرده شد آن نازک خو
پندی ای دل نکند در تو اثر
آرزو های جهانست دراز
راز گیتی ز که پرسم که کسی
جاه دنیا بود ای سلطان چاه

در سال ۱۸۶۳م نواب عبداللطیف، انجمن ادبی را به نام "انجمن ادبی محمدی" تشکیل داد. هدف آن بیداری و آگاهی جامعه مسلمان در هند و به منظور نسب علم و دانش بود. این انجمن از اعظم الدین خواست تا مقاله ای درباره تاریخ و تحول زبان فارسی در شبه قاره در جلسه مربوط بخواند. وی یک مثنوی، تحت عنوان "عرض حال زبان پارسی" سرود و به تاریخ ۲۲ مارس ۱۸۶۴م در جلسه خواند. در این مثنوی چنین گفته شده است که آغاز زبان فارسی در شبه قاره در سال ۳۶۷ هـ با حمله سلطان ناصر الدین سبکتگین بر هند آغاز می شود و در سال ۳۹۰ هـ زمانی که شاه محمود به هند حمله برد رواج فارسی در این سرزمین افزایش یافت. به طوری که گفته است:

گشت آغاز فارسی در هند
فارسی دان هم اهل هند شدند
(۱۸)

نور شه چون به هند سایه فکند
همر شه چو اهل فارس بدند

به سال ۴۳۳ هـ فتوحات شاه محمود گسترش یافت و زبان فارسی نیز بیشتر رواج یافت و موقعیت زبان اداری را در این سرزمین به دست آورد:

که سپه شاد گشت و شه خشنود
نام شه خطبه زیب منبر کرد
(۱۹)

فتح شد این حدود نامحدود
فارسی حرف جابه دفتر کرد

سال ۵۹۹ هـ شاهد جلوس قطب الدین ایبک در این سرزمین بود و زبان فارسی رفته رفته گسترش یافت.

یافت بر وی قرار تاج تلمین
تختگاه کرد شهر دهلی را
یافت از فارسی نصیبه و شهر

شاه در بند گشت قطب الدین
رایت فتح برد در همه جا
پس درون و بیرون دهلی شهر

دور شد رسم کفر و خیره سری
فارسی گشت نامه و دفتر
گشت در هند کارخانه نو
همچنین گشت طفل و پیر و جوان
فارسی یافت رتبه بیش از پیش

سال و مه گشت هجری و قمری
واعظ آمد نشست بر منبر
هند شد یک نگار خانه نو
فارسی خوان و فارسی گویان
کرد هر کس خط و کتابت خویش
(۲۰)

حکومت تغلق شاه به سال ۶۶۵ هـ آغاز شد و نفوذ فارسی در سر تا سر این
سرزمین افزایش یافت و در امور اجتماعی، ادبی، فرهنگی، اداری و قضایی،
زبان فارسی به کار می رفت:

شرق تا غرب هند شد یکسر
همچنین فارسی به هندوستان
هندوان نیز چون مسلمانان
شد دری جابجا و در بدری
فارسی جای کرد در دیده
هندیان گشته خود به تیغ زبان
پس درون و بیرون شهر تمام

فارسی علم و فارسی دفتر
یاد بگرفت طفل و پیر و جوان
مرد و زن گشت فارسی خوانان
بر در و بام شد به جلوه گری
شد بهر دیده پسندیده
فارسی دان و فارسی میدان
فارسی گو شده خواص و عوام
(۲۱)

با ورود انگلیسی ها در شبه قاره، زبان فارسی رو به زوال گرایید و توجه مردم
به زبان انگلیسی جلب شد و برای تمام امور فرهنگی، اجتماعی و اداری، زبان
انگلیسی به کار می رفت:

شاعری درباره تنزل زبان فارسی چنین گفته است:

رتبه فارسی ست بس نازل
می کنند این زمان عرق ریزی
هر که زد حرف در زبان فرنگ
دفتر اهل فارس پاره کند
پارسی دانی آبرو ریزست
چون زبان فرنگ راست کمال
گشته محتاج از پی یک نان
رونق فارسی شکست دگر

نیست طبعی به سوی آن مایل
پی کسب زبان انگریزی
گشت او ز اهل دانش و فرهنگ
ناز بر ماه و بر ستاره کند
سعی و کوشش به کسب انگریزست
فارسی را کسی نپرسد حال
فارسی خوان و فارسی دانان
گم شد از هند فارسی یکسر
(۲۲)

شاهزاده رحیم الدین نیز نوه تپو سلطان بود و در منطقه تالی گنج در شهر
کلکته می زیست. نساخ ضمن ستایش از وی می گوید که: "فکری بلند و طبعی
ارجمند دارد" از آنجا که این شاهزاده بلند اراده را ذوق و شوق وافر به علم و
الفت و محبتی متکثر به اهل علم است وی به زبان فارسی شعر می گفت و در
نعت سرایی مهارت داشت. مجموعه اشعار وی به نام هفت بند به نحوه هدایت بند
ملاکاشی است در سال ۱۳۰۶ هـ / ۱۸۸۸ م چاپ شد. نمونه ای از اشعار نعتیه وی
به قرار زیر است: (۲۵)

السلام ای ذات پاک نور رب العالمین
شد و بودت باعث ایجاد افلاک و زمین
زان شرف ایزد ترا کردست ختم المرسلین
از همه اول بدی و آمدی در آخرین
بلکه خود فخر همه خلق است ذات بالیقین
کز برای خدمت مامور شد روح الامین
(۲۶)

السلام ای پادشاه و سرور دنیا و دین
گر نبودی ذات تو هرگز نبودی کن فکان
بعد ذات حق وجودت اول هر اول است
مظهر شان هو الاول هو الاخر تویی
نیست فخرت زانکه هستی سید نوع بشر
ایزد داناگرامی آنقدر دارد ترا

سید نورالحسن یک شعر مصرع از اشعار نعتیه وی را چنین آورده است:

آنچه از توقیر و عزت شد سلیمان را نصیب هم به فیض صورت تصغیر سلمان شماست
(۲۷)

رحیم گاهی منقبت می گفت . منقبتی از هفت بند او در زیر آورده می شود:

قرة العین نبی نور اله العالمین
قاطع کفر و ضلالت حارس دین متین
دلدل و تیغ دوسر آورد جبریل امین
زان سبب شد کعبه را تعظیم بر روی زمین
شد یدالله نام تو در هر دو عالم بایقین
حق نداده رتبه غیر تو کس را این چنین
دامنش پرگشت از لعل و زر و در یسین
(۲۸)

اسلام ای آفتاب آسمان عز دین
اختر اوج ولایت ماه برج مکرم
بهر تو یا شاه از پیش جناب کبریا
چون تولد گشته در حجره بیت الحرام
ابن عم مصطفی و هم تویی زوج بتول
داستی بر دوش احمد پای و لا احترام
هر شریبی کالتجا آورد در درگاه تو

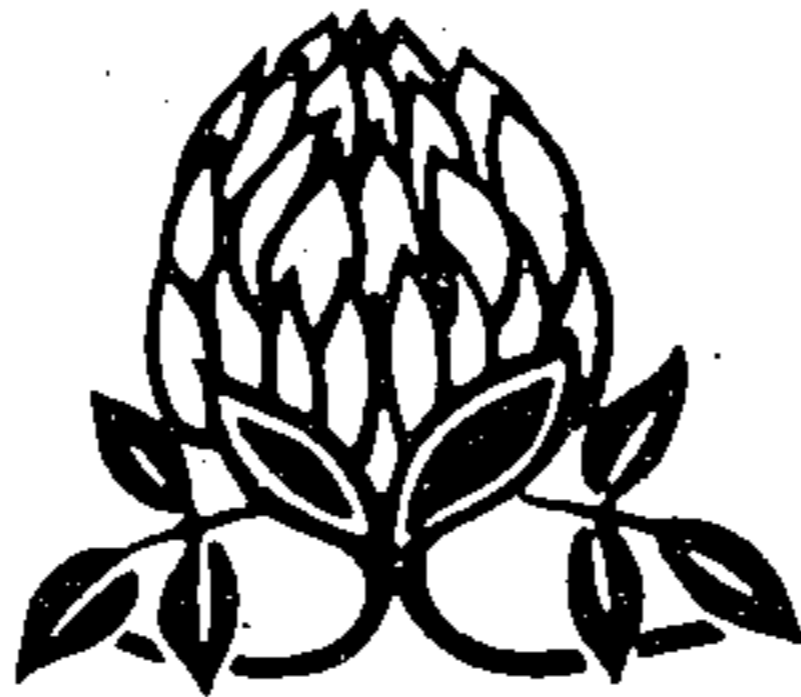
شاهزاده رحیم در محافل اجتماعی شهر کلکته مقامی ارجمند داشت و

عضویت انجمن "مجلس مذاکره علمیه اسلامیة" کلکته را عهده دار بود. این
انجمن را نواب عبد اللطیف به سال ۱۸۶۳م تشکیل داد و جلسه آن در تاریخ ۲۳
نوامبر ۱۸۷۰م برگزار شد. مولانا کرامت علی جونپوری نطقی را تحت عنوان
فرائض مسلمانان هند در حضور کمیته ای که از جانب دولت انگلیس برای اداره
کردن مدرسه هوگلی تشکیل شد، ایراد کرد^(۲۹) شاهزاده عبدالرحیم از اعضای عالی
آن انتخاب شد و ریاست جلسه ای که به تاریخ ۲۸ ژانویه ۱۸۸۹م از طرف این
کمیته برای تجدید نظر در مورد تاریخ (۱۸۶۳ - ۱۸۸۹م) ۲۵ ساله جلسه برگزار
شد برعهده داشت. وی در جلسه توزیع اسناد که به تاریخ ۲۶ ژوئن ۱۸۸۲ برگزار
شده بود مبلغ یک هزار روپیه برای دانش آموزان مسلمان هدیه کرد. (۳۰، ۳۱)

شاهزاده محمد جلال الدین نیز نوه تیپو سلطان بود. وی مردی خلم دوست و
علم پرور بود و شبانه روز محافل علمی و مذاکره در مورد اظهار نظر و انتقاد بر
کتب فارسی، عربی، انگلیسی و سانسکریت و نحوه تدریس برپا می کرد. به گفته
مولانا عبد الله عیدی، وی از دوستی و این گونه محافل بهره فراوان برد و بر

زبانهای فارسی، عربی، انگلیسی و سانسکریت تسلط یافت. به درخواست این شاهزاده، عیدی برخی از اشعار سانسکریت را به فارسی ترجمه کرد و اشعار زیادی به زبانهای عربی و فارسی سرود و زمانی که قصیده سرایی رواج یافت از حکیم افضل الدین خاقانی پیروی کرد. عیدی با شاهزاده به مدت سه سال در محافل علمی شرکت جست. اما آنچنانکه استنباط می شود شاهزاده اثری از خود در نظم و نثر به یادگار نگذاشت. (۳۳)

بعد از این سلسله از خانواده تیپو سلطان سراغی از اشتهار فارسی گرفته نشده. به احتمال قوی به سبب دگرگونیهای معاشی و مشکلات مالی کارهای ادبی متوقف شد و یا اینکه شخصی با ذوق و علم دوست پس از شاهزاده مذکور در این خانواده نبوده است. و بنابر این اطلاع دقیقی درباره خدمات علمی و ادبی این خانواده به دست ما نرسیده است.



منابع و مآخذ:

- ۱- اردو دائره معارف اسلاميه: دانشگاه پنجاب، (جلد ۶) ۱۹۷۳، صفحه ۷۵۹
- ۲- همان مآخذ (جلد ۸) ۱۹۷۲، صفحه ۹۷۸
- ۳- مالک رام، تلامذہ غالب، نئی دہلی ۱۹۵۷، صفحه ۶۹
- ۴- مولانا عیداللہ عیدی، داستان عبرت بار (غیر مطبوعہ)، صفحه ۵۴
- ۵- تلامذہ غالب صفحه ۷۰
- ۶- عبدالغفور نساخ، تذکرہ المعاصرین (غیر مطبوعہ)، صفحه ۳۹
- ۷- داستان عبرت بار، صفحه ۹۶
- ۸- شانتی رنجن بہتا چاریہ، بنگال مین اردو زبان، لکھنؤ، ۱۹۷۶، صفحه ۷۷
- ۹- داستان عبرت بار، صفحه ۹۸
- ۱۰- سید نور الحسن، نگارستان سخن، بہوپال ۱۸۷۶، صفحه ۱۹
- ۱۱- تذکرہ المعاصرین، صفحه ۴۷
- ۱۲- تلامذہ غالب، صفحه ۷۰
- ۱۳- تذکرہ معاصرین، صفحه ۱۱۲
- ۱۴، ۱۵- نگارستان سخن، صفحه ۴۱
- ۱۶- تذکرہ المعاصرین، صفحه ۱۱۵
- ۱۷- نگارستان سخن، صفحه ۴۱
- ۱۸ تا ۲۳- تذکرہ المعاصرین، صفحه ۱۲۰ تا ۱۲۵
- ۲۴- نگارستان سخن صفحه ۳۱
- ۲۵- دکتر محمد عبداللہ، پچھم بونگ فارسی سامیتھیہ دھا کا، ۱۹۹۴، صفحه ۴۰
- ۲۶- تذکرہ المعاصرین، صفحه ۱۰۳
- ۲۷- نگارستان سخن، صفحه ۳۱
- ۲۸- تذکرہ المعاصرین، صفحه ۱۱۶
- 29 - Dr. Enamul Haque, Nawab Bahadur Abdul Litif, Dhaka, 196. P.80, Ibid, P., 208
- 30 to 32 - Ibid. P; 208, P; 139, P; 238
- ۳۳- داستان عبرت بار. صفحه ۷۶ - ۷۵

سیده تنویر فاطمه
ترجمه: بشارت محمود میرزا

استاد حضور احمد سلیم

استاد حضور احمد در زمینه نشر و اشاعه و گسترش زبان و ادب فارسی در این منطقه سهم بسزایی دارد.

در این مختصر با پیشینه خانوادگی، تحصیلی و شغلی ایشان و همچنین آثار و اشعار وی آشنا می‌شویم.

یکی از اجداد وی "الا سنگه" ششصد سال پیش در عصر پادشاه تیمور مسلمان شد و به "الف خان" موسوم شد. مفتی علی‌الدین لاهوری می‌نویسد: "سلطان ناصرالدین محمود در زمان حکومت خود به غیاث‌الدین بلبن در سال ۱۲۸۲ م خطاب "الف خان" داده اورا به منصب وزارت سرافراز کرد. چنین به نظر می‌رسد که در آن زمان "الف خان" یک خطاب محترمانه و آبرومندانه‌ای بود. در سال ۱۶۵۳ م در عهد شاهجهان نیز امان بن علی شیر، خطاب "الف خان" دریافت نموده بود.

جد پدری استاد حضور احمد سلیم "محمد خان" در زمان راجا پرتاب سنگه در "سیکر" سرگرد بود. فرزند بزرگ محمد خان "زبردست خان"، جد مادری حضور احمد سلیم، به طور دائمی در سیکر سکنی گزید و در همان شهر فوت کرد. پسر بزرگش عبدالشکور خان پدر (استاد حضور احمد سلیم) در سال ۱۸۹۱ م در دهکده مهندر گره متولد شد. وی در خطاطی و طب مهارت داشت و بعد از تکمیل تحصیلات با دختر عموی خود ازدواج کرد و در هند غیر منقسم وارد خدمت دولتی شد. ولی چون در سال ۱۹۴۷ م در پنجاب شرقی کشت و کشتار آغاز شد، پدر استاد حضور احمد سلیم از قسمت پاره چنار وارد پاکستان شد و با خانواده خود در بلوچستان سکنی گزید.

پدرش، عبدالشکور خان در ۱۹۷۰ م فوت کرد، و او هشت فرزند، (شش پسر و دو دختر) داشت. استاد حضور احمد سلیم دومین فرزند عبدالشکور خان بود.

او در ۱۶ اوت ماه ۱۹۹۴ در بخش نارنول متولد شد. از مقدماتی تا دبیرستان در دبستان "ریواری" (هند) تحصیل کرد. بعد از پایان دوره دبیرستان در دانشکده عربیه دهلی به تحصیلات خود ادامه داد. در ۱۹۸۴ م مدرک لیسانس گرفت اما از خدمت دولتی استعفا کرد. در ۱۹۵۱ م از دانشگاه سند که در آن زمان از کراچی به حیدرآباد منتقل شده بود، در زبان و ادبیات فارسی فوق لیسانس گرفت و همان سال در دانشکده خاورشناسی حیدرآباد استاد زبان فارسی شد.

در سال ۱۹۵۲ میلادی، از طرف دولت ایران به وی بورسیه تحصیلی برای گذراندن تحصیلات عالی پیشنهاد شد.

وی پس از چند سفر به حج، بیت المقدس، عراق و کربلا، در ایران از استادان و علمای زبان و ادبیات فارسی بهره جست و با اندیشه مندانی همچون: دکتر ذبیح الله صفا، بدیع الزمان فروزان فر، ابراهیم پور داوود و عبدالعظیم قریب آشنا شد. ایشان کتابی با عنوان "آموزگار فارسی" دارد که تا کنون پنج بار تجدید چاپ شده است. از جمله کتابهای دیگر ایشان، کتاب اول و دوم فارسی، ارمغان فارسی، دبستان فارسی، خزینه دانش است.

حدیث دل

یک ربع قرن پیش که بودم به این زمین
تا پر ز برگ و بار شود نخل دوستی
از عهد خود برآمدم ای ماهروی من
تخمی ز مهر تو به دل خویش کاشتم
جان و دلم دریغ زیاران نداشتم
باقی حدیث دل به جمالت گذاشتم

او مجموعه شعر شایان ذکری ندارد. ولی بعضی از اشعارش در مجله های مختلف چاپ شده است. اینک غزلی از استاد که در مجله "ارمغان" چاپ شده، نقل می شود:

آن رشک مهر و مه چو ز در می رسد مرا
دستی به دامن تو اگر می رسد مرا
یادت چو می برد به گلستان مرا دمی
کی یافت این چنین گهزی دامن صدف
این سنگ پاره نیست که بینی پپای من
من ای سلیم تا نشوم بی خبر ز خود
شام سیاه غم به سحر می رسد مرا
فریاد نیم شب به اثر می رسد مرا
صد زخم خونچکان به جگر می رسد مرا
کز فیض این دو دیده تر می رسد مرا
باریست کز درخت هنر می رسد مرا
کی از دیار یار خبر می رسد مرا

باید به جهان محرم اسرار و دگر هیچ
من گوش ندارم ز پی قصه اغیار
دارم ز توای باد صبا چشم عنایت
از واعظ این شهر چرا پند پذیرم
گر دیدم فدا جان سلیم از پی جانان
زیرا که چنین بود سزاوار و دگر هیچ

بیشتر فعالیت استاد در زمینه تراجم داستان های کوتاه فارسی است که بعضی از آنها در مجلات مختلف اردو چاپ شده است. با جمع آوری این تراجم یک مجموعه کتاب می توان تدوین کرد.

فهرست بعضی از تراجم استاد به قرار زیر است :

۱ - کباب غاز و خواستگاری، از سید محمد علی جمالزاده

۲ - از این دریا از آن در، از شین پرتو

۳ - مجلس عیادت، خوش دامن و نوجوان دکتر، از مطیع الدوله حجازی

۴ - مرگ مادر از علی دشتی

استاد سلیم، نامه به فرزند سفر کرده و شعر خانم لعبت والا را، به اردو ترجمه کرده است. علاوه بر این کتابهای متعدد دیگری هم تألیف نموده است که از میان آن آموزگار فارسی، انتخاب پیام مشرق، دیوان حلیم، حیات قلندر و (ترجمه اردو) دو بیتی های بابا ظاهر عریان می توان نام برد شایسته ترین و مهم ترین کار او، ترجمه منظوم دو بیتی های بابا ظاهر عریان به زبان اردو است. در دیباچه این ترجمه شاعر معروف اردو شادروان رئیس امروهوی می نویسد "زبان قدیم بابا ظاهر را ترجمه کردن، راستی قریحه استادان است. خدا موفق کند. شکی نیست که او خوب ترجمه کرده است" اینک نمونه ای از ترجمه اردو دو بیتی های بابا ظاهر عریان :

ز دل نشن خیالت در نشی یار
مژده سازم به گورد دیده پرچین
خیال خط و خالش در نشی یار
که خونریزه خیالش در نشی یار

ترجمه استاد سلیم قدری آزاد و در عین حال نزدیک به اصل است :

ندھی دل سے تصور ہی تیرا دور
ہے گورد آنکھوں ک پلکوں کا احاطہ
تصور سے نہ خیال و خط ذرا دور
کنہ ہو تیرا نہ حسن خوش لقا دور

بیا یک شومنور کن و ثاقم بد طاق جفت ابروی تو سوگند
مہل در مہجنت روح فراقم کہ ہم جفت غم تا از تو طاقم

استاد حضور احمد سلیم

مرے گھر کو بھی کراک شب منور نہ چھوڑا ندوہ تنہا میں دلبر
ترے مہراب ابرو کی قسم ہے بہت غمگین ہوں میں تجھ سے بچھڑ کر

می توان این ترجمہ را یکی از بہترین ترجمہ های استاد سلیم دانست. در
پایان دو قطعہ از پیام مشرق علامہ اقبال را کہ استاد سلیم بہ اردو ترجمہ کردہ
است بہ طور مثال می آوریم:

ز انجم تا بہ انجم صد جہان بود ستاروں سے ستاروں تک جہاں تھا
خرد ہر جا کہ پرزد آسمان بود خرد کی دسترس تک آسمان تھا
و لیکن چون بخود نگریستم من مگر دیکھا جو میں نے اپنے اندر
کران بیکران در من نہاں بود کران بیکران مجھ میں نہاں تھا

چنان زاید تمنا در دل ما ہوتی دل میں تمنا کیسے پیدا
چنان سوزد چراغ منزل ما جلا کیسے چراغ راہ منزل
بد چشم ما کہ می بیند چہ بیند مری آنکھوں سے کس نے کس کو دیکھا
چنان گنجید دل اندر گل ما سمایا کیسے مشت تاک میں دل

منابع و ماخذ

- ۱ - ارمغان فارسی - دورہ دبیرستان اول و دوم
- ۲ - دبستان فارسی - کلاس سوم و چہارم دبیرستان
- ۳ - خزینہ دانش - دورہ لیانس
- ۴ - مجلہ "ارمغان"
- ۵ - مجلہ "یفما"
- ۶ - مجلہ دانش شماره ۱۶ زمستان ۱۳۶۸
- ۷ - ترجمہ منظوم پیام مشرق - از حضور احمد سلیم

دکتر سید عین الحسن
دانشگاه جواهر لعل نهرو
دهلی نو

خدمات برجسته منشی نولکشور به ادب فارسی

گرچه منشی نولکشور در میان مشتاقان ادب فارسی و فرهنگ شناسان چهره ناشناخته ای نیست، لکن تا حدودی چهره ادبی وی برای بسیاری کماکان ناشناخته مانده است.

منشی نولکشور در سال ۱۸۳۶ میلادی در شهر متھرا چشم به جهان گشود. پدرش پاندیت جمنا پرشاد زمیندار بزرگ زمان خود بود و در شهرهای گوناگون هند چون متھرا، علی گر، آگره تیول های فراوان داشت. نولکشور دوران کودکی خود را در "سالی" نزدیک شهر علی گر گذراند و در همانجا زبانهای فارسی و عربی را فرا گرفت. پس از آن در آگره کالج ثبت نام کرد. در همانجا بود که به نویسندگی علاقه مند شد و دریچه ای به سوی روزنامه نگاری گشود. نتیجه کار و کوشش او به صورت روزنامه علمی به نام "اوده اخبار" انتشار یافت. وی در ۱۹ فوریه سال ۱۸۹۵ میلادی رخت از جهان بریست و آثار گرانبهایی از خود برای دوستان و علاقه مندان زبان و ادبیات به یادگار گذاشت. اشعار زیر از نواب محمد احمد حسن خان بهادر متلخص به "جوش" بهترین معرف این ادب پرور بزرگ به شمار رود:

منبع لطف و مهر و معدن علم
نکته سنج و فهیم رمز سخن
لولوی بحر حشمت و اجلال
شکرین هر کلام بی بدش
وہ چه عقل سلیم دارد او
روشن است اسم پاک او از بدر
صابر و شاکر و زرنج خلاص
اختر چرخ فهم و ذهن و ذکا
دائم او رابه حق مقبولان
خیر خواهش چو برق خندان باد
ختم این نظم شد به حسن مقال

معنی صورت مروت و حلم
نامی روزگار در هر فن
لاله بوستان فضل و کمال
شاهد مقصد است در بغلش
واقف امر حق حقیقت جو
رتبه دان شریف و هر ذی قدر
صادق القول صاحب اخلاص
آفتاب سپهر عزو علا
دور دارد خدا زرنج جهان
دشمنش همچو ایرگریان باد
جوش از فضل ایزد متعال

وی در شانزده سالگی با زنی هنرمند موسوم به "سرسوتی کور" ازدواج کرد. اما همسر او در سال ۱۹۰۱ م درگذشت. منشی نولکشور فرزندی نداشت. اما پسر برادرش "پراگ نراین" را مانند فرزند گرامی می داشت تا آنکه پس از مرگ پدر جانشین وی شد. برخی گفته اند که منشی نولکشور مجدداً با زنی مسلمان ازدواج کرد، که بسیاری از مردم او را "بیگم صاحبه" می خواندند. منشی نولکشور بسان ستاره ای از خانواده ای بود که افراد آن، علاوه بر دستیابی به مناسب عالی در کشور، در ذکاء و خرد مقامی بس والا داشت.

قرن نوزدهم میلادی برای هندیان قرن بسیار پرآشوبی بوده است. منشی نولکشور قادر به نظاره این هرج و مرج نبود. از سویی انگلیسی ها هر نوع مظالمی را بر اهل هند روا می داشتند. از سوی دیگر شورشیانی بودند که علیه حکومت خارجیان ضرب و حرب را وسیله نجات قرار می دادند، تفرقه پردازی هندی ها هیچ گاه فرصتی به هندیان نداد تا کسی درین آنها تا حدی اتفاق و هماهنگی را بیدار کند منشی نولکشور با چند تن از همکاران خویش سعی می کرد که بی طرفی را دنبال کند و طرحی برای ازین بردن اختلافات مردم پیشنهاد کند. لذا چاره ای بنظرش رسید، او تصمیم گرفت که از طریق نشریات وسیله ای برای اتحاد ملی و پیشرفت کشور بجوید. تا هند از خطری بزرگ نجات یابد.

در نتیجه در اوایل - سال ۱۹۵۸ م روزنامه ای به نام "اوده اخبار" را در شهر لکهنؤ انتشار داد. این روزنامه کم کم راهی برای بهبود کشور باز کرد و خط ملی گرایی شدیدی را پی گرفت. این روزنامه در وهله اول فقط دو بار در ماه چاپ می شد. ولی بعداً به صورت روزنامه هفتگی درآمد. خبرنگاران این روزنامه تنها منحصر به هند نبودند، بلکه در کشورهای اروپای و آسیای غربی نیز افرادی بودند که مقالات علمی و سیاسی را مستقیماً برای انتشار درین روزنامه می فرستادند. آقای پامرس که یکی از استادان دانشگاه کامبریج بود، گزارشی درباره روابط انگلیس و ایران را به طور متواتر از لندن می فرستاد تا در این روزنامه چاپ شود. ادیبان و شاعران نامی زمان خود، با این روزنامه وابستگی و دلبستگی داشتند. نامه های دانشمندان هند، چون "میرزا غالب" و "سرسید احمد خان" نیز در همین روزنامه انتشار می یافت. دکتر عبدالسلام خورشید، در کتاب "صحافت هندوپاک" نوشته است. "اوده اخبار" روزنامه ای بود بدون تفریق مذهب و

ملت. به ظاهر این روزنامه اوضاع مسلمانان را منعکس می کرد، هیچ گاه سرو کاری به تعصب نداشت. ادیبان و شاعران گرامی عضو اداری این روزنامه بودند. مثلاً غلام حسین تیش، شاگرد مرزا غالب دهلوی، سرشار، احمد حسن شوکت، عبدالحلیم شرر، حیرت دهلوی و غیره. "باشتهاری که روزنامه به دست آورد، چاپ آن به هفته‌ای دوبار رسید. مولوی هادی علی اشک، مولوی رونق علی رونق، غلام محمد تیش، رتن نات سرشار، مولانا فخرالدین لکنوی، راجه شیو پرشاد، طوطا رام شایان، امجد علی اشهری، مرزا حیرت دهلوی و مولانا احمد حسن شوکت میرتی به ترتیب صاحب امتیازان این روزنامه بودند.

انتشارات چاپخانه نولکشور. برخی از انتشارات چاپخانه نولکشور لکنو به این شرح است:

- (۱) - شاهنامه فردوسی: (درسه مجلد) و نیز ترجمه های آن به زبان اردو و هندی.
- (۲) - مثنوی مولانا روم! منشی نولکشور خودش دلدادۀ مثنوی بود. چند نسخه خطی را با کمک علمای عصر تدوین کرد و با خط نستعلیق انتشار داد. شرح این مثنوی را نیز در دو مجلد چاپ کرد غیر از آن دیباچه ای منظوم را هم سرود. و قبل از متن مثنوی آورده است بدین قرار.

<p>خمد نذر کبریای ذوالجلال همچون ذرات انبیاء و اولیاء هم بقدر ظرف در مرآت شان و آنکه بود آئینه اش مثل قمر مصطفی شد نام اوبدرالدجی این تکثر در مظاهر کم نگر بل اگر چشم بصیرت منجلی ست</p>	<p>نور او شمس منزه از زوال از تجلی جمالش پر ضیاء شد ز نور لم یزل لمعی عیان پر تو کامل در و شد جلوه گر مظهر عینیت شمس الضحی وحدت خورشید دار اندر نظر چشم هم زان نور لامع ممتلی ست</p>
--	--

- (۳) - جواهر الاسرار: شرح مثنوی معنوی از مولانا حسین بن حسن سنبزواری (درسه جلد)

(۴) - پیراهن یوسفی: ترجمۀ منظوم مثنوی معنوی بزبان اردو (درشش جلد)

(۵) - بوستان معرفت: شرح و ترجمه و حواشی مثنوی از مولانا عبدالمجید (درشش جلد)

(۶) - لطائف معنوی: انتخاب اشعار دشوار و شرح آن از شاه عبدالطیف

(۷) - منتخب اللباب: انتخاب مثنوی معنوی

(۸) - مثنویات خواجه فرید الدین عطار: تقریباً تمام مثنویات عطار را به چاپ رسانید.

(۹) - مثنویات نظامی گنجوی: ترجمه مثنوی های نظامی گنجوی

(۱۰) حدیقه سنایی: تمام مثنوی را بچاپ رسانید.

(۱۱) مثنویات امیر خسرو: همه مثنویهای خسرو و دواوین وی را چاپ کرد.

(۱۲) - کلیات خاقانی: مثنوی زلالی را نیز به چاپ رسانید.

(۱۳) - کلیات شمس تبریزی: به نام دیوان شمس تبریزی چاپ کرد.

منشی نولکشور کلیات شاعران دیگر همچون: سعدی، جامی، انوری، عرفی، نظیری، بیدل، جلال اکبر، عراقی، صائب، ظهیر فاریابی، غالب و صهبائی را نیز به چاپ رسانید و دواوین شاعران فارسی چون حافظ، نظیری، عرفی، کلیم، حزین، فیضی، واقف، هلالی، غنی کاشمیری، نعمت خان عالی، حسن سجزی و ظهوری را هم انتشار داده است.

علاوه بر آن وی قصاید عرفی، بوستان سعدی، رشحات ملاکاشفی، نفحات الانس جامی، روضة الشهداء ملاکاشفی، عجائب المخلوقات و غیره را به چاپ رسانید. همچنین کتاب های اخلاقی و عرفانی دیگری نیز با مهارت و چیره دستی از چاپ خانه منشی نولکشور خارج شد. و به دست مردم رسید. که عبارت است از: اخلاق جلالی، اخلاق ناصری، اخلاق محسنی، انوار سهیلی، عیار دانش، اعجاز خسروی، مقامات حمیدی، انشای جامی، رقعات پیدل، رقعات ابوالفضل، عطیه کبری، حسن و عشق نعمت خان، نگار دانش، طراز دانش، پنج رقعۀ ظهوری، مجالس العشاق، مهر نیمروز غالب، ریاض الفردوس، انشاء رحمانی، شرح سه نثر از صهبائی، نگارنامه مظهر العجائب، ریاحین عظیم، کلیات نثر غالب، معیار اشعار طوسی، حقایق البلاغت، تاویل المحکم، شرح فصوص الحکم ابن عربی، تذکره الاولیای عطار، کشف المحجوب، مطالب رشیدی، جذب القلوب، سیر الاولیاء، اسرار الاولیاء، خزینة الاصفیاء، فتوح الحرمین، مکتوبات شرف الدین منیری، کیمیای سعادت، امام غزالی، احیاء علوم الدین امام غزالی و ترجمه آن از مولانا احسن نانوتوی به نام مذاق العارفين.

کتابهای تاریخی که از مطبع منشی نولکشور به چاپ رسید، عبارت است از: روضة الصفاء، تاریخ فرشته، (در دو جلد و ترجمه آن) تاریخ طبری (در ۴

جلد) منتخب التواریخ بدایونی، سیر المتأخرین، حیب السیر، تاریخ و صاف، اکبرنامه، آئین اکبری، طبقات ناصری، شاهجهان نامه، توزک جهانگیری، عماد السعادت، هفت اقلیم، وقایع نعمت خان عالی، تاریخ مصر، تذکره دوست شاه سمرقندی، تذکره حسینی و غیره.

فرهنگهای فارسی دیگری نیز با همت چاپ خانه نولکشور انتشار یافته، عبارت است از:

برهان قاطع، هفت قلم، بهار عجم (تپک چند) فرهنگ آندراج، فرهنگ جهانگیری، منتخب اللغات، غیاث اللغات، جامع اللغات، مصائف اللغات، کشف اللغات، لغات کشوری (فارسی اردو) منتهی الادب کامل، مصطلحات الشعراء، و ترجمه لغت عربی.

کتابهای پزشکی و طب، همچون اکسیر اعظم از حکیم اعظم خان دهلوی (در ۴ جلد)، قانون ابو علی سینا (ترجمه فارسی از ملا فتح الله شیرازی)، ذخیره خوارزم شاهی (از حکیم پادشاه سکندر لودی)، شفاء الابدان، کفایه منصور، جامع شفا (از حکیم افضل عالی) نیز از همین چاپ خانه انتشار یافت.

مضافاً، منشی نولکشور چند کتاب مذهبی به عبارت: تفسیر حسینی کاشفی، مشکوٰه و شرح آن، اشعه اللمعات (۵ مجلد) شرح اصول کافی، قدوری و کنزالدقایق (ترجمه فارسی) را انتشار داد. علاوه بر آن تراجم قرآن کریم اثر شاه ولی الله دهلوی و شیخ مصلح الدین سعدی شیراز را به چاپ رسانید.

منشی نولکشور انسانی بسیار ساده دل بود. در سال ۱۸۶۸ م انجمن ادبی "جلسه تہذیب" را بنیان نهاد. و تا آخرین مرحله زندگی در نظر داشت، گسترش بدهد. بزرگان زمان چون آقای کولمیتن، رابرت با نکت و چودری نعمت الله خان و غیره مهمترین اعضای این انجمن بودند. در اولین جلسه این انجمن (۱۲ آوریل ۱۸۶۹ میلادی) منشی نولکشور در سخنرانی خود درباره "فوائد کتابخانه‌ها" صحبت می کرد که ارزش آن هنوز هم به جای خود محفوظ است. حال آنکه منشی سروکاری با سیاست نداشت اما تا آنجا که مقاومت به علیه بی قانونی لازم بود، همیشه صدای خود را بلند می کرد و نجات مردم را از قسم اولین وظیفه زندگی بر می شمرد.

بار دیگر این نکته یاد آور می شود که زندگی و حیات منشی نولکشور بهترین

درس برای کسانی است که از شکست می هراسند و خود را به دست سرنوشت میسپارند، اما اگر از عقاید منشی استفاده کنند ممکن است به آرزوی خود برسند. در پایان گفته های میرزا غالب درباره منشی نولکشور به این شرح نقل می شود.

"باری سپاس مردمی و مهرورزی آن مردم چشم مهرورزی و مهر سپهر مردمی، آن به دانش گران مایه و آن جاه بلند پایه، آن به سرکشاده چو فریدون باضحاک و یا فرودستان چون سلیمان بامور، سراپا دانش و همه تن بینش، منشی نولکشور بجای آر که به خریداری دکان بی رونق کمر بست، تا نقش این کلپترها در انطباق درست نشست. اگر این جوان مرد بیدار دل به بستن شیرازه اوراق پریشان نه پرداختی، کاغذ مسودات قاطع برهان را با کاغذ گربردی و به آب آغشته فروکوفتی یا سرمه فروش چریدی تا چکه ها ساختی، به آئینه کلک حق گذار من پایان آن نسخه منطبع آن بنشستن تقریظ و تاریخ دزدن مهر نقش دیگر انگیخت، تا هیچ کس بی دستوری صاحب مطبع او ده اخبار... کالبد انطباق فرو نتواند ریخت."

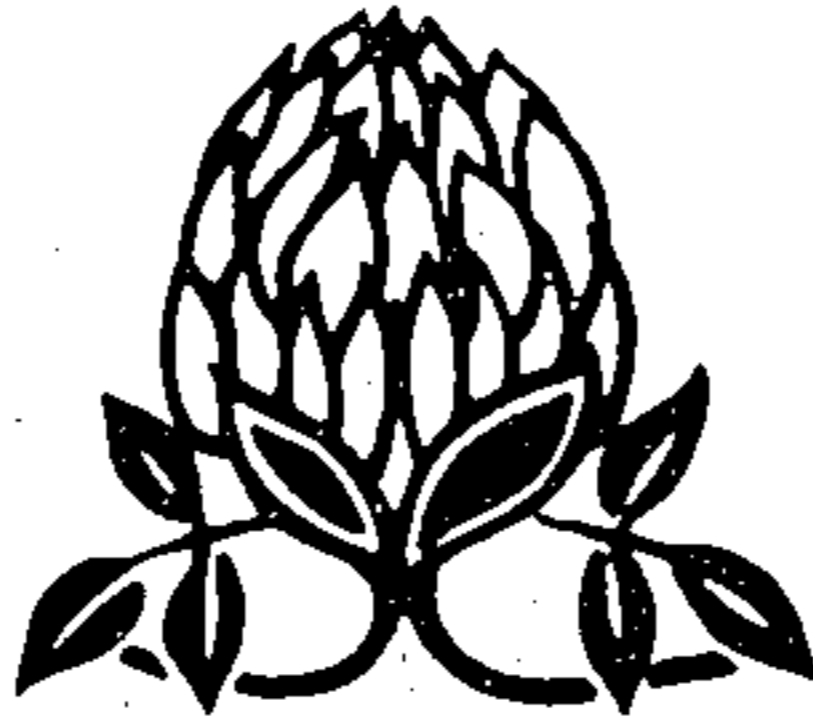
منشی نولکشور فقط روزنامه نگار و مقاله نویس نبود، بلکه در هنر شاعری نیز ماهر و پخته دست بود. اینک چند بیت شعر او به فارسی نقل می شود. این اشعار را وی درباره خود و خدمات ادبی و دینی خود سروده است:

<p>می سرایید نغمه مافی الضمیر هست میل طبع من سوی علوم یا کتاب حسن یا حسن کتاب هست منظور دلم فی کل حال کاملان عصر گرد آورده ام زین تجارت بس همین نفع من است کار اهل کار جهد ابلهانی آنچه در کار است در کار آشکار شکر داور است بیرون از بیان حاصل تحقیق جز توحید نیست باطناً پاک از تعصب مشرقی محترم اندر ضمیر حق گزین</p>	<p>بعد از این الحان نی کلک دبیر کز دم تمیز محمود و معلوم شد پسند خاطر از بدو شباب همدمی مردم اهل کمال مهر آن طرح مطابع کرده ام مقصد من صحبت اهل فن است همت من صرف صرف مبلنی هر یکی با خوش دلی مشغوف کار رونق کار است افزون هر زمان جید من در حلقه تقلید نیست ظاهراً دور از تجاوز مذهبی حق پرستان مذاهب اجمعین</p>
--	---

منشی نولکشور یکی از چهره های مشخص و برجسته قرن نوزدهم میلادی است که تا قیامت نمونه ای روشن از کار و تلاش و مصدر خدمات فرهنگی در

صفحات تاریخ باقی خواهد ماند او عاشق کارش بود به قول حافظ شیرازی :

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق ثبت است بر جریده عالم دوام ما



اصول

و

مبادی سخنوری

تالیف

محمد باقر شریعتی سبزواری

فرهنگ و تهاجم فرهنگی

برگرفته از سخنان مقام معظم رهبری

حضرت آیت الله خامنه‌ای

(مطالعات)

فرهنگ و تهاجم فرهنگی

این کتاب برگرفته از سخنان آیه الله خامنه ای رهبر معظم انقلاب اسلامی است و دیدگاههای آن رهبر گرامی را درخصوص مسئله تهاجم فرهنگی منعکس می سازد. کتاب مشتمل است بر پنج فصل که عناوین آن از این قرار است:

- فصل اول : تهاجم فرهنگی و تبادل فرهنگی
- فصل دوم : جهان اسلام و تهاجم فرهنگی
- فصل سوم : انقلاب اسلامی و تهاجم فرهنگی
- فصل چهارم : وظایف مردم و مسئولان در مقابله با تهاجم فرهنگی
- فصل پنجم : رسالت دستگاهها و نهادهای فرهنگی، هنری در مقابله با تهاجم فرهنگی

فصل دوم دارای چهار بخش است به عنوانهای زیر:

- بخش اول : تاریخچه رویا رویی فرهنگی قدرتهای استکباری با فرهنگ اسلامی
- بخش دوم : علل و ریشه های تهاجم فرهنگی قدرتهای استعمارگر به دنیای اسلام
- بخش سوم : شیوه ها و ابزارهای قدرتهای استعمارگر در تهاجم فرهنگی به دنیای اسلام
- بخش چهارم : راههای مقابله ی مسلمین با تهاجم فرهنگی

فصل سوم سه فصل به عنوانهای زیر دارد:

- بخش اول : تاریخچه ی تهاجم فرهنگی در ایران
- بخش دوم : علل و ریشه های تهاجم فرهنگی به انقلاب اسلامی
- بخش سوم : شیوه ها و ابزارهای دشمن در تهاجم فرهنگی به انقلاب اسلامی

فصل چهارم دارای چهار بخش به عنوانهای زیر است :

- بخش اول : وظائف کلی مردم و مسئولین در مقابله با تهاجم فرهنگی
 بخش دوم : جایگاه زنان در فرهنگ اسلامی و نقش آنان در مقابله با
 تهاجم فرهنگی
 بخش سوم : رسالت حوزه های علمیه در گسترش فرهنگ اسلامی و مقابله
 با تهاجم فرهنگی
 بخش چهارم : رسالت نویسندگان، روشنفکران و هنرمندان مسلمان در
 مقابله با تهاجم فرهنگی

فصل پنجم سه بخش به عنوانهای زیر دارد :

- بخش اول : رسالت دانشگاهها و نظام آموزش عالی
 بخش دوم : رسالت دستگاهها و نهادهای فرهنگی و هنری
 بخش سوم : رسالت دستگاههای اجرایی و قضایی در مقابله با تهاجم
 فرهنگی

این کتاب را که دارای ۴۴۲ صفحه است، سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی وابسته به وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی در سال ۱۳۷۳ ش (۱۹۹۴ م) منتشر نموده است. بهای این کتاب پنجهزار ریال است. نظر به اهمیت فوق العاده محتویات این کتاب، جا دارد این مجموعه به زبانهای زنده جهان بویژه عربی و فارسی و اردو و ترکی و انگلیسی ترجمه و منتشر شود تا اندیشه مندان جهان، بخصوص دنیای اسلام از مطالب آن هرچه بیشتر بهره مند شوند.

(دکتر علیرضا نقوی)

اصول و مبادی سخنوری

تألیف: محمد باقر شریعتی سبزواری

ناشر: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی قم

تاریخ انتشار: ۱۳۷۳ هـ ش

۴۰۰ ص. مرکز پخش، قم (ایران)

این کتاب برای اولین بار بعد از انقلاب اسلامی ایران در ایران به طبع رسیده و مؤلف محترم آن که خود از مبلغان بزرگ اسلام و از سخنوران توانمند و دانشمند زبان فارسی و اسلامی است، اثری بسیار ارزنده و سودمند تألیف کرده و به بازار ادب و هنر اهدا نموده است و در صفحه ۹ این گونه فرموده است:

«انگیزه اصلی نگارش: امام امت بنیانگذار و معمار جمهوری اسلامی ایران در سخنانی که در بین علما و فضیای قم ایراد فرمودند، اظهار داشتند: «علمای حوزه (نای علمیه خطیب تربیت کنند)». بدین جهت مؤلف دست به کار شد و «اصول و مبادی سخنوری» را تصنیف کرد.»

تقسیمات کتاب به این ترتیب است: پیشگفتار ۷ ص، مقدمه ۱۱ ص

بخش اول: اهمیت سخنوری و شرایط آن در ۹۵ ص

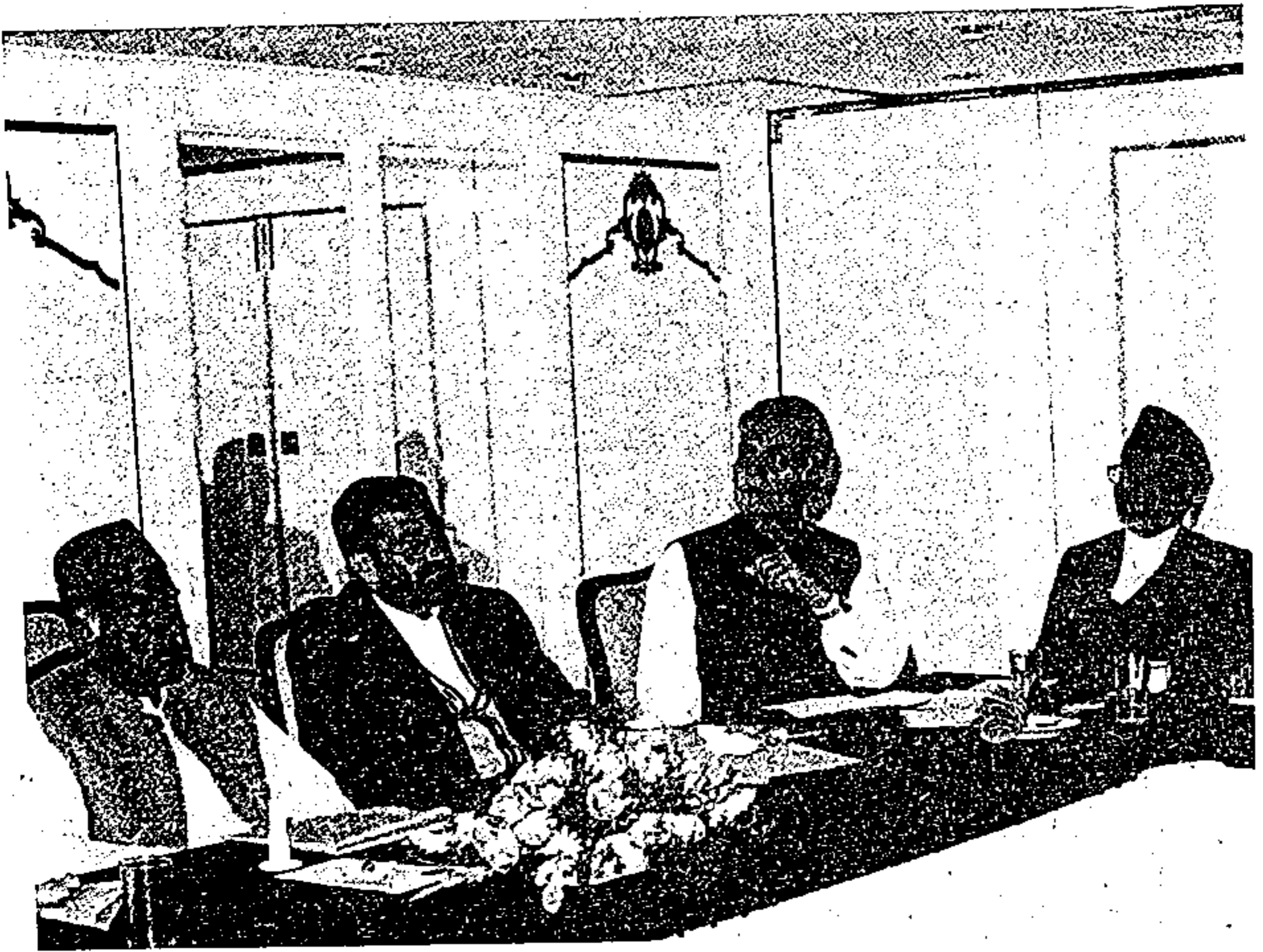
بخش دوم: موازین سخن و سخنوری ۵۸ ص

بخش سوم: راه و رسم و تبلیغ در اسلام ۴۵ ص

بخش چهارم: اسلوب خطابه و انواع آن، ۱۱۰ ص

بخش پنجم: اقسام خطابه ۸۴ ص

هر یک از این بخش ها نیز به تقسیمات دیگر منقسم شده و دست یافتن به مطالب کتاب را آسان ساخته است. در این کتاب علاوه بر تبیین روش های گوناگون سخنوری در اسلام و در زبان فارسی، طریقه های تازه و اسلوب جدید خطابه به نگارش درآمده است. نثر فارسی آن، پخته و محکم و منسجم و خواندنی است. اشعار زیبا و دلآویز از شاعران و عارفان زبان فارسی برای نمونه و به عنوان شاهد مثال به دست داده است. مطالعه و خواندن این کتاب برای هر کس که در میدان ادب و وعظ و خطابت و شعر و سخن گام برمی دارد، بسیار مغتنم است.



اولین جلسه انجمن دوستداران فارسی

انجمن دوستداران فارسی

تجلیل و یاد

اولین جلسه انجمن دوستداران فارسی روز دوشنبه ساعت ۶ بعد از ظهر هشتم آبانماه ۷۴ در اسلام آباد به ریاست سید فیض الحسن فیضی استاد زبان و ادبیات فارسی و شاعر معروف فارسی و اردو و انگلیسی منعقد شد. پس از تلاوت آیات قرآنی دکتر سید سبط حسن رضوی مؤسس و رئیس انجمن فارسی اسلام آباد درباره علل تشکیل انجمن دوستداران فارسی صحبت کرده گفتند:

درحقیقت این انجمن به خاطر ترویج و گسترش زبان فارسی در این منطقه و برای تحکیم روابط دوستانه فرهنگی بین کشورهای فارسی زبان تشکیل می شود. جناب محمد افضل خان وزیر امور کشمیر و مناطق شمالی ریاست این انجمن را قبول کردند و آقای مختار علی خان معاون رئیس و خانم دکتر محمود هاشمی معاون رئیس برای بخش بانوان و استاد مقصود جعفری دیر عامل و خانم سلمی عزیزه نگهت خازن و چند تن آقایان دیگر به عنوان اعضای هیئت عامل انتخاب شدند آقای محمد افضل خان در سخنرانی خود کمال تشکر و امتنان خود را ابراز کردند و نطق مختصری درباره زبان فارسی و روابط پاکستان و ایران ایراد نمودند و از انقلاب اسلامی ایران و امام خمینی (ره) تجلیل کردند. سپس آقای علی ذوعلم رایزن فرهنگی جمهوری اسلامی ایران که به عنوان مهمان ویژه در این مجلس شرکت کرده بودند، درباره اهداف انجمن، زبان و ادبیات فارسی و وضع کنونی آن در این منطقه صحبت کردند و از بانیان انجمن سپاسگزاری نمودند.

قرار براین شد که در جلسه آینده اساسنامه این انجمن به تصویب برسد و براساس آن برنامه های آینده انجام شود و آقای دکتر جاوید اقبال قاضی النضاة بازنشسته دادگاه عالی و عضو مجلس سنا در جلسه آینده درباره اقبال و فرهنگ غرب سخنرانی کنند.

جلسه برای تجلیل میر ببر علی انیس

به مناسبت یکصد و بیست و سومین سالگرد وفات انیس (م ۱۸۷۴ میلادی)،

شاعر بزرگ اردو، نعت نگار و منقبت نویس و مرثیه سرای قرن نوزدهم میلادی شبه قاره که قریب دو بیست هزار بیت شعر در رثای حضرت امام حسین (ع) و شهدای کربلا سروده است، «دبستان انیس» اقدام به برگزاری مراسمی در تاریخ هفدهم دسامبر ۹۵ م ۲۶ آذر ۷۴ هـ به ریاست جناب سید ظفر علی شاه، معاون رئیس مجلس ملی پاکستان کرد. در این مراسم بزرگداشت چندین تن از ادیبان و شاعران و اندیشه مندان از شهرهای دیگر پاکستان شرکت کردند که از جمله از افراد زیر می توان نام برد:

جناب انتظار حسین ادیب و نقاد ممتاز و داستان نویس معروف و دکتر سهیل استاد و دانشمند برجسته و سید وحید الحسن هاشمی ادیب و شاعر و مدیر مجله ماهانه «پیام عمل» و جناب سید ضمیر اختر نقوی متخصص «انیس» و «جوش» و خطیب و نویسنده ۲۵ کتاب تحقیقی و دکتر عالیہ امام استاد و ادیب ممتاز پاکستان و جناب ظل صادق شاعر مرثیه نگار معاصر پاکستان و جناب افتخار عارف صدر نشین «مقتدره قومی زبان دولت پاکستان» (فرهنگستان) و الحاج سید علی اکبر رضوی سرپرست دبستان انیس و از شاعران معروف استاد مقصود جعفری، سید حسنین کاظمی، نصرت زیدی، زاهد نقوی، نیشان اکبرآبادی سید فیض الحسن فیضی و آقای ایرج تبریزی ادیب و نویسنده ایرانی.

در این مراسم آقای علی ذوعلم رایزن فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران نیز به عنوان مهمان ویژه شرکت داشتند و چند اقتباس از حسن بیانات ایشان اینجا نقل می گردد:

«من گرچه انیس شناس نیستم ولی انیس دوست هستم چون ممدوح انیس و ممدوح من یکی است و آن ذات با برکات حضرت اباعبدالله الحسین بن علی (ع) است که انیس در رثای آن بزرگوار و رفقاییش هزارها بیت سروده است. من در اینجا به دو نکته باید اشاره کنم و آن این است که شاید مقایسه انیس با حماسه سرایان جهان، مانند هومر، ورجل و شیکسپیر مقایسه درستی نباشد «انیس» شما نه با «فردوسی» ما قابل قیاس است و نه با شیکسپیر انگلستان چون انیس فقط شاعر نبود، بلکه عارف هم بود، عرفان او است که شعرش را بعد از دو بیست سال زنده نگاه داشته و یاد او را شمع جمع ما قرار داده است، دیگر اینکه «انیس» انسانی گوشه گیر از جامعه و انسانی غایب از صحنه جامعه نبود.

انیس در صحنه جامعه حضور سیاسی و فرهنگی داشت. او زمانی حماسه حسین بن علی (ع) را در قالب شعر سرود که استعمار انگلیس بر این خطه سلطه داشت. بنده این احتمال را بسیار قوی می دانم که انیس در قالب مرثیه، مردم را و مسلمانان را در مقابل استعمار انگلیس به نحو غیر مستقیم بر می انگیزانده و دعوت پیمودن راه حسین بن علی (ع) را می کرده است.

همچنین در خصوص شعر انیس دو نکته بیان می کنم یکی اینکه او موضوعی را برای اشعارش انتخاب کرد، که جدی ترین موضوع در تاریخ بشر بوده است یعنی مبارزه حق با باطل که نمونه واقعی آن، سانحه کربلاست. شاعرانی بودند که شعرهای مطلوبی سرودند از نظر فن شاعری و یا ویژگیهای دیگر اما موضوع آنها گل و بلبل و طبیعت و غیره بود، اما محور شعر انیس بسیار جدی و ریشه دار بود چرا که داستان کربلا بارزترین مصداق مبارزه حق و باطل بوده است. پس همه دین و همه اسلام و همه فرهنگ اسلام را «انیس» در اشعار خودش بیان کرده است.

در شعر «انیس» کربلا یک حماسه است نه یک تراژدی - «درحقیقت مرثیه های «انیس» بیدارکننده است و همین است که حضرت آیت الله خامنه ای مد ظله العالی رهبر انقلاب اسلامی فرمودند: «عاشورا یک فرهنگ است». این معنی را این برداشت را ما در شعر «میربیر علی انیس» می بینیم. در پایان بنده دو پیشنهاد می کنم از انجمن ادبی انیس، یکی اینکه کلام انیس را به زبان فارسی ترجمه کنند تا فارسی زبانان و اهالی ایران نیز از این اشعار حداکثر استفاده را بکنند و دوم اینکه چهار سال بعد دویستمین سالگرد تولد «انیس» خواهد بود، یک گردهمایی بزرگ و جهانی و در سطح عالی با نمایش بین المللی آثار میر انیس و کتابهای دیگر که درباره ایشان تا حال به نگارش درآمده است، تشکیل دهند تا فارسی زبانان و دیگران نیز بتوانند درباره انیس صحبت کنند و در این مجلس از شرق و غرب دعوت شوند که در نتیجه پیام انیس به اطراف جهان برسد که البته بنده برای رسیدن به این هدف از هیچ کوششی دریغ نخواهم کرد.

همچنین در این جلسه آقای ظفر علی شاه معاون رئیس مجلس ملی پاکستان در سخنان خود فرمود که برای اصلاح اخلاق و تطهیر کردار و افکار و گفتار نوجوانان امروز مطالعه کلام انیس لازم است و اینکه در کتابهای درسی در سطوح

مختلف کلام انیس درج شود و نیز در آموزشگاهها و دانشگاهها سمینارهایی برای تفهیم و تشریح کلام انیس ترتیب داده شود تا نوجوانان ما از فرهنگ و اخلاق و ادب و تمدن اسلام بیشتر آگاه شوند و بدانند که قهرمانان کربلا برای احیای آداب و احکام اسلام چه فداکاریهای ارزنده و شایسته ای انجام داده اند و از سیره نمایان آنان راهنمایی بگیرند.

در پایان دکتر سید سبط حسن رضوی رئیس انجمن «دبستان انیس و دبیر» از حضار محترم تشکر کرد و افزود که میر بیر علی انیس و خانواده محترم ایشان همیشه به وسیله زبان فارسی مکاتبه می کردند و نیز بعضی از شاگردان و فرزندان میر انیس هم به زبان فارسی مرثیه سرایی کرده اند.



نامه ها

آقای دکتر سید حسین نصر، اندیشه مند گرامی ضمن ارسال نامه ای از دانشگاه جرج واشنگتن، آمریکا، درخصوص فصلنامه دانش و مدیریت آن ابراز لطف فرموده اند که از ایشان کمال امتنان حاصل است.

بابی صبری منتظر دریافت مقالات پربار ایشان هستیم تا ان شاء الله در شماره های آینده دانش چاپ کنیم.

* * *

باتشکر فراوان از آقای علی اصغر سید یعقوبی رئیس محترم دانشکده ادبیات فارسی و زبانهای خارجی دانشگاه تبریز، ایران، فصلنامه های شماره ۳۸ تا ۴۱ برای ایشان ارسال شد.

* * *

آقای صابر ابوهری از جگا دهری، هند، نامه شما زیارت شد، از لطف شما به مجله، کمال امتنان حاصل و مایه دلگرمی کارکنان آن است. ان شاء الله شعر شما در شماره آینده به چاپ خواهد رسید.

* * *

خانم انجم حمید، از اسلام آباد پاکستان، با سپاس از شما و توجهی که به فصلنامه دانش مبذول داشته اید، دیدگاههای شما درخصوص بهبود مطالب فصلنامه از همین شماره (۴۲) مورد توجه گردانندگان آن بوده و شما از این پس مطالب فصلنامه را در قالبی جدید مطالعه خواهید کرد. امید به خدا که نظر شما تأمین شود. منتظر نامه های بعدی شما هستیم.

* * *

نامه پراز مهرهای استاد دانش علوی از مرکز اسلامی شکور، چارسده، پاکستان، به دستمان رسید. از ابراز عنایت ایشان نهایت سپاسگزاریم و امیدواریم از این پس فصلنامه ای پربارتر به محضر دوستان تقدیم کنیم.

* * *

نامه آقای موحد مسئول خانه فرهنگ کویته، پاکستان واصل شد. از ایشان و آقای جواد رسولی نویسنده مقاله و دانشجوی زبان فارسی دانشگاه بلوچستان سپاسگزاریم. مقاله ایشان در همین شماره فصلنامه درج شده است.

* * *

نامه آقای حفظ الرحمن صدیقی از کراچی پاکستان واصل و موجب کمال خوشوقتی شد. امید به خدا که فصلنامه دانش با مطالب غنی تر به زیر چاپ برود و تقدیم اصحاب فکر و اندیشه شود.

دانش

فہرست کتابهای رسیده

- ۱ - تہاجم و تہاجم فرهنگی : سخنان حضرت آیۃ اللہ خامنہ ای رہبر معظم انقلاب اسلامی - سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی ۱۳۷۳ هـ ش. برابر با ۱۹۹۴ م، تهران - ایران (فارسی)
- ۲ - حافظ محمود شیرانی اور ان کی علمی و ادبی خدمات جلد دوم : مؤلف دکتہر مظہر محمود سال شیرانی، جون ۱۹۹۵، ناشر : احمد ندیم قاسمی - ترقی ادب، کلب رود، لاہور (اردو)
- ۳ - سلام و قیام : پروفیسر داکتہر محمد مسعود احمد - کراچی

مقالات رسیده

- ۱ - اسماء طریقت : از دکتہر سلطان الطاف علی کویتہ - اردو
- ۲ - اسد ملتانی کا تنقیدی و تحقیقی شعور : داکتہر مختار ظفر، ملتان - فارسی
- ۳ - آرزو کی تنقید نگاری : دکتہر سید محمد اصغر، ہند، اردو
- ۴ - معرفی جواہر عباسیہ : دکتہر آغا یمین، لاہور، فارسی
- ۵ - فارسی کتابوں کا سندھی ترجمہ «فہرست» جناب غلام محمد لاکھو، اردو
- ۶ - احوال و آثار زیب مگسی : شرافت عباس، بلوچستان - فارسی
- ۷ - آذری ۱ سفر اینی، شاعر و عارف خراسانی قرن نهم ہجری، سلیم مظہر - دانشگاه تهران - فارسی
- ۸ - مثنوی "بوعلی شاہ" عهد سلاطین کی زندہ تصویر - مقصود حسنی - اردو
- ۹ - میرزا عبدالقادر بیدل : استاد محمود عالم، علیگر، ہند، فارسی

فہرست مجلہ های رسیده

فارسی :

- ۱ - عکس : ماہنامہ علمی و ہنری شماره ۱۰۱، مہر ۱۳۷۴، نشریہ عکاسی انجمن سینمای جوانان ایران - تهران - ایران، صندوق پستی ۱۹۶۱۵/۳۱۴
- ۲ - کتاب ہفتہ : کتابشناسی کتب منتشرہ از ۸ الی ۱۴ آذر ماہ ۱۳۷۴، سال دوم، آذر ماہ ۱۳۷۴، شماره ۱۱۴ - ادارہ کل مراکز و روابط فرهنگی. ناشر : خانہ

کتاب ایران - صندوق پستی ۱۵ - ۱۴۱۷۵ تهران ایران

۳ - زن روز: (هفته نامه اجتماعی) شنبه ۲ دی ماه ۱۳۷۴ - شماره ۱۵۳۸ تهران کد

پستی ۱۱۴۴۴ - ایران

۴ - صدف: ماهنامه ادبی - هنری برای نوجوانان همراه با مروراید «برای

کودکان» شماره دوم / مرداد ماه ۱۳۷۴

۵ - فیلم: «ماهنامه سینما، جلد ۱۳ شماره ۱۸۲، دی ماه ۱۳۷۴ کد پستی

۵۸۷۵ - ۱۳۷۴ تهران - ایران

۶ - گل آقا: هفته نامه سیاسی، اجتماعی، انتقادی - شماره ۳۷، جلد ۶ آذر ماه

۱۳۷۴، صندوق پستی ۱۹۳۹۵/۴۹۳۶ - تهران - ایران

۷ - کیهان ورزشی: شماره، ۲۱۱۴، دی ۱۳۷۴، موسسه کیهان، تهران، خیابان

فردوسی، کوچه شهید شاهچراغی، کد پستی ۱۱۴۴۴ - ایران

۸ - کیهان بچه ها: شماره ۸۱۵ آذر ماه ۱۳۷۴ - کد پستی ۱۱۴۴۴، تهران - ایران

۹ - آشنا: دو ماهانه، شماره ۲۴، مرداد و شهریور - تهران، خیابان شهید بهشتی،

میدان تختی، شماره ۵، بنیاد اندیشه اسلامی، طبقه ۴ - ایران

۱۰ - صریر بولان: شماره ۴ جلد ۱، انجمن فارسی بلوچستان - کوئته

۱۱ - آشنا: فصلنامه، سال اول شماره ۳ (پاییز ۱۳۷۴) رایزنی فرهنگی سفارت

جمهوری اسلامی ایران (آنکارا) - ترکیه

اردو:

۱ - کنز الایمان: ماهنامه، جلد ۵، شماره ۱۰ و ۱۱ دسمبر ۱۹۹۵ م و جنوری

۱۹۹۶ م دهلی روڈ، صدر بازار، چھاؤنی لاہور

۲ - پیام عمل: ماهنامه، جلد ۳۷ شماره ۱۱ نومبر ۱۹۹۵ م امامیہ مشن پاکستان

ٹرسٹ پوسٹ بکس ۲۳۹۹ لاہور

۳ - تسخیر: هفت روزه، جلد ۷ شماره ۲۳ - ۴۹ کریم بلاک علامہ اقبال ٹاؤن

لاہور

۴ - ہومیو پیتھی: ماهنامه، اکتوبر و نومبر ۱۹۹۵ و جنوری ۱۹۹۶ شماره ۱۰ جلد

۱۲ و شماره ۱۱ و جلد ۱۲ - جی - ۲۰۰ لیاقت روڈ - راولپنڈی

۵ - الامیر: ماهنامه، اکتوبر ۱۹۹۵ جلد ۷ شماره ۴ - کارنر ہاؤس، دوسری

منزل، پریڈی سٹریٹ کراچی ۷۴۴۰۰

۶- شمس الاسلام: ماہنامہ، اکتوبر نومبر ۱۹۹۵ جلد ۶۹ شماره ۱۰-۱۱ مرکزی

دفتر مجلس حزب الانصار شارع جامع مسجد بگویہ بہیرہ - سرگودھا

۷- شمس و قمر: ماہنامہ، جلد ۶ شماره ۱۳ اکتوبر ۱۹۹۵ - ۲۵۸ فیصل کائونی -

حیدرآباد

۸- خواجگان: ماہنامہ، جلد ۲۵ شماره ۱۰ - نومبر ۱۹۹۵

۹- تعارف نامہ مقتدرہ قومی زبان: ۳ ایچ ستارہ مارکیت، جی - ۷ مرکز -

اسلام آباد

۱۰- وحدت اسلامی: ماہنامہ، شماره ۱۲۵ جمادی الثانی ۱۴۱۶ ہجری قمری /

نومبر ۱۹۹۵ - رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران ہاؤس ۲۵

سٹریٹ ۲۷ - ایف ۶/۲ - اسلام آباد

۱۱- احقاق الحق: ماہنامہ، شماره ۸ جلد ۷ رجب ۱۴۱۶ بلاک، ۲، سرگودھا

۱۲- الشریعہ: ماہنامہ، جلد ۶ - ۶ شماره ۱۱ - ۱۱، نومبر، دسمبر ۱۹۹۵

الشریعہ اکادمی مرکزی جامع مسجد گوجرانوالہ

۱۳- دی ایجوکیشن میگزین: ماہنامہ، جلد ۲ شماره ۱۲، ۱۹۹۵، این ڈبلیو ۳۳

نزد اصغر مال، راولپنڈی

۱۴- معارف: ماہنامہ، جلد ۱۵۶، عدد ۴، ماہ اکتوبر نومبر و دسامبر ۱۹۹۵

دارالمضفین، شبلی اکیڈمی اعظم گڈہ ہند

۱۵- الاعتصام: ماہنامہ، جلد ۴۷ شماره ۴۱، نومبر ۱۹۹۵، شیش محل روڈ،

لاہور

۱۶- نصرۃ العلوم: ماہنامہ، جلد ۱، شماره ۱، نومبر ۱۹۹۵، محلہ فاروق گنج

گوجرانوالہ - پاکستان

۱۷- فکر و نظر: سہ ماہی جلد ۳۳، شماره ۱، جولائی ستمبر ۱۹۹۵ - ادارہ

تحقیقات اسلامی بین الاقوامی اسلامی یونیورسٹی - اسلام آباد

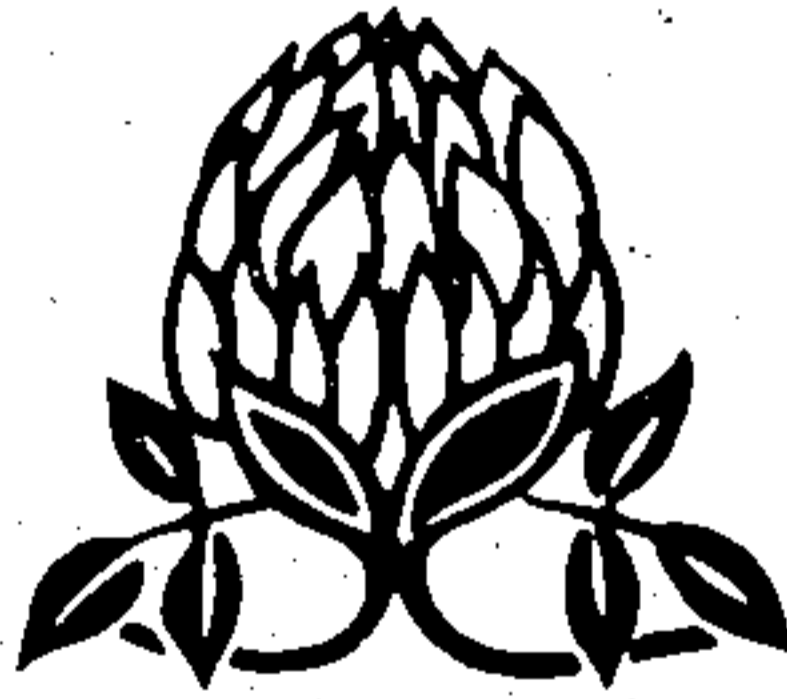
۱۸- طلوع افکار: ماہنامہ شماره ۱۰ جلد ۲۶، اکتوبر ۱۹۹۵، ۲۸ ایچ رضویہ

سوسائٹی کراچی ۷۴۶۰۰

۱۹- اخبار اردو: ماہنامہ، جلد ۱۲، شماره ۱۱ نومبر ۱۹۹۵، مقتدرہ قومی

زبان، ۳، ایچ ستارہ مارکیت، جی - ۷ مرکز، اسلام آباد

- ۲۰ - جریدہ: جولائی تا ستمبر، سال اشاعت ۱۹۹۵ شماره ۳، I باتھ آئی لینڈ
کراچی ۷۵۵۳۵
- ۲۱ - اقبال: سه ماہی، ش ۱، ج ۴۳، جنوری ۱۹۹۶، بزم اقبال، ۲ کلب روڈ،
لاہور
- ۲۲ - تنظیم المکاتب: اگست تا دسمبر ۱۹۹۵ - گولا گنج - لکھنؤ
- ۲۳ - خیر العمل: شماره ۱۰ و ۱۱ - ضیغم الاسلام اکادمی، نیو سمن آباد، لاہور
- ۲۴ - انجمن وظیفہ سادات و مؤمنین: ماہنامہ: شماره ۱۲ تا ۱۵، فین روڈ، لاہور
- ۲۵ - رضا لائبریری جرنل - ش ۲، ۱۹۹۵ رضا لائبریری، رام پور - ہند
- 26 - Iqbal Review : quarterly journal, vol. 36 No.3, 6 october
1995, Iqbal Academy, Lahore
- 27 - Hikmat vol 1, No 2, Autumn 1995/1416 Islamic Thought
Foundation P.O. Box 14155 - 3899



دکتر مہدی حمیدی

خانم قمر غفار شعبہ فارسی جامعہ ملیہ اسلامیہ - نیو دہلی

میری جنت

ڈاکٹر مہدی حمیدی ۱۹۱۳ء / ۱۲۹۳ ش، شیراز کے ایک عالم خاندان میں پیدا ہوئے۔ ہائی سکول سے لے کر ادبیات میں ڈاکٹریٹ کی ڈگری تک کی تعلیم انہوں نے اپنی ہی مادر وطن کی درسگاہ سے حاصل کی۔

مہدی حمیدی شاعر بھی ہیں اور نثر نگار بھی صاحب نگاہ مولف و مرتب بھی ہیں اور مترجم بھی اپنے وطن، اس کی تہذیب اور اعلیٰ مشرقی قدروں سے پیار کرتے ہیں اور ان کے پاسدار ہیں ان کا شعری مجموعہ رباعیوں اور اعلیٰ قصائد پر مبنی ہے۔

مہدی حمیدی کا انتخاب دریای گوہر (۳ جلد) کے عنوان سے ہندو ایران میں ایک خصوصی مقبولیت کا حامل ہے۔ ان کی تحریروں میں ادبی چاشنی کے ساتھ ساتھ شگفتگی بھی پائی جاتی ہے اور ان کو انشائیہ کا اچھا نمونہ قرار دیا جاسکتا ہے۔

حمیدی کی چند تصانیف درج ذیل ہیں:

فرشتگان زمین، شاعر در آسمان، سبکسری ہای تلم، پس از یک سال، عشق در بدر، شگوفہ ہا، ساہای سیاہ، اشک معشوق، طلسم شکستہ اور زمرہ بہشت وغیرہ۔

شیراز کے جنوب میں دنیا کے ہنگاموں سے دور خوبصورت باغ سے آراستہ ایک پرسکون اور پر فضا وادی پھیلی ہوئے ہے ہر سال جب وہاں بہار آتی ہے اور زندگی اپنی پوری شادابی کے ساتھ مسکراتی ہے تو کوہستانی پرندوں کی چہچہاہٹ اور چشموں کی گنگناہٹ کے سائے میں پھول کھلتے اور مرجھا جاتے ہیں۔

جب خزاں کی تند ہوائیں چلتی ہیں اور پتوں پر زردی بیٹھنا شروع ہو جاتی ہے تو موسم گرما کا آخری پھول بھی اپنی بہار دکھا کر رخت سفر باندھنے لگتا ہے۔

دل کو لبھانے والا جلت رنگ بجاتا چشمہ، جس کا پانی سچے موتیوں کی آب و تاب کی مانند صاف و شفاف اور پہاڑ کی بر فیلی ہواؤں کی طرح سرد ہے جنگل کے سینے کو چیرتا ہوا ایک نہر

کی شکل میں دور دراز کی منزلیں سر کر کے گنگناتا ہوا نہ جانے کہاں سے آتا ہے اور کدھر چلا جاتا ہے۔

یہ خوبصورت نہر بہار کے زمانہ میں ایسی دل فریب اور دلکش ہو جاتی ہے کہ بیان سے باہر نہر کے کنارے کنارے تاحد نظر دور وہ گل لالہ اور جنگلی پھول لگے ہیں سبزے کے بیچ اگے ہوئے خوشبودار پھول فضا کو مست و بخود بنا دیتے ہیں۔

بید مجنوں کا چھوٹا سا پیرا اپنی خمیدہ کمر کے ساتھ دیوار سے ٹیک لگائے نظر پڑتا ہے، اس کی سرسبز شاخیں چاروں طرف پھیلی یوں حلقہ باندھے نظر آتی ہیں جیسے کوئی چھاتہ لگائے کھڑا ہو اس کی ٹہنیوں کا زیادہ تر حصہ دیوار پر پھیلا ہے اور کچھ دیوار سے باہر کی طرف لٹکا ہوا ہے۔ یہ آشفنگی شاید مدرسہ سے بھاگے بچوں کی خاطر ہے کہ جب وہ اس راہ سے گذریں تو دوشیزہ کی مانند اس کی کمر سے نیچے لٹکی زلفوں کے سہارے، باغبان کی نظر بچا کر دیوار کی مدد سے اوپر چڑھ سکیں اور اس خوف سے دور کہ مالی دیکھ رہا ہو گا پورے سکون کے ساتھ اس کی خوبصورتی کا مزہ لے سکیں۔

بید کا یہ مخنی سا پرانا اور بوڑھا درخت جو اندر کی طرف کھڑا ہوا باہر کی سمت جھانک رہا ہے شاید باغبان کی ساہا سال کی کوششوں کا ثمرہ ہے بوڑھے باغبان نے اس درخت کی اس پشمینہ پوش قلندر کی مانند حفاظت کی ہے جس کے پھل اگرچہ لعل و گھر کی مانند قیمتی نہیں ہوتے مگر پھر بھی ان کی اپنی ایک اہمیت اور حیثیت ہوتی ہے۔ یہ درخت دور سے اس بوڑھے مالی کی طرح نظر آتا ہے جو دیوار سے ٹیک لگائے باغ کی حفاظت کی خاطر باہر کی طرف تاک رہا ہو۔ میں نے اس کے لمبے اور گھنیرے گسیوؤں کی چھاؤں میں بیٹھ کر آنسو بہائے ہیں اور اپنے غم کو ہلکا کیا ہے۔

سحر انگیز نغمے بکھیرتی نہر اس کے پتوں کا منہ دھلاتی ہوئی گذر جاتی ہے۔ یہ درخت اپنے گدے دار تنے کے ساتھ نہر کے کنارے اس طرح جھکا ہوا کھڑا ہے کہ بچے آسانی کے ساتھ سیرھی کی مانند اس گدے پر پیر رکھ کر اوپر چڑھ جاتے ہیں اور وہاں بیٹھ کر پانی کے اندر اس کی تھرکتی شاخوں اور پتیوں کے عکس کے بیچ کھلیوں کے دلکش رقص کا نظارہ کرتے ہیں۔ میں نے خود بار بار ایسا کیا ہے اور اس نظر فریب سحر آمیز منظر کا لطف اٹھایا ہے۔ میری

جگہ اگر آپ بھی ہوتے تو ایسا ہی کرتے۔ بارہا ایسا اتفاق ہوا ہے کہ میں اپنے عزیز ترین غم گسار دوستوں کے ہمراہ سیر و تفریح کی غرض سے وہاں گیا ہوں اور اس کی شاخوں کے سایے میں نہر کے کنارے بیٹھ کر اس کی کھیلتی لہروں میں ماضی اور مستقبل کی بنتی بگڑتی تصویروں کو دیکھا ہے ساتھ ہی وہاں اپنے دوست سے ساز پر روح پرور، مدہوش کر دینے والی دھنیں سنی ہیں چابکدستی سے تاروں کے ساتھ کھیلتی ہوئے انگلیوں کے فن کا نمونہ دیکھا ہے اور اس سے ابلتا ہوا پر شور نغمہ جو آسمان کی سرحدوں کو چھوتا ہے اس کا لطف اٹھایا ہے ساز کی لے پر گنگنائے گئے اس شعر کی حقیقت کو بھی سمجھا ہے کہ:

بسیار ساہنا بسر خاک ما رود کاین آب چشمہ آید و باد صبارود
(یعنی صدیاں ہمارے سروں کے اوپر سے گذر گئیں یہ چشمہ اسی انداز میں بہہ رہا ہے اور باد نسیم کے جھونکے یوں نہیں چلتے رہتے ہیں)

اب کہاں تک اس کی تفصیل بیان کروں یوں سمجھئے ساز کا سحر اس وقت ٹوٹتا جب نغمہ اپنے اختتام کو پہنچ کر دم توڑ دیتا اور میرا دوست ساز کو ایک طرف رکھ کر سینگار سلگا لیتا تب یہ حقیقت مجھ پر واضح ہوتی کہ میری آنکھوں سے بہتے آنسو شبنم کے قطروں کی مانند نہر میں گر رہے ہیں یہ صاف و شفاف آنسوؤں کے ڈھلکتے قطرے جو ابھی نہر میں گر رہے ہیں کچھ عرصہ نہ گذرے گا کہ سمندر میں جا کر مل جائیں گے شاید میری زندگی بھی اس ہی ننھے سے قطرے کے مانند ہے جو وقت گذرنے کے ساتھ ساتھ ایک دن اپنی اصل سے جا ملے گی اگر ایسا ہو تو کتنا اچھا ہو اور یہ میری کون سی نیکی کا انعام ہوگا؟

جب موسم سرما اپنے اختتام کو پہنچتا ہے اور گلابی سردی کے جان پرور باد نسیم کے جھونکے بادام کے شگوفوں کو کھلا دیتے ہیں اور پرندے اپنے سفر سے واپس لوٹتے ہیں اور دنیا میں خوشی و مسرت کی ہنگامی کیفیت برپا ہو جاتی ہے تو ایسے ماحول میں بید مجنوں کے اسی مٹھنی پیر کی پھاؤں میں اسی نہر کے کنارے میری ان بہترین دوستوں کے ساتھ پر مسرت محفلیں بھتیں جن کے دل محبت سے معمور اور امنگوں اور آرزوں سے بھرپور ہوتے تھے اسی ماحول اور پر فضا مقام پر کھیلتے کھیلتے ہم نے بچپن سے جوانی کی سرحدوں میں قدم رکھ دیئے۔

کیا اچھا زمانہ تھا اور کس تیزی کے ساتھ گذر گیا اور ابھی تک جب بھی میرا دل زمانے کے رنج و غم سے دب جاتا ہے اور مشکلات دامن گیر ہو جاتی ہیں، تو میرا جی چاہتا ہے کہ اسی طرف بھاگ چلوں اور وہاں کے پرسکون ماحول میں خاموشی کے ساتھ آنسو بہا کر غم کی گرد کو چہرے سے دھو ڈالوں حقیقتاً اس مقام پر پہنچ کر مجھے لگتا ہے کہ اس باغ کے در و دیوار، بید

مجنوں کی ہاتھ پھیلائے شاخیں، لہلہاتا ہوا سبزہ سب میرے پرانے اور عمگسار دوست ہیں
سب مجھ سے میرا غم معلوم کرتے اور دلہی کرتے محسوس ہوتے ہیں۔ جیسے میرا غم بانٹ
رہے ہیں واقعی وہ مقام بہت خوبصورت ہے اور وہی میری جنت ہے۔

بہت دن ایسے گزرے ہیں جب دوپہر کے وقت اس کی گھنی چھاؤں تلے میں نے گہری
نیند کے مزے لئے ہیں اور اس پر سکون نیند کے دوران بیٹھے بیٹھے خوابوں کے بیچ میں نے خدا
کی جنت کو دیکھا ہے۔

میرا دل چاہتا ہے کہ جب میرے مرنے کا وقت قریب آجائے اور موت مجھے گلے لگالے
تو میرے دوست اسی درخت کے نیچے، نہر کے کنارے میرے لئے ایک ابدی آرامگاہ بنا دیں
میرے جسدِ خاکی کو اسی میں دفن کر دیں شاید میں اس ابدی نیند کے دوران خدا کی جنت
سے پھر ملاقات کر سکوں۔



حافظ لدھیانوی

نعت بجزور ختمی مرتبت^۴

کوئی بشر مجھے ایسا نظر نہیں آیا
 جو بارگاہ میں با چشم تر نہیں آیا
 ہو کیسے اس کے دل مضطرب کا اندازہ
 جو آج تک در سرکار پر نہیں آیا
 جو ہر زماں کے لیے رہنمائے عالم ہو
 بجز حضورؐ کوئی راہبر نہیں آیا
 مجھے تو اس کے مقدر پر رشک آتا ہے
 در حضورؐ سے جو لوٹ کر نہیں آیا
 نویدِ اذنِ حضوری سے جو کرے سرشار
 دیارِ شوق سے وہ نامہ بر نہیں آیا
 ہر ایک نقشِ مدینہ میں اس کا پرتو تھا
 مجھے تو اس کے سوا کچھ نظر نہیں آیا
 کہ م کی بات ہے فیضان ہے حضوری کا
 یونہی تو نعت میں رنگ اثر نہیں آیا
 سوائے عجز کے چارہ نہیں کوئی حافظ
 کہ نعت کہنے کا اب تک ہنر نہیں آیا

مولانا الطاف حسین حالی مرحوم

عرض حال

بمختصر محبوب باری صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

اے خاصہ خاصانِ رسل وقتِ دعا ہے
 جو دین بڑی شان سے نکلا تھا وطن سے
 وہ دین ہوئی بزمِ جہاں جس سے چراغاں
 وہ دین کہ تھا شرک سے عالم کا نگہبان
 فریاد ہے اے کشتیِ امت کے نگہبان
 ہم نیک ہیں یا بد ہیں پھر آخر ہیں تمہارے
 دولت ہے نہ عزت نہ فضیلت نہ ہنر ہے
 ڈر ہے کہیں یہ نام بھی مٹ جائے نہ آخر
 بگڑھی ہے کچھ ایسی کہ بنائے نہیں بنتی
 کل دیکھئے پیش آئے غلاموں کو ترے کیا
 امت پہ تیری آ کے عجب وقت پڑا ہے
 پردیس میں وہ آج غریب الغریب ہے
 اب اس کی مجالس میں نہ بتی نہ دیا ہے
 اب اس کا نگہبان اگر ہے تو خدا ہے
 بیڑا یہ تباہی کے قریب آن لگا ہے
 نسبت بہت اچھی ہے اگر حال بُرا ہے
 اک دین ہے باقی سو وہ بے برگ و نوا ہے
 مدت سے اسے دورِ زماں میٹ رہا ہے
 ہے اس سے یہ ظاہر کہ ہی حکم خدا ہے
 اب تک تو ترے نام پہ اک ایک فدا ہے

○

الحاج حافظ منظر الدین

منقبت بو تراب

ازل کی مستی رقصاں، ابد کا کیف و سرور
 تلاطمِ یم ہستی - تموج انوار
 جلالِ چہرہ یزداں، جمالِ رُسے رسولؐ
 تقسیم کوثر و تسنیم کی اداسے جمیل
 نگاہ دار نبوت عناں کشن ایام
 بدوش خواجہ ولایت کا منہائے کمال
 علیؑ کے نور سے مردانِ حُر تجلی گیر
 علیؑ کا عزم ہے جراتِ فزائے اہل حرم
 علیؑ کا زور ہے مرجب شکار و کفر شکن
 علیؑ ہے معنی ام الکتاب و نفس رسولؐ
 علیؑ علیم و علیؑ عالم و علیؑ معلوم
 علیؑ خبیر و علیؑ مخبر و علیؑ ہے خبر
 علیؑ حسین و علیؑ احسن و علیؑ ہے حسن
 ظہور ستر ولایت، نمود عشق غیور
 عرب کے مطلع رنگین پہ زمزموں کی بہا
 فروغ صبح تجلی سکونِ قلب ملول
 حمیم قدس کا محرم نبیؐ کے گھر کا فیصل
 بہ رزم قہر الہی بہ بزم لطف تمام
 زمانہ لانا سکے گا کبھی علیؑ کی مثال
 علیؑ کا فقر ہے بدر و حنین کی توقیر
 علیؑ نصیر و علیؑ ناصر و علیؑ محکم
 علیؑ کی ضرب سے خیبر کے معرکے کی بھین
 علیؑ لطیف، علیؑ حسن علت و معلول
 علیؑ تقسیم و علیؑ قاسم و علیؑ مقسوم
 علیؑ نظیر و علیؑ ناظر و علیؑ ہے نظر
 علیؑ خزینہ، علیؑ خازن و علیؑ مخزن

ہر اک ادا میں ہیں سو جلوے ماہتابی کے
 نثار، دیدہ و دل شان بو ترابی کے

سید عاشور کاظمی
جنرل سیکرٹری انجمن ترقی پند
(برطانیہ لندن)

خضر راہ شہادت

مظلوم نینواؤ شہر کربلا حسینؑ
کہنے کو لٹ گیا تھا ترا قافلہ حسینؑ
ہے سجدہ گاہ عشق ترا نقش پا حسینؑ
جب بھی زباں پہ نام تیرا آگیا حسینؑ
جو کچھ ملا ہے تیرے تصدق ملا حسینؑ
سینے پہ ہاتھ اشک رواں لب پر یا حسینؑ
پیغمبرؐ و علیؑ و حسنؑ، فاطمہؑ، حسینؑ
اس پر بھی شکر حق تھا، ترا حوصلہ حسینؑ
وہ خاک آج بن گئی خاکِ شفا حسینؑ
اے نازش مشیتِ حق، مرجا، حسینؑ
میرے لیے بہت ہے ترا واسطہ حسینؑ
لا ریب تو ہے مرکز صبر و رضا حسینؑ
شاہوں سے بڑھ گیا تیرے در کا گدا حسینؑ
مشکل میں ہم نے کہہ دیا جس وقت یا حسینؑ
ہر ابتدا حسینؑ ہے، ہر انتہا حسینؑ
انسانیت کا درس جو تو نے دیا حسینؑ

خضر صراط و منزل راہِ وفا حسینؑ
تو کاروانِ زیست کا سالار ہو گیا
تاریکیوں میں شمعِ فروزاں ہے تیرا نام
دنیائے دل میں درد کا طوفان بپا ہوا
جو کچھ دیا ہے تو نے دیا ببطِ مصطفیٰؐ
اس حال میں اٹھوں سر محشر خدا کرے
غلڈ بریں کے چند ہی رستے ہیں دوستو
زخموں سے چور خشک زباں حلق پر چھری
تیرا لہو گرا تھا جہاں ابن بو تراب
انسانیت کو تو نے عطا کی حیات نو
زاہد کو اپنے زہد و عبادت پہ ناز ہے
تو نے خدا کے نام پہ سب کچھ لٹا دیا
مشہور عام ہیں تیری بندہ نوازیں
پل بھر میں ساری مشکلیں آسان ہو گئیں
مختار کل ہے وارث کون و مکان بھی ہے
چونکا رہا ہے آج بھی ذہن جدید کو

تو نے ہزار بگٹے مقدر بنا دیئے
عاشور پر بھی چشمِ عنایت ہو یا حسینؑ

محسن احسان
پشاور

ایک نظم

ایسردام حریفان ہیں آپ بھی ہم بھی
حقیقتوں سے گریزاں ہیں آپ بھی ہم بھی
فساد موسم برق و شرر گزر جائے
تو میر صبح درخشاں ہیں آپ بھی ہم بھی
اگرچہ دشمن انسانیت نہ آپ نہ ہم
مگر عدوئے دل و جاں ہیں آپ بھی ہم بھی
اب اور اپنے دکھوں میں نہ ہم اضافہ کریں
کہ دکھ سے دست و گریباں ہیں آپ بھی ہم بھی
اٹھو کہ ہم نئے سانچے میں زندگی ڈھالیں
عداوتوں سے پریشاں ہیں آپ بھی ہم بھی
محببتوں سے گریبان و آستیں سی لیں
گدائے بے سرو ساماں ہیں آپ بھی ہم بھی
ہوائے جنگ کو ہم اس طرف نہ آنے دیں
نسیم امن کے خواہاں ہیں آپ بھی ہم بھی
مزاج غنچہ و گل کو اگر سمجھ جائیں
تو پھر خدائے گلستاں ہیں آپ بھی ہم بھی
جبیں پہ کس نے ہماری کدورتیں لکھ دیں
کتاب چہرہ خنداں ہیں آپ بھی ہم بھی
چلو ردائے محبت سے جسم و جاں ڈھانپیں
خدا گواہ کہ عریاں ہیں آپ بھی ہم بھی

مجیب خیر آبادی

غزل

پر تو مہر سے ذروں نے چلا پائی ہے
 تیری انگڑائی ہے یا صبح کی انگڑائی ہے
 اب کہاں حوصلہ ترک تمناے دوست
 زندگی اب ہمہ تن تیری تمنائی ہے
 جلوہ محتاط نہیں، دیدہ و دل ایک ہوئے
 اب تماشہ ہے کوئی اور نہ تماشائی ہے
 میرے نعموں میں حلاوت ہے ترے ہونٹوں کی
 میرے شعروں میں ترے حُسن کی رعنائی ہے
 پھول کھلتے ہی رہے صحن چمن میں لیکن
 تیری خوشبوئے بدن ان میں کہاں آئی ہے
 ساتھ لائی شب ہجراں تری زلفوں کی مہک
 تو بہر حال، رسیقِ غم تنہائی ہے
 رقص موجوں کا نہیں ہے، سرِ ساحل اے دوست
 دل طوفاں کے دھڑکنے کی خبر آئی ہے
 کوئی تو سنگ اٹھائے کہ ذرا جی بہلے
 ورنہ اس شہر میں جینا مری رسوائی ہے

میں تو آوارہ غربت ہوں، مگر ہائے مجیب
 میری آوارہ مزاجی بھی اسے بھائی ہے

شاد امرتسری

غزل

اپنے گھر کو بھی ذرا آگ لگا کر دیکھو
یہ تماشا کبھی اوروں کو دکھایا کر دیکھو

لذتِ وصل سے بھی بڑھ کے مزا آئے گا
اپنی تنہائی سے دل اپنا لگا کر دیکھو

ہجر کی رات شبِ وصل میں ڈھل جائے گی
پچھلی باتوں کو ذرا دھیان میں لا کر دیکھو

دل کے دریا میں اٹھی موجِ نشانِ منزل
سوچ کی ناؤ کو دریا میں بہا کر دیکھو

شاد تسکین کی صورت بھی نکل آئے گی

مختصر بات کا افسانہ بنا کر دیکھو

خاطر غزنوی

غزل

ہے گرم ملکوں کا سورج ترے جلال کی گرد
 غرورِ کاہکشاں ہے ترے جہاں کی گرد
 اڑائے پھرتی ہے دن رات ہم کو شہرِ بشر
 غمِ زمانہ کی آندھی، ترے خیال کی گرد
 محبتوں کے خرابوں پہ دھوپ کم چمکی
 کبھی جدائی کے کھرے، کبھی ملال کی گرد
 کبھی تو گذرے ادھر سے بھی کاروانِ بہار
 کبھی تو پہنچے یہاں بھی ترے خیال کی گرد
 ہمارے بالوں پہ موسم ہے برفِ باری کا
 ہمارے چہرے پہ اڑتی ہے ماہِ وصال کی گرد
 تمام عالم امکان ہے اک خیال میں گم
 نہ پاسکے گا زمانہ کبھی خیال کی گرد

درست نامہ شماره ۴۱

درست	سطر	صفحہ
تصادفات	۱۷	۲۹
روسیہ	۱۱	۳۱
طنجہ	۱۶	۳۲
شہزادگان	۲۳	۳۸
مدراس	۲۲	۴۰
بزرگی	۱۱	۴۸
ولی دین	۶	۵۰
شیرین	۱۱	۵۰
شعرای	۲۰	۵۴
در غزلیات	۶	۶۳
یک آئے زاید است	۹	۷۷
کے تراجم	۸	۹۱
تحقیقات	۱۲	۹۳
ضرورت	۱۱	۹۸
و" زاید است	۹	۱۰۳
حد	۱۱	۱۱۰
نواب	۷	۱۱۲
بیشتر	۱۱	۱۱۶
کتاب خانوں	۱۹	۱۱۷
حزین	۱۸	۱۱۸
حزین	۱۹	۱۱۸
پر	۱۹	۱۱۸
پڑھائی	۲۶	۱۱۸

Naz dealing with the influences of Persian poets like Bidel, Rumi and Hafiz, and a comparison between their respective thoughts.

Iranian Libraries during the Timurid period by Dr. Abbas Kaymanish: giving a brief account of the libraries established by the Timurid rulers and chieftains, like the libraries founded by Shahrukh, Bayasnuqur, Ulugh Beg, Khalil Sultan, Pir Muhammad Hussayn Bayeqara, Ali Sher Nawa'i, Maulana Jami, Badi'uzzaman Mirza, Faridum Hussayn Mirza and Goharshad.

The Art of Article- Writing by Iraj Tabrizi. The writer has dealt with the different stages of writing an article, right from the selection of the topic to the end.

Dr. Ali Raza Naqvi



Payam-i- Mashriq into Urdu verse.

Munshi Nawal Kishore's Services for Persian Literature by Dr.

S.Aynul Hasan. Munshi Nawal Kishore (1836 - 1895), well-known publisher of Lucknow, India, has rendered yeoman's service for Persian literature by publishing a number of important texts of Persian prose and poetry. He knew Arabic and Persian well and also composed poetry in Persian, a specimen of which is given in the article.

Evolution of Persian Prose in the Sub-continent(1707- 1857)

by Dr. Mahmuda Hashemi, a summary of the writer's doctoral dissertation, covering the period of Bahadur Shah I to Bahadur Shah II, and dealing with historiography, biographical dictionaries (Tazkeras), mystical and ethical writings, essay writing, fiction, scientific and technical books, books on eastern medicine (tibb), astronomy, astrology, geomancy, geometry, arithmetic and journalism.

A Missing Leaf of Persian by Mukhtar Ali Parto Roohila,

dealing with the life and works of Nawwab Abdul Aziz, son of Nawwab Sa'adat Yar Khan, a Persian poet, and grandson of Hafiz Rahmat Khan, ruler of Ruhilchhand. The writer has given several specimens from the various forms of poetry composed by Nawwab Abdul Aziz.

Reflection of Persian Poetry in Iqbal's Thoughts by Dr. Farhat

Angels also converse in this language. Ayatullah Khamene'i, Leader of Islamic Revolution, speaking at a Seminar of Persian Language in 1988, said: The Islamic faith reached the Indian sub-continent through Persian, and the people of the Eastern and South East Asian regions, including Indonesia, were taught the original Islamic texts by the Persian - speaking people. Today Persian is the language of revolution, the language of true Islam, a language that may awaken people from their deep slumber.

Persian in Tipu Sultan's Family by Dr. Umm-i-Salma and rendered into Persian by Dr. Mahmuda Hashemi. Tipu Sultan who was killed in the battle - field in 1796 while defending his country against the British, was brought up in a religious atmosphere and knew Arabic, Persian, English and French languages. His children and other members of his family not only knew Persian well but some of them also composed poetry in Persian, a few specimens of which are cited in the article.

Prof. Huzoor Ahmad Saleem by Syeda Tanwir Fatima and translated into Persian by Basharat Mahmud Mirza, dealing with the life and works of Prof. Huzoor Ahmad Saleem, formerly a Professor of Persian in the Jamshoro University, Hyderabad, Sind. His works include a Persian Reader and translations of the Quatrines of Baba Tahir and Iqbal's

A GLIMPSE OF CONTENTS OF THIS ISSUE

A Treatise on Persian Prosody. There is a manuscript lying in the Ganj Bakhsh Library of the Iran - Pakistan Institute of Persian Studies, Islamabad, dealing briefly with the various topics on Persian prosody, including the different forms of verse metres, etc. along with their sketches, which have presumably been abridged from Shams Qays Razi's book: "Al-Mu'jam fi Ma'aeer-i-Ash'ar-il Ajam". The name of its writer, however, is not mentioned anywhere in the manuscript.

Iqbal : Philosopher of the East and an Outstanding Sage by Jawad Rasooli. Iqbal, the thinker of Pakistan, discovered that the most important factor responsible for the backwardness of the people has been their ignorance of Islam and their culture and traditions. His message is the message of love which is addressed to humanity at large. His poetry is a source of inspiration for human soul. He adopted Persian for the expression of his ideas, and reflected the revolutionary and dynamic thoughts of Rumi in modern phraseology.

Persian, the Language of Angels and Dwellers of Heaven by Iraj Tabrizi. The Holy Prophet is reported to have said that Persian is the language of the dwellers of Paradise, and the

DANESH

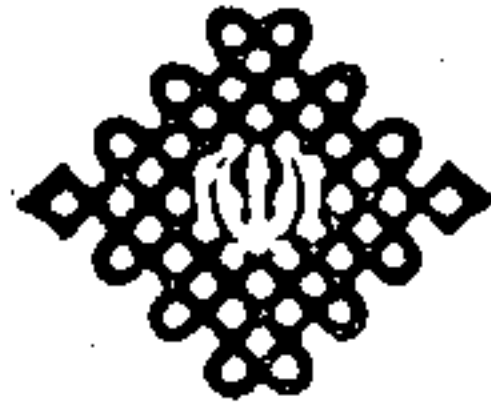
QUARTERLY JOURNAL

Chief Editor:
Cultural Counsellor Islamic Republic of Iran

Editor:
Dr. Syed Sibte Hasan Rizvi



Published by:
Office of The Cultural Counsellor
EMBASSY OF THE ISLAMIC
REPUBLIC OF IRAN
House No. 25, Street No. 27, F/6-2
Islamabad, Pakistan.
210149/210204



DANESH

Quarterly Journal

of the
Office of the Cultural Counsellor
Islamic Republic of Iran,
Islamabad

AUTUMN 1995
(SERIAL NO. 42)

A collection of research articles
with background of Persian Language
and Literature and common cultural heritage of
Iran, Central Asia, Afghanistan and Indo-Pak Subcontinent.